

إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع)

انتشارات أنصار الإمام مهدي (ع)

النبوة الخاتمة

نبوّة محمد (ص)

نبوّت خاتم

نبوّت حضرت محمد (ص)

السيد احمد الحسن

نبوت خاتم نبوت حضرت محمد (ص)	نام کتاب
سید احمد الحسن	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی(ع)	مترجم
سوم	نویت انتشار عربی
۱۴۳۱-۲۰۱۰ق	تاریخ انتشار عربی
دوم	نوبت انتشار ترجمه
۱۳۹۴	تاریخ انتشار
۱۰۹/۲	کد کتاب
دوم	ویرایش ترجمه
امیر فهیمی	دوزبانه‌سازی
۱۴۰۰ ش	تاریخ دوزبانه‌سازی

لعرفة المزيد حول موضوع اليماني يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي:

www.almahdyoon.org

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن (ع) به

تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co.ir

www.almahdyoon.co

فهرست

٤	مقدمه‌ی مترجم
٥	تقدیم
٥	پیش گفتار
١٤	الإهـداء
١٥	النـبـوـة
١٥	نبـوـت
٢٢	الرؤـيـا و النـبـوـة
٢٢	رؤـيـا و نـبـوـت
٢٨	خـاتـمـ الـنـبـيـيـنـ
٢٨	خـاتـمـ النـبـيـيـنـ
٤٣	محمد (ص) ظـهـورـ اللهـ فـيـ فـارـانـ
٤٣	محمد(ص) ظـهـورـ خـداـ درـ فـارـانـ
٥١	محمد(ص) خـاتـمـ النـبـيـيـنـ و خـاتـمـ هـمـ
٥١	محمد(ص)، خـاتـمـ النـبـيـيـنـ و خـاتـمـ آـنـهـاـ
٥٩	الرـسـلـ مـنـ الرـسـلـ
٥٩	فرـسـتـادـگـانـیـ اـزـ سـوـیـ رـسـوـلـانـ
٦٥	النـبـوـةـ فـيـ زـمـنـ القـائـمـ المـهـدـيـ (عـ)ـ الـذـيـ يـطـهـرـ الـأـرـضـ
٦٥	نبـوـتـ درـ زـمـانـ مـهـدـیـ قـائـمـ(عـ)ـ کـهـ زـمـینـ رـاـ پـاـکـیـزـهـ مـیـ سـازـدـ
٨١	ملـحـمةـ الـقـيـامـ المـقـدـسـ
٨١	حـمـاسـهـ قـيـامـ مـقـدـسـ

مقدمه‌ی مترجم

به نام خداوند بخشاینده‌ی بخشایش‌گر

این کتاب، ترجمه‌ی فارسی کتاب «نبوّت خاتم، نبوّت محمد (ص)» نوشته‌ی سید احمد الحسن یمانی (ع) وصی و فرستاده‌ی حضرت امام مهدی (ع) که خداوند در زمین تمکینش دهد می‌باشد. این کتاب در هشت بخش اصلی تدوین شده است که مفاهیم نبوّت و رابطه‌ی آن با رؤیا و مکاشفه، خاتم النبیین و خاتم النبیین، مراتب تجلی و ظهور خداوند در خلق، نبی، نبی مرسَل، مفهوم مرسَل و مرسَل و همچنین فرستادگان رسولان، نبوّت در زمان قائم و رابطه‌ی آن با انصار امام مهدی (ع)، ارث بران واقعی زمین و انبیا و رُسل گذشته و همچنین هدف از حماسه‌ی مقدس را به طور دقیق و شفاف بیان می‌دارد؛ مفاهیمی که قرن‌ها مورد مناقشه و اختلاف بوده و جواب صریح و روشنی برای آن‌ها وجود نداشته و این پاسخ‌های دقیق حاصل نشده است مگر از طریق اتصال به منبع وحی الهی و معدن علم اهل بیت عصمت و طهارت (ع). در ترجمه‌ی فارسی سعی بر آن بوده است که کلمات به طور دقیق و هر کلمه با معادل فارسی آن برگردان شود و به خطاطی کلمه‌ای به جای کلمه‌ی دیگر قرار داده نشود چرا که حفظ این قاعده در درک مفاهیم عمیق این کتاب، بسیار مهم است؛ ولی به هر حال در هر ترجمه‌ای، ناگزیر مقداری شکاف معنایی وجود دارد و در صورتی که از این بابت کمبودی وجود داشته باشد از خداوند متن، امام مهدی (ع) و مؤلف محترم کتاب و کلیه‌ی مؤمنین پوزش می‌خواهیم. در برخی صفحات، پاورقی‌هایی احساس نیاز شده که با درج عبارت «مترجم» افزوده شده است.

بِقِيَةِ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ، إِنَّ كُنْثُمْ مُؤْمِنِينَ
گروه مترجمان انصار امام مهدی (ع)

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خداوند بخسابندهی بخشایش گر

تقدیم

پیش گفتار

الْحَمْدُ لِلّٰهِ، مَا لِكَ الْمُلْكِ، مُجْرِي الْفُلْكِ، مُسْخَرِ الرِّياحِ، فَالِّقِ الْاَصْبَاحِ، دَيَانِ الدِّينِ، رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَئْمَةِ وَالْمُهَدِّيِّينَ وَسَلَّمَ تَسْلِيْمًا.

حمد و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است؛ کسی که مالک سلطنت، روان کننده‌ی کشتی (وجود)، مُسْخَر کننده‌ی بادها، شکافنده‌ی سپیده‌ی صبح، حکم فرمای روز جزا پروردگار جهانیان است و درود و سلام نیکوی خدا بر حضرت محمد (ص) و خاندان پاک او، امامان و مهدیین باد

خُتمت النّبّوّة بنبوّة الرّسول محمد ﷺ، وأكمل الله تعالى الدين وأتم النّعمة على المؤمنين، وقد اختلفت الأمة في معنى (خاتم الأنبياء)، فمنهم من قرأها بفتح التاء (خاتم)، ومنهم من قرأها بكسر التاء (خاتم)، وأعطوا لكل قراءة معنى يختلف عن صاحبه.

با نبوّت حضرت محمد (ص)، پیامبری خاتمه یافت و به این ترتیب خداوند متعال دین را کامل و نعمتش را بر مؤمنین تمام فرمود. مردم در معنا و مفهوم «خاتم الانبياء» دچار اختلاف شدند؛ گروهی آن را با فتح «تا» «خاتم» خوانده‌اند و برخی با کسر «تا» «خاتم». برای هر یک از این قرائت‌ها نیز معنای خاصی در نظر گرفته‌اند که با دیگری تفاوت دارد.

وأيضاً تجد بعض الروايات تؤكد على أنّ لا نبوّة بعد نبوّة الرّسول محمد ﷺ، وكل من يدعى النّبّوّة بعده فهو كذاب مفتر، بينما تجد بعض الروايات تنّص على استمرار النّبّوّة بعد الرّسول محمد ﷺ، وإنّ الحجّة على الخلق بعد الرّسول محمد ﷺ لابد أن يكون له اتصال بالسماء، أي إنّه يُنبأ من الله تعالى، بل تجد بعض الروايات عن الرّسول محمد ﷺ تنّص على أنّ مسألة الوحي ليست مقتصرة على أوصياء الرّسول محمد ﷺ فحسب، بل تتعدّى إلى عمّة الناس مثل الرؤيا الصادقة التي وصفها الرّسول محمد ﷺ بأنّها من أجزاء النّبّوّة .

در برخی از روایت‌ها تأکید شده است که پس از نبوّت حضرت محمد (ص) هیچ نبوّت دیگری

نیست و هر کس بعد از او مدعی نبوّت باشد، دروغ‌گو و افترا زننده (کذاب مُفتر) به حساب می‌آید. این در حالی است که برخی دیگر از روایت‌ها بر استمرار نبوّت پس از حضرت محمد (ص) تصریح دارد و این که پس از حضرت رسول اکرم (ص)، شخصی که حجت بر مردم است، حتماً باید با آسمان ارتباط و اتصال داشته باشد؛ یعنی وی باید از سوی خدای سبحان (از اخبار غیبی) مطلع گردد. حتی برخی روایت‌های وارد شده از حضرت محمد (ص) به صراحت بیان می‌کند که موضوع وحی، فقط منحصر به اوصیای حضرت نبوده است بلکه تمام مردم نیز در آن شریک‌اند؛ مانند رؤیای صادقه (خواب راست) که رسول اکرم (ص) آن را جزئی از اجزای نبوّت توصیف نموده است.

عن الرضا (ع) قال: (حدثني أبي، عن جدي، عن أبيه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: ... إِنَّ الرَّؤْيَا الصادقة جزءٌ من سبعين جزءاً من النبوة) ^(۱).

امام رضا (ع) فرمود: «پدرم از جدم از پدرش روایت کرد که رسول خدا (ص) فرمود:... رؤیای صادقه یک جزء از هفتاد جزء پیامبری است» ^(۲).

عن الرسول ﷺ أَنَّهُ قَالَ: (لَا نَبُوَّةٌ بَعْدِي إِلَّا مُبَشِّرَاتٌ). قيل: يا رسول الله، وما المبشرات؟ قال: الرؤيا الصالحة) ^(۳).

از پیامبر خدا (ص) نیز روایت شده است که فرمود: «پس از من نبوّتی نیست مگر مبشرات (بشرات دهنده‌ها). گفته شد: ای رسول خدا! مبشرات چیست؟ فرمود: رؤیای صالحه» ^(۴).

۱- امامی الشیخ الصدوّق: ص ۱۲۱، عيون اخبار الرضا (ع): ج ۱ ص ۲۸۸، من لا يحضره الفقيه: ج ۲ ص ۵۸۵، مدینة المعاجز: ج ۷ ص ۱۸۳، بحار الانوار: ج ۴۹ ص ۲۸۳، وغيرها من المصادر الأخرى.

۲- امامی شیخ: ص ۱۲۱؛ عيون اخبار الرضا: جلد ۱- ص ۲۸۸؛ من لا يحضره الفقيه: ج ۲- ص ۵۸۵؛ مدینة المعاجز: ج ۷- ص ۱۸۳؛ بحار الانوار: ج ۴۹- ص ۲۸۳- ۲۸۴ و همچنین سایر منابع موجود.

۳- الدر المنشور: ج ۳ ص ۳۱۲، بحار الانوار: ج ۵۸ ص ۱۹۲ و رواه أيضاً في نفس الجزء ص ۱۷۷ بهذااللفظ: لم يبق من النبوة إلّا مبشرات، قالوا: وما المبشرات .. الخ. وروي أيضاً بالفاظ مختلفة في هذه المصادر: كتاب الموطأ: ج ۲ ص ۹۵۷، مسنـد أحـمد: ج ۵ ص ۴۵۴، وج ۶ ص ۱۲۹، صحيح البخاري: ج ۸ ص ۶۹، مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۱۷۳، عمدة القاري: ج ۲۴ ص ۱۳۴، المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۹۷، وغيرها من المصادر الأخرى.

۴- الدر المنشور: ج ۳- ص ۳۱۲؛ بحار الانوار: ج ۵۸- ص ۱۹۲؛ و در همان بخش در صفحه ۱۷۷ با این لفظ روایت کرده است: از پیامبری چیزی باقی نمانده به جز مبشرات (بشرات دهنده‌ها). گفتن: مبشرات چیست؟ تا انتها همچنین با عبارات مختلف در این منابع نیز آمده است: كتاب الموطأ: ج ۲- ص ۹۵۷؛ مسنـد أحـمد: ج ۵- ص ۴۵۴ و ج ۶- ص ۱۲۹؛ صحيح بخاري: ج ۸- ص ۶۹؛ مجمع الزوائد: ج ۷- ص ۱۷۳؛ عمدة القاري: ج ۲۴- ص ۱۳۴؛ المعجم الكبير: ج ۳- ص ۱۹۷؛ و همچنین در سایر منابع.

وهنا يجد طالب الحقيقة نفسه بين مسلكين، وكلاهما يخالف ما جاء عن الرسول محمد ﷺ وعترته الطاهرة، فإن قال بختم النبوة مطلقاً بالرسول محمد ﷺ فقد خالف الروايات القائلة باستمرار النبوة بعد الرسول محمد ﷺ، أو على الأقل بعض أجزاء النبوة، وإن قال باستمرار النبوة مطلقاً فقد خالف الروايات القائلة بختم النبوة برسالة أشرف خلق الله أجمعين محمد المصطفى ﷺ.

فرد جویای حقیقت خود را بر سر دو راهی می‌بیند به طوری که هر یک با آنچه از پیامبر و عترت طاهرش نقل شده، در تضاد است. اگر وی معتقد باشد به این که با پیامبری حضرت محمد (ص) نبوّت کاملاً پایان پذیرفته، با آن دسته از روایت‌هایی که می‌گوید پس از حضرت نیز نبوّت (یا حداقل بخشی از اجزای نبوّت) ادامه دارد به مخالفت برخاسته است؛ و اگر استمرار مطلق نبوّت را قبول داشته باشد، در واقع با روایت‌هایی که می‌گوید با پیامبری برترین خلق خدا - حضرت محمد مصطفی (ص) - نبوّت به پایان رسیده، مخالفت نموده است.

فالحل لا يكون بالأخذ والاعتماد على قسم من الروايات وترك القسم الآخر، ومحاولات تهميشه وتذويب دلالته، أو القول بعدم صحته - والعياذ بالله -، فهذا منهى عنه عشرات الروايات التي تنهى عن رد أي روایة صادرة عن أهل العصمة^(١)، إلا ما كان مخالفًا للقرآن والسنة الثابتة^(٢).

١- روی الصفار في بصائر الدرجات باباً أسماء (باب فيمن لا يعرف الحديث فرده)، وذكر فيه عدّة روايات، منها: عن أبي عبيدة الحذاء عن أبي جعفر (ع)، قال سمعته يقول: (أما والله إنّ أحب أصحابي إلّي أورعهم وأفقهم وأكتتمهم بحديثنا، وإنّ أسوأهم عندي حالاً وأمقتهم إلّي الذي إذا سمع الحديث ينسب إلينا ويروي عنا فلم يقله ولم يقبله قبله اشمأز منه وجده وكرهه ودان به، وهو لا يدرى لعل الحديث من عندنا خرج وإلينا أنسن فيكون بذلك خارجاً من ولائتنا). وعن سفيان بن السيط، قال: قلت لأبي عبد الله (ع): (جعلت فداك إنّ الرجل ليأتينا من قبلك فيخبرنا عنك بالعظيم من الأمر فيضيق بذلك صدورنا حتى نكذبه، قال فقال أبو عبد الله (ع): أليسعني يحدثكم؟ قال: قلت: بل، قال: فيقول للليل أنه نهار وللنهر أنه ليل، قال: فقلت له: لا، قال: فقال رده إلينا: فإنك إن كذبت فإنما تكذبنا).

وعن علي السناني عن أبي الحسن (ع) إنه كتب إليه في رسالة: (ولا تقل لما بلغك عنا أو نسب إلينا هذا باطل وإن كنت تعرفه خلافه؛ فإنك لا تدرى لم قلنا وعلى أي وجه وصفة).

وعن أبي بصير عن أبي جعفر (ع) أو عن أبي عبد الله (ع)، قال: (لاتكذبوا بحديث أتاكم أحد؛ فإنكم لا تدرؤون لعله من الحق فتكذبوا الله فوق عرشه) بصائر الدرجات: ص ٥٥٧ - ٥٥٨.

٢- روی الشيخ الكلینی في الكافي باباً عنونه بـ(باب الأخذ بالسنة وشواهد الكتاب)، ونقل فيه إثنا عشر حديثاً منها: عن أبي عبد الله (ع) قال: (قال رسول الله ﷺ إنّ على كل حق حقيقة، وعلى كل صواب نوراً، فما وافق كتاب الله فخذوه وما خالف كتاب الله فدعوه).

حل این مسأله با قبول کردن برخی از روایت‌ها و اعتماد به آنها از یک سو، و ترک و رها نمودن برخی از روایت‌های دیگر و تلاش برای ایراد گرفتن بر سند و دلالت آنها یا - پناه بر بالله - اقرار به عدم صحّت‌شان میسر نمی‌شود؛ زیرا ده‌ها روایت وجود دارد که از رد کردن هر روایتی که از سوی اهل عصمت (ع) صادر شده است، نهی کرده‌اند؛ مگر روایت‌هایی که با قرآن و سنت ثابت شده، در تعارض باشد.^۲

وعن حسین بن أبي العلاء أنه حضر ابن أبي يعقوب في هذا المجلس، قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن اختلاف الحديث بروبيه من نشق به ومنهم من لا تشق به؟ قال: (إذا ورد عليكم حديث فوجدم له شاهداً من كتاب الله أو من قول رسول الله ﷺ فالذي جاءكم به أولى به).

وعن أيوب بن الحزير، قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: (كل شيء مردود إلى الكتاب والسنة، وكل حديث لا يوافق كتاب الله فهو زخرف).
وعن أيوب بن راشد، عن أبي عبد الله (ع) قال: (ما لم يوافق من الحديث القرآن فهو زخرف) الكافي: ج ۱ ص ۶۹
^۱- صفار قمی در کتاب بصائر الدرجات بایی به نام «بابی درباره‌ی کسی که حدیث را نشناخت و آن را رد کرد» آورده و در آن روایت‌هایی را نقل نموده است؛ از جمله:

ابو عبیده حذّا از امام باقر (ع) نقل نمود که از حضرت شنیدم که فرمود: «به خدا سوگند محبوب‌ترین یارانم برای من، باور عترین آنها و فقیه‌ترین آنها و رازدارترین آنها در حدیث ما است، و بدترین و مبغوض‌ترین اصحابی برای من کسی است که هرگاه حدیثی را بشنويد که به ما نسبت می‌دهند و از ما روایت می‌کنند، در مورد آن نینی‌شود و از جان و دل آن را نپذیرد و بدمش آید و آن را انکار نماید و هر که را به آن معتقد باشد تکفیر کند؛ در حالی که او نمی‌داند شاید آن حدیث از ما صادر شده و به ما منسوب باشد، و به همین جهت به دلیل انکارش از ولایت ما خارج می‌شود».

سفیان بن السیط می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: «فدايت گردم شخصی از جانب شما نزد ما می‌آید و خبری بزرگ به ما می‌دهد، به طوری که سینه‌ی ما تنگ می‌شود تا حدی که وی را انکار می‌کنیم. امام صادق (ع) پرسیدند: آیا او از من بریتان حدیث نقل نمی‌کند؟! گفتم چرا! فرمود: می‌گوید شب، روز و روز، شب است؟! گفتم خیر! فرمود: روایت را به ما برگردان که اگر آن را انکار کنی ما را انکار کرده‌ای».^۳

امام کاظم (ع) در نامه‌ای به علی السنانی نوشته‌ند: «به آنچه از ما به تو می‌رسد یا به ما منسوب می‌شود نسبت بطلان مده، اگر چه خلاف آن را (از ما) بدانی، زیرا تو نمی‌دانی چرا و در چه شرایطی و به چه نحو و صفتی آن را گفته‌ایم».

ابو بصیر از امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «حدیثی را که شخصی برای شما می‌آورد تکذیب نکنید؛ شما نمی‌دانید، شاید از جانب حق باشد و شما (به این وسیله) خدا را بالای عرشش تکذیب کرده باشید».

^۲- شیخ کلینی در کافی بایی با عنوان «باب اخذ به سنت و شواهد کتاب» تدوین کرده و در آن دوازه حدیث آورده است، از جمله:
امام صادق (ع) فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمود: «برای هر حقیقتی است و برای هر صواب، نوری. پس هر چه را که با کتاب خدا سازگار بود، بگیرید و هر چه را که با کتاب خدا ناسازگار بود رها کنید».

از حسین ابن ابی علا در حضور ابن ابی یعقوب نقل شده است که از امام صادق (ع) درباره‌ی اختلاف حدیث پرسیدم که راوی برخی از احادیث، افراد مورد اعتماد ما هستند و برخی دیگر قابل اعتماد نیستند. آن حضرت فرمود: «هرگاه به دست شما حدیثی برسد و برای آن شاهدی از کتاب خدا یا گفتار پیامبر (ص) یافتید (به آن عمل کنید) در غیر این صورت، آن کسی که حدیث را برای شما آورده، به آن سزاوارتر است».

ایوب این خُر گفته است که امام صادق (ع) فرمود: «همه چیز به کتاب و سنت بازگردانده می‌شود، و هر حدیثی که با کتاب خدا سازگار نباشد، بیهوده و باطل است».

ایوب بن راشد نقل نموده است که امام صادق (ع) فرمود: «پس آنچه از حدیث با قرآن سازگار نباشد، بیهوده و باطل است». کافی ج ۱-ص

إذن، فمسألة ختم النبوة من المتشابهات التي لا يمكن إحكامها إلاً من قبل أوصياء الرسول محمد ﷺ.

بنابراین موضوع ختم نبّوت از جمله مسایل متشابهی است که دانستن حکم (قطعی) آن جز (از طریق مراجعه به) اوصیای حضرت محمد (ص)، ممکن نیست.

قال تعالى: ﴿هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَآخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَبْغٌ فَيَتَبَعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ أَبْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلُهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلُّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَدْكُرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^(١).

خداوند متعال می‌فرماید: «او است که این کتاب را بر تو نازل کرد؛ بعضی از آیه‌های آن محکمات‌اند، این آیه‌ها ام الكتاب‌اند و بعضی آیه‌ها، متشابهات‌اند. کسانی که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه‌جویی و میل به تأویل آن، از متشابهات پیروی می‌کنند، در حالی که تأویل آن را جز خداوند و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند نمی‌دانند؛ کسانی که می‌گویند: ما به آن ایمان آورده‌یم، همه از جانب پروردگار ما است و جز خردمندان پند نمی‌گیرند».

قال الإمام الصادق (ع) لأبي حنيفة عندما دخل عليه: (يا أبا حنيفة تعرف كتاب الله حق معرفته؟! وتعرف الناسخ والمنسوخ؟! قال نعم، قال (ع): يا أبا حنيفة لقد ادعى علمًا، ويلك ما جعل الله ذلك إلا عند أهل الكتاب الذين أنزل عليهم. ويلك ولا هو إلا عند الخاص من ذريته نبينا ﷺ، ما ورثك الله من كتابه حرفاً، فإن كنت كما تقول، ولست كما تقول، فاخبرني ...) ^(٢).

امام صادق (ع) خطاب به ابوحنیفه که بر آن حضرت وارد شده بود فرمود: «ای ابا حنیفه! آیا قرآن را آن طور که شایسته است بشناسی، می‌شناسی؟! و می‌دانی کدام آیه ناسخ است و کدام منسوخ؟! گفت: بله می‌دانم. حضرت فرمود: «ای ابا حنیفه، ادعای علمی نمودی. وای بر تو! خدا این علم را فقط نزد افرادی قرار داده که کتاب (قرآن) را بر آنها نازل فرموده است. وای بر تو! این علم فقط نزد افراد مخصوصی از ذریه‌ی پیامبر (ص) است. تو از قرآن حتی یک حرف آن را هم به ارث نبرده‌ای (و به تو از قرآن چیزی نرسیده است). اگر این طور است که می‌گویی، در حالی که

١-آل عمران: ٧.

٢-علل الشرائع: ج ١ ص ٩٠، بحار الأنوار: ج ٢ ص ٢٩٣، التفسير الصافي: ج ١ ص ٢٢، تفسير نور الثقلين: ج ١ ص ٣٦٨.

چنین نیست، مرا آگاه کن که»^۱.

و في هذا الكتاب (النبوة الخاتمة) تجد ما يشفي العليل ويروي الغليل، فقد بين السيد أحمد الحسن وصي ورسول الإمام المهدى (ع) واليماني الموعود، هذه المسألة بأوضح بيان من القرآن والسنة المطهرة، ولم يرد أي روایة من كلا القسمين، أي الروايات القائلة بختم النبوة والروايات القائلة باستمرار النبوة بعد الرسول محمد ﷺ.

این کتاب (نبوت خاتم) در دمند را درمان و تشنہی (حکمت) را آبی (گوارا) است. سید احمد الحسن (ع) وصی و فرستاده امام مهدی (ع) و یمانی موعود، این مسأله را با استناد به قرآن و سنت، به طور کامل روشن می‌نماید. وی هیچ یک از روایت‌های دو دسته را رد نمی‌کند، یعنی نه روایت‌های قائل به ختم نبوت را کنار می‌گذارد و نه روایت‌های قائل به استمرار نبوت پس از حضرت محمد (ص) را.

فقد بين السيد أحمد الحسن ما معنى النبوة، وميّز بين النبوة التي ختمت بالرسول محمد ﷺ وبين النبوة التي استمرت بعده ﷺ، وبين أيضاً معنى (خاتم النبوة) بفتح التاء، ومعنى (خاتم النبوة) بكسر التاء .

سید احمد الحسن ضمن بیان نمودن مفهوم نبوت، تفاوت میان نبوتی که با حضرت محمد (ص) خاتمه یافت و نبوتی که پس از آن حضرت ادامه پیدا کرد را تشریح می‌نماید و همچنین معنای «خاتم نبوت» با فتح تاء و «خاتم نبوت» با کسر تاء را نیز بیان می‌دارد.

فتتجد هذا الكتاب قد بين وأوضح برهان أن النبوة خُتمت بالرسول محمد ﷺ ولانبي بعده، ولكن بمعنى مختلف عن القول باستمرارها بعده ﷺ، فلا تعارض بين الروايات؛ لأن كل قسم منها يتحدث عن معنى للنبوة يختلف عن المعنى الآخر .

این کتاب با دلایل کاملاً روشن، توضیح می‌دهد که نبوت با حضرت محمد (ص) خاتمه یافت و پس از او پیامبر دیگری نیست ولی با معنایی که به معنای ادامه‌دار بودن نبوت بعد از او است، فرق دارد؛ بنابراین هیچ تعارضی بین روایتها (دو دسته‌ی مزبور) وجود ندارد و هر یک از آنها به معنای خاصی از نبوت - که با معنای دیگر متفاوت است - اشاره می‌نماید.

^۱- علل الشرایع: ج ۱- ص ۱۹۰؛ بحار الانوار: ج ۲- ص ۲۹۳؛ تفسیر صافی: ج ۱- ص ۲۲؛ تفسیر نور الثقلین: ج ۱- ص ۳۶۸.

وكذلك بين السيد أحمد الحسن حقيقة الإرسال، وهل إن إرسال الأنبياء منحصر بالله تعالى أم أنه أيضاً يصح من الأنبياء والرسل؟ وهل يصدق على الأئمة المعصومين ﷺ أنهم رسل من الله تعالى أم لا؟ وإذا كان الجواب بنعم، فمن هو المرسل للأئمة ﷺ، وما الفرق بين إرسالهم وإرسال الأنبياء ﷺ.

همچنین سید احمد الحسن (ع) مفهوم واقعی «ارسال» را نیز بیان نموده است و به این سوال پاسخ می‌دهد که آیا ارسال پیامبران منحصر به خدای متعال است، یا این که پیامبران و رسولان نیز خود می‌توانند فرد یا افرادی را ارسال کنند؟ و آیا می‌توان ائمه‌ی معصومین (ع) را نیز فرستادگانی از جانب خدای متعال دانست یا خیر؟ اگر پاسخ آری است، چه کسی فرستنده‌ی ائمه (ع) است؟ و تفاوت بین ارسال آنها و ارسال پیامبران (ع) چیست؟

كل هذه الحقائق التي لم تجد جواباً شافياً وافياً طيلة القرون المنصرمة، تجد جوابها الوافي عند سليل العترة الطاهرة وصي ورسول الإمام المهدي (ع) السيد أحمد الحسن في كتابه الذي بين يديك (النبوة الخاتمة).

قرن‌ها است که به این پرسش‌ها، پاسخ شایسته‌ای ارایه نشده است؛ ولی در کتاب «نبوت خاتم» که پیش رو دارد، می‌توانید جوابی تمام و کمال را از جانب سید احمد الحسن (ع)، سلاله‌ی عترت طاهرين (ع) و وصی و فرستاده امام مهدی (ع) بیابید.

والحق أقول: إن هذا الكتاب من الأدلة على صدق اتصال السيد أحمد الحسن بالإمام المهدي (ع)؛ لأنحصر هذا العلم بأوصياء الرسول محمد ﷺ.

حق این است که این کتاب، یکی از دلایلی است که بر ارتباط داشتن سید احمد الحسن (ع) با حضرت مهدی (ع)، صحّه می‌گذارد؛ زیرا چنین علومی در انحصر اوصیای حضرت محمد (ص) قرار دارد.

قال تعالى: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَورًا فَمَنْ يَأْتِي كُمْ بِمَا إِعْنَى﴾^(١).

خدای متعال می‌فرماید: «بگو اگر آب شما (که به واسطه‌ی آن زنده‌اید) در زمین فرو رود، چه کسی شما را آب روان و پاک خواهد داد؟»^۱

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِي لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَئْمَةِ وَالْمُهَدِّيْنَ وَسَلَّمَ تَسْلِيْمًا.

الشيخ ناظم العقيلي

حمدوسپاس مخصوص خدایی است که مارابه این راه هدایت فرمود که اگر چنین نفرموده بود، راه خویش رانمی یافته‌یم؛ و درودوسلام نکوی خدابر حضرت محمد (ص) و خاندان او، امامان و مهدیّون باد.

شيخ ناظم العقيلي

^۱- ملک: ۳۰

۲- برگرفته از قسمتی از آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی اعراف (متترجم).

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الإهداء

إلى من يرون الشمس
إلى أصحاب البصائر
وأرجو من الله ومنهم أن يذكروني في دعائهم

تقديم

به كسانی که خورشید رامی بینند
به صاحبان بصیرت
واز خدا و ایشان می خواهم که در دعای خویش مرا ایاد کنند

النبوة

نبوت

معنى الكلمة نبی (الدینی)؛ هو الشخص الذي یعْرَفُ الأخبار من السماء. فكلمة نبی في الأصل مأخوذه من (نبأ) أي خبر، وليس من كلمة (نبأ) أي ظهر وارتفاع . والحقيقة أنّ الكلمة (نبأ) هي المأخوذة من (نبأ)، فالنبأ هو الغيب الذي ظهر وارتفاع ليراه الناس، وُعرف بعد أن كان مستوراً ومحظوظاً.

وازهی نبی (از نگاه دین) یعنی کسی که از طریق آسمان، از اخبار مطلع است. کلمه نبی در اصل از «نبأ» یعنی «خبر» گرفته شده است، نه از «نبأ» به معنی «آشکار شدن و ارتفاع یافتن». در واقع خود «نبأ» نیز از «نبأ» اقتباس یافته است. «نبأ» یعنی غیبی که آشکار و مرتفع گشته است تا مردم آن را مشاهده کنند؛ غیبی که قبلًا مستور و مجهول بود و اکنون شناخته شده است.

- وأخبار السماء تصل إلى الإنسان بسبل متعددة - وإن كان يجمعها طريق واحد في الأصل -
فيتمكن أن يكلّم الله الإنسان مباشرة من وراء حجاب، أو يوحى له ما شاء، أو يكتب في
صفحة وجود الإنسان ما شاء سبحانه وتعالى، أو يرسل ملائكة يكلّمون الإنسان مباشرة، أو
يكتّبون في صفحة وجوده ما شاء الله سبحانه وتعالى.

أخبار آسمانی از طرق مختلفی به انسان می‌رسد، اگر چه همه‌ی آنها به یک اصل باز می‌گردد: ممکن است خداوند سبحان و تعالیٰ به صورت مستقیم از پس پرده یا حجاب با انسان سخن بگوید، یا آنچه را که بخواهد به آدمی وحی کند، یا آنچه را که اراده فرماید در صفحه‌ی وجود انسان بنویسد و یا فرشتگانی بفرستد تا به طور مستقیم با انسان تکلم نمایند و یا هر آنچه را که مشیت و خواست حضرت حق است را در صفحه‌ی وجودش بنگارند.

قال تعالى: ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِي بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَيْهِ حَكِيمٌ﴾^(۱).

خداوند متعال می فرماید: «هیچ بشری شایستگی ندارد که خداوند با او سخن بگوید مگر به وسیله‌ی وحی، یا از آن سوی حجاب (پرده)، یا فرشته‌ای بفرستد تا به فرمان او هر چه بخواهد به او وحی کند. به درستی که او بلند مرتبه و حکیم است»^۱.

أَمَا طرِيقَةُ هَذَا الْكَلَامِ وَالْوَحْيِ وَالْكَتَابَةِ؛ فَهِيَ رِبْمَا كَانَتْ بِالرَّؤْيَا فِي النَّامِ، أَوْ بِالْكَشْفِ فِي الْيَقْظَةِ.

اما شیوه‌ی این کلام، وحی یا نوشتن گاهی به صورت رؤیا دیدن و گاهی به صورت مکاشفه در بیداری است.

وَأَقُولُ الْكَشْفَ؛ لَأَنَّ عَالَمَ الْأَرْوَاحِ غَيْرُ هَذَا الْعَالَمِ الْجَسْمَانِيِّ، فَلَكِي يَطْلُعُ عَلَيْهِ الْإِنْسَانُ وَيَتَّصَلُّ بِهِ لَأَبْدَأْ يِكَشْفَ عَنْهُ حِجَابَ هَذَا الْعَالَمِ الْجَسْمَانِيِّ.

مِنْ گوییم مکاشفه؛ زیرا عالم ارواح، متفاوت با عالم جسمانی است و اگر انسان بخواهد از عالم ارواح مطلع شود و به آن اتصال یابد، باید حجاب این عالم جسمانی از او کنار برود (کشف شود).

وَلَيْسَ ضَرُورِيًّا أَنْ يَكُونَ كُلُّ نَبِيٍّ^(۲) هُوَ مُرْسَلٌ مِنَ اللَّهِ سَبَّحَانَهُ وَتَعَالَى، بَلْ رِبْمَا كَانَ هُنَاكَ أَكْثَرُ مِنْ نَبِيٍّ فِي زَمْنٍ وَاحِدٍ، وَلَكِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ وَتَعَالَى يَرْسُلُ أَحَدَهُمْ وَيَكُونُ حَجَّةً عَلَيْهِمْ، وَعَلَى غَيْرِهِمْ مِنَ النَّاسِ. وَبِالْطَّبْعِ هَذَا الشَّخْصُ الَّذِي اصْطَفَاهُ اللَّهُ مِنْ بَيْنِهِمْ هُوَ أَفْضَلُهُمْ، وَيَعُصِّمُهُ اللَّهُ سَبَّحَانَهُ وَتَعَالَى، وَيُطْلِعُهُ عَلَى مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ الْغَيْبِ بِفَضْلِ مِنْهُ سَبَّحَانَهُ وَتَعَالَى. لَازِمٌ نِيَسْتَ كَهْ تَمَامُ نَبِيَّهَا حَتَّمًا از جَانِبِ خَدَائِي مَتَّعَلٌ فَرِسْتَادَهُ شَدَهْ باشند^(۳) بلکه چه بسا در یک زمان بیش از یک نبی وجود داشته است؛ ولی حضرت باری تعالیٰ یکی از آنها را می‌فرستد و او را حجت بر آنها و دیگر انسان‌ها قرار می‌دهد. مسلماً شخصی که خداوند او را از بین آنها برگزیده، برترین ایشان است؛ خدائی سبحان او را عصمت می‌بخشد و به فضل خویش، به آنچه از عالم غیب نیاز دارد آگاه می‌سازد.

^۱- سوری: ۵۱

۲- كما قدمت إنَّ النَّبِيَّ هُوَ الَّذِي يَعْرِفُ بَعْضَ أَخْبَارِ السَّمَاوَاتِ فَيَطْلُعُهُ اللَّهُ عَلَى الْحَقِّ وَبَعْضِ الْغَيْبِ بِالرَّؤْيَا أَوِ الْكَشْفِ، وَلَيْسَ الْمُرَادُ هُنَاكَ النَّبِيُّ الْمُرْسَلُ الْمَعْصُومُ. (منه (ع)).

۳- پیش‌تر گذشت که نبی، کسی است که برخی از اخبار آسمانی را می‌داند و می‌شناسد، و خداوند به وسیله‌ی مکاشفه یا رؤیا، او را به حق و برخی اخبار غیبی مطلع می‌فرماید. (از او (ع))

﴿عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿٦﴾ إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَادًا﴾^(١).

«او است دانای غیب، و غیب خود را برو هیچ کس آشکار نمی‌سازد، مگر بر آن فرستاده‌ای که از او خوشنود باشد که برای او از پیش روی و پشت سرش نگهبانی می‌گمارد»^(٢).

وهؤلاء الملائكة الذين يسخرهم الله لهذا النبي المرسل:

﴿لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾^(٣).

آنها، همان فرشتگانی هستند که خداوند آنها را برای این پیامبر مرسل، مُسخّر می‌فرماید: «آدمی را فرشتگانی است که پیاپی به امر خدا از رو به رو و پشت سرش می‌آیند و نگهبانیش می‌کنند»^(٤).

يكونون من بين يديه، ومن خلفه ليحفظونه بأمر الله سبحانه وتعالى من شر شياطين الإنس والجن، ومن إلقاءاتهم وبالطهم. فهذا الرصد الملائكي يكون مانعاً وصاداً للشياطين من التدخل أو الإلقاء في رسالة السماء عند نزولها إلى هذا العالم السفلي الجسماني، وبالتالي تصل رسالة السماء إلى النبي المرسل صحيحة ونقية ومحفوظة من إلقاء الشيطان:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^(٥),

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^(٦).

فرشتگان، رو به رو و پشت سرش قرار می‌گیرند تا به امر خداوند سبحان او را از شر شياطين انس و جن، و از القاءات و سخنان باطل شان محفوظ بدارند. اين نگهبانی فرشتگان، مانع از مداخله يا القاءات شياطين در پیام آسماني به هنگام نزول آن به اين عالم پست جسماني می‌شود، و به اين ترتيب پیام آسماني صحيح و سالم و به دور از شبهه و القا شيطان به پیامبر مرسل می‌رسد:

١- الجن: ٣٦ - ٢٧.

٢- جن: ٢٦ و ٢٧.

٣- الرعد: ١١.

٤- رعد: ١١.

٥- فصلت: ٤٢.

٦- الحجر: ٩.

«نه از پیش روی، باطل به او راه یابد و نه از پشت سر. نازل شده از جانب خداوندی حکیم و ستوده است»^۱،

«ما قرآن را خود نازل نمودیم و خود نگهبانش هستیم»^۲.

أَمَا أُولئِكَ الْأَنْبِيَاءُ أَوَ الَّذِينَ حَصَلُوا عَلَى مَقَامِ النَّبُوَةِ فِي فَتْرَةٍ مِّنَ الزَّمْنِ، أَيْ إِنَّهُمْ اطَّلَعُوا عَلَى أَخْبَارِ السَّمَاوَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ سَبَحَانَهُ وَتَعَالَى بَعْدَ طَاعَتْهُمْ وَعَبَادَتْهُمْ لَهُ سَبَحَانَهُ وَارْتَقَائِهِمْ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ فِي فَتْرَةٍ مِّنَ الزَّمْنِ، فَهُمْ أَيْضًا دَخَلُونَ فِي الْامْتِحَانِ بِهَذَا النَّبِيُّ الْمُرْسَلُ لَهُمْ وَلِغَيْرِهِمْ، وَالْمُفْرُوضُ أَنْ يَكُونَ الْأَمْرُ أَسْهَلُ عَلَيْهِمْ؛ لَأَنَّ اللَّهَ سَبَحَانَهُ وَتَعَالَى يَطْلَعُهُمْ وَبِمَرْتَبَةٍ عَالِيَّةٍ عَلَى إِرْسَالِهِ الرَّسُولَ، وَلَكِنْ لَا بُدَّ أَنْ تَبْقَى نَسْبَةٌ ضَئِيلَةٌ مِّنَ الْجَهْلِ بِالْوَاقِعِ لَدِيهِمْ لِلْامْتِحَانِ؛ لِيَكُونَ إِيمَانُهُمْ وَبِمَرْتَبَةٍ مُعِينَةٍ هُوَ إِيمَانٌ بِالْغَيْبِ:

﴿أَلَمْ ❀ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَبَّ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ ❀ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقْيِمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾^۳.

اما آن دسته از انبیا یا کسانی که در یک مقطع زمانی به مقام نبوّت دست یافتند، یعنی کسانی که به اذن خداوند سبحان پس از به جا آوردن طاعت و عبادت خدای متعال و ارتقا به ملکوت آسمان‌ها در یک دوره‌ی زمانی، به اخبار آسمان دست یافتند، نیز جزو کسانی هستند که در امتحانی که به واسطه‌ی پیامبر فرستاده شده برای آنها و دیگران ترتیب داده شده است، شرکت داده می‌شوند. قاعده‌تاً امتحان برای این دسته باید آسان‌تر باشد زیرا خدای سبحان، ایشان را در مرتبه‌ای بالاتر به فرستاده شدن پیامبرش آگاهی عطا فرموده است ولی به هر حال باید برای امتحان، مقدار کمی جهل برای آنها باقی بماند تا ایمان آنها در مرتبه و مقامی معین، براساس ایمان به غیب باشد:

«الف لام میم * این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست، پرهیزگاران را راهنمای است * کسانی که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را به پا می‌دارند و از آنچه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند»^۴.

^۱- فصلت: ۴۲

^۲- حجر: ۹

^۳- البقرة: ۱ - ۳

^۴- بقره: ۱ - ۳

وطبعاً، هذا التمييز لهم عن باقي الناس هو حق لهم بسبب تميّزهم بالطاعة والعبادة السابقة، ولكن من يَكُفُرُ منهم بسبب الحسد والأنا يسقط في هاوية الجحيم، كما حصل لبلعم بن باعوراء، فقد كان مطلعاً على بعض أخبار السماء، وعلم من الله برسالة موسى(ع)، ولِكَنْهُ كفر برسالة موسى (ع)، وجعل الشبهات عاذراً لسقوطته التي أرده في هاوية الجحيم، ولم تفع طاعته وعبادته السابقة، كما لم تفع إبليس (لعنه الله) من قبل لما كفر بأدم النبي المرسل (ع)، وأمسى من أقبح خلق الله بعد أن كان طاووس الملائكة، وفي الروايات إنّ ابن باعوراء كان عنده الاسم الأعظم ويَرَى ما تحت العرش.

البته این تمایزی که آنها از دیگر مردمان دارند، حقی است برای ایشان چرا که این عده، به دلیل طاعات و عبادات پیشین خود از دیگران متمایز هستند؛ ولی اگر کسی از ایشان به دلیل حسد و انانیت (خودبینی)، کفر پیشه کند در «هاویه‌ی جحیم» (جهنم) سقوط می‌نماید؛ همان طور که این قضیه برای بلعم بن باعورا اتفاق افتاد. ولی از برخی اخبار آسمان آگاهی داشت و هر چند از جانب خداوند، رسالت حضرت موسی (ع) را می‌دانست ولی نسبت به آن کفر ورزید و شبهات را عذری برای بی‌گناهی خود دانست که باعث شد به هاویه‌ی جحیم سقوط کند و طاعت و عبادت پیشین او سودی به حالش نداشت؛ همان طور وقتی که ابليس (العنۃ اللہ) به آدم (ع) که پیامبری مرسل بود کفر ورزید، طاعات و عبادات پیشین او کمکی به وی نکرد و به این ترتیب از جمله زشتترین مخلوقات خداوند گردید، حال آن که پیش‌تر، طاووس فرشتگان به شمار می‌رفت. در برخی از روایت‌ها چنین آمده است که این باعورا (بلعم باعورا) اسم اعظم را می‌دانسته و زیر عرش را می‌دیده است.

عن أبي الحسن الرضا (ع)، قال: (أُعطي بلعم بن باعوراء الاسم الأعظم، فكان يدعو به فيستجاب له فمال إلى فرعون^(١). فلما مَرَّ فرعون في طلب موسى وأصحابه، قال فرعون لبلعم: أدع الله على موسى وأصحابه ليحبسه علينا، فركب حمارته ليمر في طلب موسى وأصحابه، فامتنعت عليه حمارته، فأقبل يضربها فأنطقها الله (عزوجل)، فقالت: ويلك على ما تضربيني أتريد أجيء معك لتدعوا على موسى نبی الله وقوم مؤمنين؟! فلم يزل يضربها حتى قتلها وانسلخ الاسم الأعظم من لسانه، وهو قوله:

١- طاغية آخر غير فرعون مصر. (منه (ع)).

﴿فَاسْلَحْ مِنْهَا فَأَتَبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لِكِنَّهُ أَحْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهُثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهُثْ﴾.

از امام رضا (ع) نقل شده است که فرمود: «به بلعم باعورا اسم اعظم داده شده بود، او دعا می کرد و به وسیله‌ی آن، مستجاب می شد. بلعم به فرعون^۱ متمایل گشت. هنگامی که فرعون برای دستگیری موسی و یارانش در طلب ایشان می گشت، به بلعم گفت: از خدا بخواه موسی و اصحابش را به دام ما بیندازد. بلعم بر الاغ خود سوار شد تا او نیز به جست و جوی موسی برود. الاغش از راه رفتن امتناع کرد. بلعم شروع به زدن آن حیوان کرد. خداوند قفل از زبان الاغ برداشت و به زبان آمد و گفت: وای بر تو! برای چه مرا می زنی؟! آیا می خواهی با تو بیایم تا تو بر موسی، پیغمبر خدا، و مردمی با ایمان نفرین کنی؟! (بلعم) آن قدر آن حیوان را زد تا گشت و همانجا اسم اعظم از زبانش برداشته شد. قرآن درباره اش فرموده:

«وَ اَوْ اَنْ عَلَمْ عَارِي گَشْتَ وَ شَيْطَانَ دَرَبِي اَشْ اَفْتَادَ وَ دَرَ زَمَرَهِي گَمَرَاهَانَ دَرَآمَدَ. اَفَرْ خَوَاستَهِ بُودِيَمْ بَهْ سَبَبَ آنَ (عَلَمْ) كَهْ بَهْ اوَ دَادَهِ بُودِيَمْ بَهْ آسَمَانَشِ مَيْ بَرَدِيَمْ، وَلَى اوَ دَرَ زَمِينَ مَانَدَهُ اَزَپَى هَوَايِ خَويَشَ رَفَتَهُ. مَثَلَ اوَ چُونَ مَثَلَ آنَ سَگَ اَسَتَهُ كَهْ اَفَرْ بَهْ اوَ حَمَلَهُ كَنَى زَبَانَ اَزَ دَهَانَ بِيرَونَ آورَدَهُ وَ اَفَرْ رَهَايَشَ كَنَى باَزَ هَمَ زَبَانَ اَزَ دَهَانَ بِيرَونَ آورَدَهُ»^۲.

وهو مثل ضریبه. فقال الرضا (ع) : فلا يدخل الجنّة من البهائم إلّا ثلاثة؛ حماره بلعم، وكلب أصحاب الكهف، والذئب، وكان سبب الذئب أنه بعث ملك ظالم رجلاً شرطياً ليحشر قوماً من المؤمنين ويعذبهم، وكان للشرطي ابن يحبه، فجاء الذئب فأكل ابنه فحزن الشرطي عليه، فأدخل الله ذلك الذئب الجنّة لما أحزن الشرطي^(۳).

و این مثلی است که خداوند زده است. سپس حضرت فرمود: «از چهارپایان فقط سه تا وارد بهشت می شوند: الاغ بلعم، سگ اصحاب کهف و یک گرگ. ماجراجای گرگ آن است که پادشاه ستمگری، مرد پاسبانی را برای آزار و شکنجه‌ی گروهی از مؤمنان مأمور کرده بود. آن پاسبان پسری داشت که بسیار به وی علاقه‌مند بود. آن گرگ آمد و فرزند او را خورد. پاسبان اندوهگین شد و خداوند آن گرگ را به این جهت که پاسبان را اندوهگین کرده بود، وارد بهشت می سازد». ^۴

^۱- وی طاغوت دیگری غیر از فرعون مصر است (از او (ع))

^۲- اعراف: ۱۷۵ و ۱۷۶ (متترجم)

^۳- تفسیر القمي: ج ۱ ص ۲۴۸، تفسیر نور الثقلین: ج ۱ ص ۷۱۶، قصص الأنبياء للجزائري: ص ۳۵۲

^۴- تفسیر قمی: ج ۱- ص ۲۴۸؛ تفسیر نور الثقلین: ج ۱- ص ۷۱۶؛ قصص انبيا جزائری: ص ۳۵۲

وفي القرآن ذكر الله بلעם بن باعوراء الذي حسد موسى (ع) وتكبر عليه فأمسى يلهث وراء الأنبا والهوى كالكلب، بعد أن كان بمقام النبوة ويرى ما تحت العرش وعنده الاسم الأعظم:

﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَا أَيَّاتِنَا فَانسَلَحَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ❀ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَأْهُثُ أَوْ تَرْكُهُ يَلْهُثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^(١).

خداؤند در قرآن از بلعم ابن باعورا یاد می‌کند و بیان می‌دارد که او چگونه پس از آن که به مقام نبوّت رسید و در حالی که زیر عرش را می‌دید و از اسم اعظم برخوردار بود، به دلیل حسدورزی و تکبر نسبت به موسی (ع)، مانند سگی شد که به دنبال منیت و هوای نفس خود له له می‌زد:

«خبر آن مرد را برایشان بخوان که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن (علم) عاری گشت و شیطان در پی اش افتاد و در زمرة گمراهان درآمد. اگر خواسته بودیم به سبب آن (علم) به آسمانش می‌بردیم، ولی او در زمین ماند و در پی هوای خویش رفت. مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آورد و اگر رهایش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آورد. مثل آنان که آیات را دروغ انگاشتنند نیز چنین است. قصه را بگویی، شاید به اندیشه فرو روند»^(٢).

* * *

١- الأعراف: ١٧٥ - ١٧٦.

٢- اعراف: ١٧٦ و ١٧٥.

الرؤيا والنبوة

رؤيا و نبوت

القرآن حافل بـوحي الله سبحانه وتعالى للأنبياء المرسلين بالرؤيا، منهم إبراهيم (ع)، ومحمد ﷺ، ويوسف (ع).

قرآن آکنده از وحی خداوند سبحانه و تعالی از طریق رؤیا به انبیا از جمله ابراهیم (ع)، محمد (ص) و یوسف (ع) است.

﴿وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةُ الْمُلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوْفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا﴾^(۱).

«و آن گاه که تو را گفتیم: پروردگارت بر همه‌ی مردم احاطه دارد و آنچه در خواب به تو نشان دادیم و داستان درخت ملعون که در قرآن آمده است چیزی جز آزمایش مردم نبود. ما مردم را بیم می‌دهیم ولی فقط به کفر و سرکشی آنها افزوده می‌شود»^(۲).

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولُهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمُسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَمْنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾^(۳).

«خدا رؤیای پیامبرش را تصدیق نمود که گفته بود: اگر خدا بخواهد، این، گروهی سر تراشیده و گروهی موی کوتاه کرده، بدون هیچ بیمی به مسجد الحرام داخل می‌شوید. او چیزهایی می‌دانست که شما نمی‌دانستید و جز آن، به زودی، فتحی نصیب شما کرد»^(۴).

۱- الإسراء: ۶۰

۲- إسراء: ۶۰

۳- الفتح: ۲۷

۴- فتح: ۲۷

﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعُلْ مَا تُؤْمِرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾^(۱).

«چون با پدر به جایی رسید که باید به کار بپردازند، گفت: ای پسرکم در خواب دیده‌ام که تو را ذبح می‌کنم، بنگر که چه می‌اندیشی. گفت: ای پدر به هر چه مأمور شده‌ای عمل کن، که اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی یافت»^۲.

ثم إِنَّ اللَّهَ يَمْدُحُ إِبْرَاهِيمَ؛ لَأَنَّهُ صَدَقَ الرُّؤْيَا: ﴿قَدْ صَدَقَتِ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^(۳).

سپس خداوند، حضرت ابراهیم (ع) را به این جهت که رؤیا را تصدیق کرد، می‌ستاید: «خوابت را تصدیق کردی و ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم»^۴.

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لَأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾^(۵).

«آن گاه که یوسف به پدر خود گفت: ای پدر من در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه دیدم. آنها را دیدم که برایم سجده می‌کنند»^۶.

وفي القرآن الله يوحى لأم موسى (ع) بالرؤيا: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَمَّ مُوسَى أَنَّ أَرْضَعِيهِ فَإِذَا حَفَتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيَهُ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُوهُ إِلَيْكَ وَجَاءُلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^(۷).

در قرآن، خداوند از طریق رؤیا به مادر موسی (ع) وحی نمود: «و به مادر موسی وحی کردیم که: شیرش بده و اگر بر او بیمناک شدی به دریايش بینداز و مترس و غمگین مشو، او را به تو باز می‌گردانیم و در شمار پیامبرانش می‌آوریم»^۸.

۱- الصفات: ۱۰۲.

۲- صفات: ۱۰۲

۳- الصفات: ۱۰۵.

۴- صفات: ۱۰۵

۵- یوسف: ۴.

۶- یوسف: ۴

۷- القصص: ۷.

۸- قصص: ۷

ويجب الالتفات أنّ رؤى الأنبياء ﷺ كانت قبل إرسالهم وبعد إرسالهم، أي إنّ وحي الله سبحانه وتعالى لهم بدأ بالرؤيا، ثم حتى بعد إرسالهم لم ينقطع هذا السبيل (الرؤيا) من سُبل وحي الله سبحانه وتعالى عنهم.

شایان ذکر است که خواب دیدن پیامبران (ع)، هم پیش از ارسال آنها و هم پس از آن، صورت می‌گرفته است؛ به عبارت دیگر، وحی خداوند سبحان و تعالی به آنها از طریق رؤیا آغاز شد و حتی پس از ارسال آنها به پیامبری نیز این روش (رؤیا) که یکی از طرق وحی الهی به ایشان است، قطع نشد.

والرسول محمد ﷺ كان يرى الرؤى قبل بعثته وإرساله، وكانت تقع كما يراها ^(١)، ولو لا أنّ الأنبياء المرسلين (ع) صدّقوا وأمنوا وعملوا بتلك الرؤى التي رأوها قبل إرسالهم؛ لما وصلوا إلى ما وصلوا إليه من المقام العالي، والقرب من الله سبحانه وتعالى؛ ولما اصطفاهم الله أصلاً لرسالاته: «قدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ».

حضرت محمد (ص) پیش از بعثت و ارسالش به پیامبری رؤیا می‌دید و همان طور که حضرت در خواب دیده بود به واقعیت می‌پیوست: اگر پیامبران و مرسلین (ع) به رؤیاهایی که پیش ارسالشان در خواب می‌دیدند ایمان نمی‌آوردند و آنها را تصدیق نمی‌نمودند و به مضمون آن عمل نمی‌کردند، به مقامات عالی و قرب الهی که بعدها دست یافتند، نمی‌رسیدند و اصولاً خدا آنها را به مقام رسالت برنمی‌گزید: «خوابت را تصدق نمودی و ما این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم».

١- إذا قال الشيخ المجلسي في البحار: (فاعلم أن الذي ظهر لي من الأخبار المعتبرة، والآثار المستفيضة هو أنه ﷺ ان قبل بعثته مذ أكمل الله عقله في بيته نبياً مؤيداً بروح القدس، يكلمه الملك، ويسمع الصوت، ويرى في المنام، ثم بعد أربعين سنة صار رسولًا، وكلمه الملك معاعنة، ونزل عليه القرآن، وأمر بالتبليغ،) بحار الانوار: ج ١٨ ص ٢٧٧

٢- شیخ مجلسی در بحار می‌گوید: «بدان! آنچه از روایت‌های معتبر و مستفیض بر من آشکار شده آن است که رسول خدا (ص) قبل از رسیدن به بعثتش، از همان ابتدای عمرش، هنگامی که خدا عقلش را کامل گرداند، تایید شده به وسیله‌ی روح القدس بود و ملک با او سخن می‌گفت و آن حضرت صدای آن ملک رامی شنید و او را در خواب می‌دید. بعد از آن که حضرت به سن چهل سالگی رسید به رسالت مبعوث گردید، ملک به طور عینی با حضرت سخن می‌گفت، قرآن بر حضرت نازل می‌گردید و پیامبر موظف به تبلیغ شد...». بحار الانوار: ج ١٨ - ٢٧٧ ص.

بل هم ﷺ كانوا يؤمنون ويصدقون برأي المؤمنين الذين كانوا معهم، وهذا رسول الله محمد ﷺ كان يسأل أصحابه عن رؤاهم ويهتم بسماعها، وبعد صلاة الصبح، وكأنّ سمعها ذكر وعباده لله سبحانه، حتى إنّ المنافقين شنعوا عليه ﷺ بأنّه يسمع ويصدق كل متكلّم :

﴿ وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذِنُ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذْنُ قُلْ أُذْنُ حَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيَرْجُونَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذِنُ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾^(۱).

آنها حتی به رویاهای مؤمنینی که با آنها بودند نیز ایمان می‌آوردن و آن را تصدیق می‌کردند. حضرت محمد (ص) پس از نماز صبح، از خواب‌هایی که اصحاب می‌دیدند پرسش می‌فرمود و به شنیدن آنها اهتمام می‌ورزید. گویی شنیدن این خواب‌ها، ذکر و عبادت الهی بود تا آن جا که منافقین به حضرت طعنه می‌زدند که سخن هر گوینده‌ای را گوش می‌دهد و تصدیق می‌کند: «بعضی از ایشان پیامبر را می‌آزارند و می‌گویند که او به سخن هر کس گوش می‌دهد (ساده لوح است). بگو: او برای شما شنونده‌ی سخن خیر است، به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور دارد، و رحمتی است برای آنهاست که ایمان آورده‌اند و آنان که رسول خدا را بیازارند به عذابی دردآور گرفتار خواهند شد»^(۲).

عن الرضا (ع)، قال: (إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا أَصْبَحَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: هَلْ مِنْ مُبَشِّرَاتٍ؟ يَعْنِي بِهِ الرَّؤْيَا)^(۳). بل إِنَّ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا ﷺ كَانَ يَعْتَبِرُهَا مِنْ مُبَشِّرَاتِ النَّبِيَّةِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: (أَلَا إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ مُبَشِّرَاتِ النَّبِيَّةِ إِلَّا الرَّؤْيَا الصَّالِحةُ يَرَاهَا الْمُسْلِمُ أَوْ تُرَى لَهُ)^(۴).

از امام رضا (ع) روایت شده که فرمود: «حضرت رسول (ص) هر روز صبح به اصحاب خود می‌فرمود: آیا مبشراتی (بشارت دهنده‌ای) هست؟ و مقصود حضرت، رؤیا بود»^(۵). حضرت محمد (ص) رؤیا را یکی از بشارت‌های پیامبری می‌دانست. از آن حضرت نقل شده که فرمود: «آگاه باشید که از بشارت‌های پیامبری چیزی باقی نمانده است جز رؤیای صالحه‌ای که مسلمان می‌بیند یا

۱- النبوة: ۶۱. وراجع سبب نزول الآية في: تفسير القمي: ج ۱ ص ۳۰۰. التفسير الأصفى: ج ۱ ص ۳۷۵. ولاحظ: تفسير مجمع البيان: ج ۵ ص ۷۹. فتح الباري: ج ۸ ص ۲۳۷، تغليق التعليق: ج ۴ ص ۲۱۷، عمدة القاري: ج ۱۸ ص ۲۵۸، وغيرها من المصادر.

۲- توبه: ۶۱. در بارهی شأن نزول آیه، رجوع کنید به: تفسیر قمی: ج ۱- ص ۳۰۰، تفسير الأصفى: ج ۱- ص ۳۷۵؛ تفسير مجمع البيان: ج ۵- ص ۷۹؛ فتح الباري: ج ۸- ص ۲۳۷؛ تغليق التعليق: ج ۴- ص ۲۱۷؛ عمدة القاري: ج ۱۸- ص ۲۵۸ و منابع دیگر.

۳- الكافي: ج ۸ ص ۹۰، الفصول المهمة في أصول الأئمة: ج ۳ ص ۲۷۷، بحار الأنوار: ج ۵۸ ص ۱۷۷، تفسير نور الثقلين: ج ۲ ص ۳۱۲.

۴- بحار الأنوار: ج ۸۵ ص ۱۹۲، صحيح مسلم: ج ۲ ص ۳۸، سنن النسائي: ج ۲ ص ۲۱۷، صحیح ابن حبان: ج ۱۳ ص ۴۱، کنز العمال: ج ۱۵ ص ۳۶۸.

۵- کافی: ج ۸- ص ۹۰؛ الفصول المهمة في اصول المهمة: ج ۳- ص ۲۷۷؛ بحار الانوار: ج ۵۸- ص ۱۷۷؛ تفسير نور الثقلین: ج ۲- ص ۳۱۲.

در مورد او دیده می شود^۱.

بل و کان ﷺ یعتبرها نبّوّة، عنه ﷺ قال: (لا نبّوّة بعدی إلّا المبشرات). قيل يا رسول الله، وما المبشرات؟ قال: الرؤيا الصالحة^(۲).

حتی حضرت، رؤیای صالحه را «نبّوت» به شمار می آورده است. از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود: «پس از من نبوّتی نیست مگر مبشرات (بشرات دهنده‌ها)». گفته شد: ای رسول خدا، مبشرات چیست؟ فرمود: «رؤیای صالحه»^(۳).

وقال رسول الله ﷺ: (الرؤيا الصالحة بشرى من الله، وهي جزء من أجزاء النبوة)^(۴). و نیز از آن حضرت آمده است که: «رؤیای صالحه، بشارتی از جانب خدا و بخشی از نبّوت است»^(۵).

ویجب الالتفات إلى أنّ قول الرسول محمد ﷺ لم يبق من النبوة إلّا الرؤيا الصادقة لا يعني أنّ كلّ من يرى رؤيا صادقة هونبي مُرسل من الله، بل ما يعنيه أنّ الرؤيا الصادقة؛ هي نباء وخبر صادق جاء من ملکوت السماوات إلى الرائي.

نکته‌ی قابل توجه این است که فرمایش حضرت مبنی بر این که «از پیامبری چیزی باقی نمانده است جز رؤیای صادقه» به این معنا نیست که هر کس رؤیای صادقه‌ای ببیند، نبی ارسال شده از

^۱- بحار الانوار: ج ۵۸-ص ۱۹۲؛ صحيح مسلم: ج ۲-ص ۳۸؛ سنن السنائي: ج ۲-ص ۲۱۷؛ صحيح ابن حیان: ج ۱۳-ص ۴۱؛ کنز العمال: ج ۱۵-ص ۳۶۸.

^۲- الدر المنشور: ج ۳۱۲ ص ۱۹۲، بحار الأنوار: ج ۵۸ ص ۱۹۲. ورواه أيضاً في نفس الجزء ص ۱۷۷ بهذا اللفظ: لم يبق من النبوة إلّا المبشرات، قالوا: وما المبشرات .. الخ. وروي أيضاً بالفاظ مختلفة يسيراً في هذه المصادر: كتاب الموطأ: ج ۲ ص ۹۵۷، مسنّد أحمد: ج ۵ ص ۴۵۴، وچ ۶ ص ۱۲۹، صحيح البخاري: ج ۸ ص ۶۹، مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۱۷۳، عمدة القارئ: ج ۲۴ ص ۱۳۴، المعجم الكبير: ج ۳/ص ۱۹۷، وغيرها من المصادر الأخرى.

^۳- الدر المنشور: ج ۳-ص ۳۱۲؛ بحار الانوار: ج ۵۸-ص ۱۹۲ و در همان بخش در صفحه‌ی ۱۷۷ به این شکل نیز نقل شده است: «از نبّوت چیزی جز مبشرات باقی نمانده است». گفتند: «مبشرات چیست؟... و تا انتهای همچنین این معنی به صورت‌های مختلف در منابع زیر نیز آمده است: موطأ: ج ۲-ص ۹۵۷؛ مسنّد احمد: ج ۵-ص ۴۵۴ و ج ۶-ص ۱۲۹؛ صحيح بخاري: ج ۸-ص ۶۹؛ مجمع الزوائد: ج ۷-ص ۱۷۳؛ عمدة القارئ: ج ۲۴-ص ۱۳۴؛ المعجم الكبير: ج ۳-ص ۱۹۷ و سایر منابع.

^۴- الدر المنشور: ج ۳۱۲ ص ۱۹۲، بحار الأنوار: ج ۸۵ ص ۱۹۲، ميزان الحكم: ج ۲ ص ۱۰۱۰.

^۵- الدر المنشور: ج ۳-ص ۳۱۲؛ بحار الانوار: ج ۵۸-ص ۱۹۲؛ ميزان الحكم: ج ۲-ص ۱۰۱.

جانب خداوند است بلکه مراد آن است که رؤیای صادقه در واقع خبری درست است که از ملکوت آسمان‌ها برای بیننده آمده است.

* * *

خَاتَمُ النَّبِيِّنَ

خاتم النبيين

قال تعالى: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدًا أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّنَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾^(۱).

خدای متعال می‌فرماید: «محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست. او رسول خدا و خاتم پیامبران است و خدا به هر چیزی دانا است»^(۲).

تبیین مما تقدم أنّ ختم النبوة، وأقصد بالختم هنا (الانتهاء)، أي انتهاء النبوة وتوقفها أمرٌ غير صحيح إذا كان المراد بالنبوة هي الوصول إلى مقام النبوة. وبالتالي معرفة بعض أخبار السماء من الحق والغيب؛ لأنّ طريق الارتقاء إلى ملکوت السماوات مفتوح، ولم يغلق ولن يغلق.

از مطالب پیشین روشن شد که «ختم نبوت» (منظور من از ختم در اینجا «انتها» است) به معنی پایان پذیرفتن نبوت و متوقف شدن آن، اگر مفهوم نبوت به معنی رسیدن به مقام نبوت و به دنبال آن، مطلع شدن از اخبار آسمانی، حقایق و غیب درنظر گرفته شود، مفهومی نادرست به شمار می‌رود؛ زیرا راه ارتقا به ملکوت آسمان‌ها گشوده است و این راه بسته نشده است و نخواهد شد.

كما أنّ النبي محمد ﷺ أكَدَ في أكثر من روایة رواها الشيعة والسنّة، وكذا أهل بيته أنّ طريقةً من طرق الوحي الإلهي سببى مفتوحاً، ولن يغلق وهو (رؤيا الصادقة) من الله سبحانه وتعالى.

حضرت محمد (ص) در بسیاری از روایت‌هایش که از طریق شیعه و سنی نقل شده است و همین طور اهل بیت ایشان (ع)، تأکید فرموده‌اند که روشی از روش‌های وحی‌الهی مفتوح خواهد ماند و هرگز بسته نخواهد شد که همان «رؤیای صادقه» است که از جانب خدای سبحان و تعالی صورت می‌پذیرد.

۱- الأحزاب: ۴۰.

۲- احزاب: ۴۰

عن علي بن الحسين بن علي بن فضال، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا (ع): آنه قال له رجل من أهل خراسان : يا ابن رسول الله : رأيت رسول الله ﷺ في المنام كأنه يقول لي: (كيف أنت إذا دفن في أرضكم بضعي واستحفظتم وديعتي وغيب في ثراكم نجمي)؟!^۱ على بن الحسن بن علي بن فضال از پدرش از امام رضا (ع) چنین نقل کرده است: مردی خراسانی به امام رضا (ع) عرض نمود: ای فرزند رسول خدا! پیامبر (ص) رادر خواب دیدم که گویی به من فرمود: «چگونه است حال شما آن هنگام که پاره‌ی تن من در سرزمین شما دفن گردد و شما به حفظ این امانت من اهتمام نمایید و ستاره‌ی من در خاک شما پنهان گردد؟»

فقال له الرضا (ع): (أنا المدفون في أرضكم، وأنا بضعة نبيكم، فأنا الوديعة والنجم، ألا ومن زارني وهو يعرف ما أوجب الله تبارك وتعالي من حقي وطاعتي فأنا وأبائي شفاعوه يوم القيامت، ومن كننا شفعاء نجا ولو كان عليه مثل وزر الثقلين الجن والإنس. ولقد حدثني أبي، عن جدي، عن أبيه، عن آبائه أنّ رسول الله ﷺ قال: من رأني في منامه فقد رأني؛ لأنّ الشيطان لا يتمثل في صورتي ولا في صورة أحد من أوصيائي، ولا في صورة أحد من شيعتهم. وإنّ الرؤيا الصادقة جزء من سبعين جزءاً من النبوة)^(۱).

امام رضا (ع) به او فرمود: «من در سرزمین شما دفن می‌گردم، من پاره‌ی تن پیامبر شما هستم، و منم آن امانت و ستاره. آگاه باشید کسی که مرا زیارت کند، در حالی که آنچه خدای تبارک و تعالی از حق و پیروی من بر او واجب ساخته است را بداند، من و پدرانم در روز قیامت، شفیعان او خواهیم بود و کسی که ما، در روز قیامت شفیع او باشیم، نجات می‌یابد هر چند بار گناهان جن و انس بر او باشد. پدرم از جدم از پدرانش از رسول خدا (ص) روایت نموده که حضرت فرمود: هر که مرا در خواب ببیند، به یقین مرا دیده است زیرا شیطان نه به صورت من و نه به صورت یکی از اوصیای من و نه به صورت یکی از شیعیان آنها نمی‌تواند ظاهر شود؛ و رؤیای صادقه یکی از هفتاد بخش نبّوت است»^۲.

۱- من لا يحضره الفقيه: ج ۲ ص ۵۸۴، عيون أخبار الرضا (ع): ج ۱ ص ۲۸۷، أمالي الشيخ الصدوق: ص ۱۲۰، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۲۸۳.

۲- من لا يحضره الفقيه: ج ۲- ص ۵۸۴؛ عيون أخبار رضا (ع): ج ۱- ص ۲۸۷؛ أمالي شيخ صدوق: ص ۱۲۰؛ بحار الأنوار: ج ۴۹- ص

وعن النبي ﷺ، قال: (إِذَا اقترب الزَّمَانُ لَمْ تَكُدْ رَوْيَا الْمُسْلِمَ تُكَذِّبَ، وَأَصْدِقُكُمْ رَوْيَا أَصْدِقُكُمْ حَدِيثًا، وَرَوْيَا الْمُؤْمِنِ جَزءٌ مِّنْ خَمْسَةٍ وَأَرْبَعِينَ جَزْءًًا مِّنَ النَّبُوَّةِ) ^(۱).

پیامبر (ص) فرمود: «هرگاه آخرالزمان نزدیک شود، کمتر پیش می‌آید که خواب مؤمن دروغ شود؛ و صادق‌ترین شما در رؤایا، صادق‌ترین در گفتار است؛ و رؤیایی مؤمن جزیی از چهل و پنج جزء نبوت است» ^(۲).

وعن النبي ﷺ قال إنها: (جزء من سبعين جزءاً من النبوة) ^(۳).
و پیامبر (ص) در روایتی دیگر فرمود: «رؤیا بخشی از هفتاد بخش نبوت است» ^(۴).

وعن رسول الله ﷺ، قال: (رَوْيَا الْمُؤْمِنِ جَزءٌ مِّنْ سَبْعَةٍ وَسَبْعِينَ جَزْءًًا مِّنَ النَّبُوَّةِ) ^(۵).
و نیز فرمود: «رؤیایی مؤمن یک قسمت از هفتاد و هفت قسمت نبوت است» ^(۶).

وعن علی (ع)، قال: (رَوْيَا الْمُؤْمِنِ تَجْرِي مَجْرِي كَلَامِ تَكَلَّمُ بِهِ الرَّبُّ عَنْهُ) ^(۷).
حضرت علی (ع) فرموده است: «رؤیایی مؤمن، همچون کلامی است که خداوند با آن نزدش سخن گفته است» ^(۸).

۱- صحيح مسلم: ج ۷ ص ۵۲، سنن الترمذی: ج ۳ ص ۳۶۳، وفيهما لفظ المسلم بدل المؤمن في الموردين، وفي الثاني: ستة وأربعين جزءاً وكذا في الدر المنشور: ج ۳ ص ۳۱۲، وبحار الأنوار: ج ۵۸ ص ۱۹۲.

۲- صحيح مسلم: ج ۷-ص ۵۲؛ سنن ترمذی: ج ۳-ص ۳۶۳ (که در آن از لفظ «مسلم» به جای «مؤمن» نقل و همچنین چهل و شش جزء ذکر شده است)؛ همچنین در المنشور: ج ۳-ص ۳۱۲؛ بحار الانوار: ج ۵۸-ص ۱۹۲.

۳- من لا يحضره الفقيه: ج ۲ ص ۵۸۴، عيون أخبار الرضا (ع): ج ۱ ص ۲۸۷، أمالي الشيخ الصدوق: ص ۱۲۱، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۲۸۳.

۴- من لا يحضره الفقيه: ج ۲-ص ۵۸۴؛ عيون أخبار الرضا (ع): ج ۱-ص ۲۸۷؛ أمالي شيخ صدوق: ص ۱۲۱؛ بحار الانوار: ج ۴۹-ص ۲۸۳

۵- کنز الفوائد: ص ۲۱۱، مستدرک سفينة البحار: ج ۴ ص ۳۹

۶- کنز الفوائد: ص ۲۱۱؛ مستدرک سفينة البحار: ج ۴-ص ۳۹

۷- کنز الفوائد: ص ۲۱۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۰.

۸- کنز الفوائد: ص ۲۱۱؛ بحار الانوار: ج ۵۲-ص ۲۱۰

وعن النبي ﷺ، قال: (إِذَا تَقَرَّبَ الْزَمَانُ لَمْ تَكُدْ رَؤْيَا الْمُؤْمِنِ تُكَذِّبُ، وَأَصْدِقُهُمْ رَؤْيَا أَصْدِقُهُمْ حَدِيثًا) ^(١).

از پیامبر (ص) نقل شده است که فرمود: «هرگاه آخرالزمان نزدیک شود، کمتر پیش می‌آید که خواب مؤمن دروغ شود؛ و صادق‌ترین آنها در رؤیا، صادق‌ترین آنها در گفتار است»^۲.

ونقل العلامه مجلسی في "بحار الأنوار" عن "جامع الأخبار" وفي كتاب "التعبير عن الأئمة على لسانهم" : (أن رؤيا المؤمن صحيحة؛ لأنّ نفسه طيبة، ويقينه صحيح، وتخرج فتلتقي من الملائكة، فهي وحي من الله العزيز الجبار) ^(٣).

علامه مجلسی در «بحار الانوار» به نقل از «جامع الاخبار» و نیز در کتاب «التعبير عن الأئمه» (ع) آورده است: «خواب مؤمن، درست است زیراً روحش باك و يقينش صحيح است؛ روح او خارج می‌شود و با فرشتگان ملاقات می‌کند و این همان وحی از جانب خداوند عزیز جبار است»^٤.

وعن رسول الله ﷺ، قال: (من رأى في منامه فقد رأى، فإن الشيطان لا يتمثل في صورتي، ولا في صورة أحد من أوصيائي، ولا في صورة أحد من شيعتهم، وإن الرؤيا الصادقة جزء من سبعين جزءاً من النبوة) ^(٥).

از رسول خدا (ص) نقل شده است که فرمود: «هر که مرادر خواب ببیند، به یقین مرادیده است زیراًشیطان نه به صورت من و نه به صورت یکی از اوصیای من و نه به صورت یکی از شیعیان آنها نمی‌تواند ظاهر شود؛ و رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جزء نبوت است»^٦.

وعن رسول الله ﷺ: (إِذَا كَانَ آخِرُ الزَّمَانِ لَمْ يَكُدْ رَؤْيَا الْمُؤْمِنِ يُكَذِّبُ، وَأَصْدِقُهُمْ رَؤْيَا أَصْدِقُهُمْ حَدِيثًا) ^(٧).

١- أمالی الشيخ الطوسي: ص ٣٨٦، بحار الأنوار: ج ٨٥ ص ١٧٢، مستدرک سفينة البحار: ج ٤ ص ٣١، المعجم الأوسط: ج ١ ص ٢٩١.

٢- أمالیشيخ طوسي: ص ٣٨٦؛ بحار الانوار: ج ٨٥ - ص ١٧٢؛ مستدرک سفينة البحار: ج ٤ - ص ٣١؛ المعجم الاوسط: ج ١ - ص ٢٩١

٣- بحار الأنوار: ج ٥٨ ص ١٧٦. ونقل ذلك أيضاً في معارج اليقين في أصول الدين: ص ٤٩٠.

٤- بحار الانوار: ج ٥٨ - ص ١٧٦ و همچنین این نقل در کتاب «معارج اليقين في اصول الدين» صفحه ٤٩٠ نیز آورده شده است.

٥- بحار الأنوار: ج ٥٨ ص ١٧٦، وجاء في: من لا يحضره الفقيه: ج ٢ ص ٥٨٤، وعيون أخبار الرضا (ع): ج ١ ص ٢٨٧، وأمالی الشيخ الصدوقي: ص ١٢١، وبحار الأنوار: ج ٤٩ ص ٢٨٣ بدل: (فأن الشيطان .. لأن الشيطان).

٦- بحار الانوار: ج ٥٨ - ص ١٧٦؛ من لا يحضره الفقيه: ج ٢ - ص ٥٨٤؛ عيون أخبار الرضا (ع): ج ١ - ص ٢٨٧؛ امالیشيخ صدوق: ص ١٢١؛ بحار الانوار: ج ٤٩ - ص ٢٨٣ باتفییر «فأن الشيطان» به جای «لأن الشيطان».

٧- بحار الأنوار: ج ٥٨ ص ١٨١.

و نیز از آن حضرت نقل شده است: «در آخرالزمان کمتر پیش می‌آید که خواب مؤمن دروغ شود؛ و صادق‌ترین آنها در رؤیا، صادق‌ترین آنها در گفتار است»^۱.

وعن رسول الله ﷺ: (إِذَا أَقْرَبَ الزَّمَانَ لَمْ تَكُدْ رَؤْيَا الْمُؤْمِنِ تَكَذِّبَ، وَأَصْدِقُهُمْ رَؤْيَا أَصْدِقُهُمْ حَدِيثًا، وَرَؤْيَا الْمُسْلِمِ جَزْءٌ مِّنْ سَتَةٍ وَأَرْبَعِينَ جَزْءًَا مِّنَ النَّبُوَةِ) ^(۲).

حضرت رسول الله (ص) فرمود: «هرگاه آخرالزمان نزدیک شود، کمتر پیش می‌آید که خواب مؤمن دروغ شود؛ و صادق‌ترین آنها در رؤیا، صادق‌ترین آنها در گفتار است. و خواب مسلمان یک بخش از چهل و شش بخش پیامبری است»^۳.

وعن النبي ﷺ قال: (رَؤْيَا الْمُؤْمِنِ جَزْءٌ مِّنْ سَتَةٍ وَأَرْبَعِينَ جَزْءًَا مِّنَ النَّبُوَةِ) ^(۴).
و نیز از آن حضرت آمده است: «خواب مؤمن یک بخش از چهل و شش بخش نبوت است»^۵.

وعنه ﷺ قال: (إِذَا رَأَى أَحَدُكُمُ الرَّؤْيَا يُحِبِّهَا، فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ اللَّهِ، فَلِيَحْمِدَ اللَّهَ عَلَيْهَا وَلِيَحْدِثْ بَهَا) ^(۶).

و نیز فرمود: «اگر یکی از شما رؤیایی دید که از آن خوشش آمد، (بداند که) آن خواب از طرف خداوند است، پس خدا را بر آن سپاس گوید و آن را برای دیگران بازگو نماید»^۷.

۱- بحار الانوار: ج ۵۸- ص ۱۸۱

۲- سنن الترمذی: ج ۳ ص ۳۶۳، بحار الانوار: ج ۵۸ ص ۱۹۲. وفي مسنـد أـحمد: ج ۲ ص ۵۰۷، وصـحـيـح مـسـلـمـ: ج ۷ ص ۵۲؛ جاء لـفـظـ المـسـلـمـ بـدـلـ الـمـؤـمـنـ فـيـ الـمـورـدـيـنـ. كماـ أـنـ فـيـ صـحـيـحـ مـسـلـمـ: خـمـسـةـ وـأـرـبـعـينـ بـدـلـ سـتـةـ وـأـرـبـعـينـ. وفيـ صـحـيـحـ الـبـخـارـيـ: ج ۸ ص ۷۷ جاء لـفـظـ المـؤـمـنـ بـدـلـ لـفـظـ المـسـلـمـ فـيـ الـمـورـدـيـنـ.

۳- سنن ترمذی: ج ۳- ص ۳۶۳؛ بحار الانوار: ج ۵۸- ص ۱۹۲؛ مسنـد أـحمدـ: ج ۲- ص ۵۰۷؛ صـحـيـحـ مـسـلـمـ: ج ۷- ص ۵۲؛ لـفـظـ مـسـلـمـ بـهـ جـائـیـ مـؤـمـنـ آـورـدـ شـدـهـ. هـمـانـ طـورـ کـهـ درـ صـحـيـحـ مـسـلـمـ بـهـ جـائـیـ «ـچـهـلـ وـشـشـ جـزـءـ»، «ـچـهـلـ وـپـنـجـ جـزـءـ» آـمـدـهـ استـ. درـ صـحـيـحـ بـخـارـيـ: ج ۸- ص ۷۷، لـفـظـ مـسـلـمـ بـهـ جـائـیـ مـؤـمـنـ نـقـلـ شـدـهـ استـ.

۴- بحار الانوار: ج ۵۸ ص ۱۹۲.

۵- بحار الانوار: ج ۵۸- ص ۱۹۲

۶- مسنـد أـحمدـ: ج ۳ ص ۸، صـحـيـحـ الـبـخـارـيـ: ج ۸ ص ۸۳، سنـنـ التـرـمـذـيـ: ج ۵ ص ۱۶۸، بـحـارـ الانـوارـ: ج ۵۸ ص ۱۹۲.

۷- مسنـد أـحمدـ: ج ۳- ص ۸؛ صـحـيـحـ بـخـارـيـ: ج ۸- ص ۸۳؛ سنـنـ تـرـمـذـيـ: ج ۵- ص ۱۶۸؛ بـحـارـ الانـوارـ: ج ۵۸- ص ۱۹۲

وعن رسول الله ﷺ، قال: (رؤيا المؤمن جزء من سبعة وسبعين جزء من النبوة) ^(۱).
و از رسول الله (ص) که فرمود: «خواب مؤمن جزئی از هفتاد و هفت جزء نبوت است» ^۲.

وعنه رسول الله ﷺ: (رؤيا المؤمن جزء من أربعين جزءاً من النبوة) ^(۳).
و نیز حضرت فرمود: «خواب مؤمن یک بخش از چهل بخش پیامبری است» ^۴.

وعنه ﷺ، قال: (رؤيا المؤمن أو المسلم جزء من ستة وأربعين جزءاً من النبوة) ^(۵).
و نیز فرمود: «رؤیای مؤمن یا مسلمان یک بخش از چهل و شش بخش پیامبری است» ^۶.

وقال رسول الله ﷺ: (رؤيا المؤمن جزء من ستة وأربعين جزءاً من النبوة) ^(۷).
و نیز از آن حضرت روایت شده است: «خواب مؤمن یک بخش از چهل و شش بخش پیامبری است» ^۸.

وعن رسول الله ﷺ: (إذا قرب الزمان لم تكدر رؤيا المؤمن تكذب. وأصدقهم رؤيا أصدقهم حديثاً. ورؤيا المؤمن جزء من ستة وأربعين جزءاً من النبوة) ^(۹).
و نیز حضرت فرمود: «هرگاه آخرالزمان نزدیک شود، کمتر پیش می آید که خواب مؤمن دروغ شود؛ و صادق ترین آنها در رؤیا، صادق ترین آنها در گفتار است. و خواب مؤمن یک بخش از چهل و شش بخش نبوت است» ^{۱۰}.

۱- بحار الأنوار: ج ۸۵ ص ۲۱۰.

۲- بحار الانوار: ج ۸۵- ص ۲۱۰

۳- مسند احمد: ج ۴ ص ۱۱، سنن الترمذی: ج ۳ ص ۳۶۶، المعجم الكبير: ج ۱۹ ص ۲۰۵، الجامع الصغير: ج ۲ ص ۶.

۴- مسند احمد: ج ۴- ص ۱۱؛ سنن ترمذی: ج ۳- ص ۳۶۶؛ المعجم الكبير: ج ۱۹- ص ۲۰۵؛ الجامع الصغير: ج ۲- ص ۶

۵- مسند احمد ابن حنبل: ج ۵ ص ۳۱۹.

۶- مسند احمد ابن حنبل: ج ۵- ص ۳۱۹

۷- صحيح مسلم: ج ۷ ص ۵۳، سنن الدارمي: ج ۲ ص ۱۲۳.

۸- صحيح مسلم: ج ۷- ص ۵۳؛ سنن الدرامي: ج ۲- ص ۱۲۳

۹- سنن ابن ماجة: ج ۲ ص ۱۲۸۹.

۱۰- سنن ابن ماجه: ج ۲- ص ۱۲۸۹

وعن رسول الله ﷺ: (رَوِيَّاً مَوْعِدُهُ جُزُءٌ مِنْ أَرْبَعينِ جُزُءًا مِنَ النَّبُوَةِ) ^(۱).
و نیز حضرت فرمود: «خواب مؤمن جزئی از چهل جزء پیامبری است» ^(۲).

وفي رواية أنَّ اللَّهَ أَوْحَى لِإِلَامِ مُوسَى الْكَاظِمِ (ع) بِالرَّوْيَا أَنَّ الْإِلَامَ الَّذِي بَعْدَهُ هُوَ ابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا (ع).

در روایتی وارد شده است که خداوند در خواب به امام موسی کاظم (ع) وحی فرمود که امام پس از او، پسرش علی بن موسی الرضا (ع) است.

عن يزيد بن سليمان الزيدى، قال: (لقينا أبا عبد الله (ع) في طريق مكة ونحن جماعة فقلت له: بابي أنت وأمي؛ أنتم الأئمة المطهرون، والموت لا يعرى أحد منه فأحدث إلى شيئاً ألقىه من يخلفني. فقال لي: نعم هؤلاء ولدي وهذا سيدهم - وأشار إلى ابنته موسى (ع) - وفيه العلم والحكم والفهم والمسخاء والمعرفة بما يحتاج الناس إليه فيما اختلفوا فيه من أمر دينهم، وفيه حسن الخلق وحسن الجوار، وهو باب من أبواب الله تعالى (عزوجل). وفي أخرى: هي خير من هذا كله.

بیزید بن سلیمان زیدی چنین نقل کرده است: «ما گروهی بودیم که در راه مکه با حضرت ابوعبدالله امام جعفر صادق (ع) ملاقات نمودیم. من به آن حضرت عرض کردم: پدرم و مادرم فدایت گردد! شما امامانی هستید پاک و مطهر، واحدی را از مرگ گریزی نیست، بنابراین شما برای من مطلبی بیان کنید تا من آن را به کسانی که پشت سر دارم برسانم. حضرت به من فرمود: «آری، اینان پسران من می باشند و این است سید و سالار آنها - در حالی که به پسرش موسی (ع) اشاره می فرمود - در او است علم و حکم و فهم و سخاوت و دارای معرفت به آنچه مردم به آن نیاز دارند، در آنچه از امر دینشان در آن اختلاف می نمایند؛ و در او است حُسْنُ خُلُقٍ و حُسْنُ رعایت و حفاظت حق همچوار و او دری از درهای خداوند متعال است». و در روایت دیگر فرمود: «این ویژگی برتر از همه‌ی آنها است».

۱- سنن الترمذی: ج ۳ ص ۳۶۶.

۲- سنن ترمذی: ج ۳- ص ۳۶۶

فقال له أبي: وما هي بأبي أنت وأمي؟ قال: يخرج الله منه (عزوجل) غوث هذه الأمة وغياثها وعلمها ونورها وفهمها وحكمها وخير مولود وخير ناشئ، يحقن الله الدماء، ويصلح به ذات البين، ويلم به الشعث، ويشع به الصدع، ويكسو به العاري، ويشع به الجائع، ويؤمن به الخائف، وينزل به القطر، ويأتمر العباد، خير كهل وخير ناشئ، يبشر به عشيرته أوان حلمه، قوله حكم، وصيته علم، يبین للناس ما يختلفون فيه.

پدرم به حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدایت! آن چیز کدام است؟ حضرت فرمود: «خداؤند از او دادرس و فریادرس این امت را خارج می‌سازد که فریادرس و دانش و نور و فهم و حکمت ایشان خواهد بود و او بهترین مولود و نیکوترين فرزند امت است. خداوند به وسیله‌ی او خون مسلمانان را حفظ می‌کند، میان مردم صلح و آشتی برقرار می‌سازد، پراکندگی‌ها را برطرف می‌نماید، ناسامانی‌ها راسامان می‌بخشد، برهنگان را می‌پوشاند، گرسنگان را سیر می‌کند، وحشت‌زدگان را ایمن می‌سازد، به یعنی وجود او باران فرومی‌فرستد و بندگان را به فرمان برداری وامی‌دارد. او بهترین مرد مُسن، و بهترین جوان آراسته است که خداوند پیش از زمان بلوغش عشیره و طائفه‌اش را به او بشارت می‌دهد. گفتارش حکمت و سکوتش از روی علم است. وی برای مردم آنچه را که در آن اختلاف دارند روشن می‌سازد».

قال: فقال أبي: بأبي أنت وأمي فيكون له ولد بعده؟ فقال: نعم. ثم قطع الكلام. وقال يزيد: ثم لقيت أبا الحسن - يعني موسى بن جعفر (ع) - بعد فقلت له: بأبي أنت وأمي، إني أريد أن تخبرني بمثل ما أخبرني به أبوك، قال: فقال: كان أبي (ع) في زمان ليس هذا مثله. (يزيد) گفت: پدرم عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! آیا وی نیز پسری پس از خود خواهد داشت؟

حضرت فرمود: «آری، و پس از آن گفتار را قطع نمود». يزيد می‌گوید: سپس من حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) را پس از این واقعه دیدار کردم و گفتم: پدر و مادرم فدایت گردد! می‌خواهم به من خبری دهی به مانند همان چیزهایی که پدرت به من خبر داد. فرمود: «پدرم (ع) در زمانی بود که با این زمان تفاوت داشت (يعنى شدّت و تقیه مثل این زمان نبود)».

قال يزيد، فقلت: من يرضي منك بهذا فعليه لعنة الله، قال: فضحك، ثم قال: أخبرك يا أبا عمارة، إني خرجت من منزلي فأوصيت في الظاهر إلىبني فأشركتهم مع ابني علي وأفردته بوصيتي في الباطن، ولقد رأيت رسول الله ﷺ في المنام وأمير المؤمنين (ع) معه، ومعه خاتم وسيف

وعصا وكتاب وعمامة فقلت له: ما هذا؟ فقال: أَمَّا العمامة فسلطان [الله] تعالى (عزوّل)، وأَمَّا السيف فعزة الله (عزوّل)، وأَمَّا الكتاب فنور الله (عزوّل)، وأَمَّا العصا فقوّة الله (عزوّل)، وأَمَّا الخاتم فجامع هذه الأمور. ثم قال: قال رسول الله ﷺ: والأمر يخرج إلى علي ابنك.

بیزید گفت: عرض کردم: کسی که از تو چنین جوابی را بپسند و قانع شود، لعنت خدا بر او باد! حضرت خندید و فرمود: «ای ابو عماره! من به تو خبر می دهم: از منزلم که بیرون آمدم، در ظاهر همه‌ی پسران خود و از جمله علی را وصی خویش قرار دادم ولی در باطن فقط علی را وصی نمودم. من رسول خدا (ص) را در خواب دیدم در حالی که امیر المؤمنین (ع) هم با او بود، و انگشت رو شمشیر و عصا و كتاب و عمame‌ای همراه داشت. من گفتم: اینها چیست؟ رسول اکرم فرمود: اما عمامه عبارت است از قدرت و سلطنت الهی، و اما شمشیر عبارت است از عزت الهی، و اما كتاب عبارت است از نور خدا، و اما عصا عبارت است از قوت خدا، و اما انگشت روی عبارت است از جامع این امور. سپس رسول خدا (ص) فرمود: امر (ولایت و امامت) به سوی پسرت علی خارج می شود».

قال، ثم قال: يا يزيد إنها وديعة عندك فلا تخبر إلا عاقلاً أو عبداً امتحن الله قلبه للإيمان أو صادقاً، ولا تكفر نعم الله تعالى، وإن سئلت عن الشهادة فادعها، فإن الله تعالى يقول: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤْتُوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا﴾^(۱)، وقال الله (عزوّل): ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَنَّ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ﴾^(۲)، فقلت: والله ما كنت لأفعل هذا أبداً.

بیزید گفت که حضرت فرمود: «ای بیزید! این مطلب امانت است نزد تو، کسی را از آن خبردار مکن مگر مردی عاقل، یا بنده‌ای که خداوند دلش را در بوته‌ی ایمان آزمایش نموده است، یا مردی راستگو؛ و نعمت‌های خداوند متعال را کفران مکن، و اگر از تو خواستند که (به این مطلب) شهادت دهی، ادای شهادت کن چرا که خداوند متعال می فرماید: «خداوند به شما فرمان می دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید»^۳ و خدا می فرماید: «و ستمکارتر از کسی که گواهی خود را از خدا پنهان می کند کیست؟»^۴ گفتم: به خدا سوگند هرگز چنین نمی کنم.

۱- النساء: .۵۸

۲- البقرة: .۱۴۰

۳- نسا: ۵۸

۴- بقره: ۱۴۰

قال: ثم قال أبو الحسن (ع): ثم وصفه لي رسول الله ﷺ، فقال علي ابنك الذي ينظر بنور الله، ويسمع بتفهيمه، وينطق بحكمته، يصيب ولا يخطئ، ويعلم ولا يجهل، وقد ملئ حكماً وعلماً، وما أقل مقامك معه! إنما هو شيء كان لم يكن، فإذا رجعت من سفرك فأصلاح أمرك وافرغ مما أردت فإنك منتقل عنه ومجاور غيره، فاجمع ولدك وشاهد الله عليهم جمياً وكفى بالله شهيداً.

بیزید گفت: سپس حضرت ابوالحسن موسی (ع) فرمود: «در این حال رسول خدا (ص) او را برای من توصیف نمود و فرمود: علی پسر تو است که با نور خدا نظر می کند و با تفهیم خدا می شنود و با حکمت خدا سخن می گوید، درست و راست کار می کند و خطای نماید، و امور را می داند و در امری به واسطه‌ی جهالت درنی ماند. او سرشار از حکمت و فصل قضا و استواری در حکم، و لبریز از علم و دانش و درایت است. اما چقدر درنگ و توقف تو در این دنیا با او بعد از این، کم است! این توقف به قدری کوتاه است که قابل شمارش نیست. پس چون از سفرت بازگشتی به اصلاح امورت بپرداز و از هر چه می خواهی خود را فارغ ساز زیرا که تو از این دنیا در آستانه‌ی کوچ هستی و همنشین با غیر آن. پسانت را گرد آور و خداوند را در این وصیت‌ها بر آنان گواه بگیر، و خداوند در گواهی و شهادت بس است».

ثم قال: يا يزيد إني أؤخذ في هذه السنة وعلى ابني سمي علي بن أبي طالب (ع)، وسمي علي بن الحسين (ع)، أعطي فهم الأول وعلمه ونصره وردائه وليس له أن يتكلّم بعد هارون بأربع سنين، فإذا مضت أربع سنين فأسألة عما شئت يجيبك إن شاء الله تعالى) ^(۱).

پس فرمود: «ای بیزید مرا در این سال می گیرند و علی پسرم هم نام علی بن ابی طالب (ع) و هم نام علی بن الحسين (ع) است که به او فهم و علم و نصرت و ردای عظمت امیر المؤمنین داده شده است؛ و وی حق تکلم و اظهار ندارد مگر آن که چهار سال از مرگ هارون بگذرد. چون چهار سال سپری شد، از او هر چه می خواهی بپرس که ان شاء الله تعالى پاسخ تو را خواهد داد» ^(۲).

إذن، فالرؤيا طريق لوحى الله سبحانه، وهو مفتوح بعد محمد ﷺ، والذي تأكّد بالروايات وبالواقع الملموس أنه لا يزال مفتوحاً للناس ^(۳).

۱- عيون أخبار الرضا (ع): ج ۲ ص ۳۳.

۲- عيون أخبار الرضا (ع): ج ۲- ص ۳۳

۳- أَمَّا الْرَوَايَاتُ فَقَدْ تَقَدَّمَ مِنْهُ (ع) ذَكْرُهَا، وَأَمَّا الْوَاقْعُ الْمَلْمُوسُ فَسَأَذْكُرُ لَهُ شَاهِدِينَ مِنْ بَيْنِ مَجْمُوعَةِ شَوَاهِدٍ كَثِيرَةٍ:

بنابراین رؤیا راهی وحی الهی است که بعد از حضرت محمد (ص) نیز مفتوح می‌باشد.
روایت‌ها واقعیت‌های ملموس نیز بر این که این راه همیشه برای مردم باز است، تأکید دارد.^۱

الأول: ما رواه الشيخ الأميني في ترجمته لشاعر أهل البيت ﷺ الحسن جمال الدين علي بن عبد العزيز بن أبي محمد الخلعي (الخليعي) الموصلي الحلي، حيث إله ولد من أبوين ناصبيين، وإن أمّه نذرت أنها إن رزقت ولدًا ببعضه لقطع طريق السابلة من زوار الإمام السبط الحسين (ع) وقتهم، فلما ولد جمال الدين الخليعي وبلغ أشده ابتعته إلى جهة نذرها فلما بلغ إلى نواحي المسيب بمقربة من كربلاء المشعرة، طفق ينتظر قوم الزائرين فاستولى عليه النوم واحتارت عليه القوافل فأصابه القنام الشائر، فرأى فيما يراه النائم إن القامة قد قامت وقد أمر به إلى النار، ولكنها لم تمسه؛ لما عليه من ذلك العثير الطاهر، فانتبه متندعاً عن نيته السيئة، واعتنق ولاء العترة. ويقال: إنه نظم عندئذٍ بيتين خمسهما الشاعر المبدع الحاج مهدي الفلوجي الحلي، وهما مع التخميص:

أراك بحيرة ملائكة ربنا وشتتك الهوى بینا فبینا
فطوب نفسا وقر بالله عينا إذا شئت النجاة فرق حسينا
لكي تلقى الإله قرير عين
إذا علم الملائكة منك عزما تروم مزاره كتبوك رسما
وحرمت الجحيم عليك حتما فإن النار ليس تمس جسمها
عليه غبار زوار الحسين

لاحظ نص ما جاء في كتاب الغدير : ج ۶ / ص ۱۲

الثاني: قصة رؤيا الشيخ المفید رحمه الله: حيث رأى كأن فاطمة بنت رسول الله ﷺ نادت عليه وهو في مسجده بالكرخ، ومعها ولداها الحسن والحسين (عليهما السلام) صغيرتين فسلمتهما إليه وقالت له: علمهما الفقه. فانتبه متعجبًا من ذلك، فلما تعلق النهار في صبيحة تلك الليلة التي رأى فيها الرؤيا، دخلت إليه المسجد فاطمة بنت الناصر وحولها جواريها وبين يديها ابناها محمد الرضي وعلى المرتضى صغيرين، فقام إليها وسلم عليها، فقالت له: أيها الشيخ هذان ولداي قد أحضرتهما لتعلمها الفقه، فبكى أبو عبد الله - أي الشيخ المفید - وقص علىها المنام، وتولى تعليمهما الفقه،) الناصريات: ص ۹.

^۱- پیشتر به روایت‌هایی از ایشان (ع) اشاره شد. در مورد واقعیت‌های ملموس، از بین شواهد زیادی که وجود دارد دو شاهد می‌آورم:
اول: شیخ امینی در بیان شرح حال شاعر اهل بیت (ع)، ابوالحسن جمال الدین علی بن عبد العزیز بن ابی محمد خلعی (یا خلیعی) موصی‌ای
حلی آورده است که پدر و مادر این فرد، ناصبی بودند و مادری نزد کرد و بود که اگر خدا پسری روزی او نماید، اورابه راهنی کاروان‌های
حسینی و کشنن آنها گسیل دارد. هنگامی که این بچه به دنیا آمد و به بلوغ رسید او را برای ادائی نذرش فرستاد. چون او به نواحی مسیب که
در نزدیکی کربلا است، رسید، در کمین زوار نشست؛ خواب بر او غلبه کرد و قافله و کاروان زوار گذشتند و گرد و غبارشان بر سر و روی او
ربخت. در همان هنگام این راهن ز در خواب دید که قیامت برپا شده است و فرمان آمده است که اورابه آتش اندانند ولی آتش اورابه دلیل
آن غبار پاکی که بر او رسیده بود، نمی‌سوزاند. از خواب بیدار شد، و از قصد بدی که داشت برگشت و محبت و ولایت خاندان پاک پیامبر (ص)
را در دل گرفت. نقل شده است در آن هنگام، یک دویتی سرود که آن را شاعر مبتک حاج مهدي فلوجي حلی پنج بیتی نمود. آن دویت و
پنج بیتی، چنین است:

«تورا سرگردان و حیران می‌بینم که شک تو را پُر کرده و هوا و هوس تو را پراکنده و پریشان نموده و تو بین آنها قرار گرفته‌ای
پس دلت را پاک کن و چشم‌ت را به خدا روشن نما و اگر نجات و رستگاری می‌خواهی، حسین (ع) را زیارت کن
تا خدا را با روشنی چشم دیدار کنی

هر گاه فرشتگان اراده‌ی جدی تو را برای زیارت بدانند، نام تو را خواهند نگاشت
و آتش دوزخ حتماً بر تو حرام می‌شود، زیرا که آتش لمس نمی‌کند و نمی‌سوزاند
جسمی را که بر او غبار زائر حسین (ع) باشد».

متنی را که در کتاب الغیر ج ۶ ص ۱۲ آمده است ملاحظه نمایید.

دوم: داستان خواب شیخ مفید رحمت الله است: وی در خواب دید که در مسجدش در کرخ بود که گویی حضرت فاطمهؓ دختر پیامبر خدا (ص) به همراه دوپرش حسن و حسینؓ که در سن خردسالی بودند، بر او وارد شد. حضرت فاطمهؓ این دورابه او داد و فرمود: «به این

ولا يوجد مانع أن يصل بعض المؤمنين المخلصين في عبادتهم لله سبحانه إلى مقام النبوة، ويمكن أن يوحى لهم الله سبحانه وتعالى بهذا الطريق (رؤيا)، فيطلعهم الله على بعض الحق والغيب بفضل منه سبحانه وتعالى.

مانع ندارد که برخی از مؤمنینی که در عبادات خود به درگاه ایزدی اخلاص پیشه کرده‌اند، به مقام نبوّت برسند و خدای سبحان و تعالیٰ به این وسیله (رؤیا) به آنها وحی نماید و ایشان را به فضل خویش، بر برخی حقایق و اخبار غیبی مطلع فرماید.

والمؤكّد أنّ الأئمّة ﷺ قد وصلوا إلى مقام النبوّة، وكان الحق والغيب يصلّهم بالرؤيا والكشف، والروايات التي تؤكّد ذلك كثيرة جدّاً، منها الرواية المتقدّمة^(۱).

به طور قطع ائمه (ع) به مقام نبوّت دست یافته‌اند، و حقایق و اخبار غیبی از طریق رؤیا و مکاشفه به آنها می‌رسیده است. روایت‌هایی که مؤید این مطلب است بسیار فراوان‌اند؛ از جمله روایتی که پیشتر ارائه شد^۲.

إذن، فوجود مؤمنين مخلصين وصلوا إلى مقام النبوة، وأوحى لهم الله سبحانه وتعالى بطريق الرؤيا أمر ممكّن، بل هو حاصل مع الأئمّة ﷺ على أقل تقدير.

لذا امكان دارد که برخی مؤمنین مخلص به مقام نبوّت برسند و خداوند سبحان و تعالیٰ به وسیله‌ی رؤیا به آنها وحی فرماید. دست کم این امکان برای ائمه (ع) حاصل گشته است.

دو، فقه بیاموز!». شیخ مفید شگفت‌زده از خواب بیدار شد. به هنگام بلند شدن روز، در صبح همان شبی که آن خواب را دیده بود، فاطمه دختر الناصر در حالی که خدمت کاران گردانگردش را گرفته بودند و پیش روی او دو پسر خردسالش محمد رضی و علی مرتضی بودند وارد مسجد شد. شیخ مفید برای او به پا خاست و بر او سلام کرد. فاطمه گفت: «ای شیخ! آنها دو پسر من هستند. آنها را اینجا آورده‌ام که به ایشان فقه بیاموزی». ابوعبدالله - یعنی شیخ مفید - گریست و ماجرای خواب را برای فاطمه بازگو نمود. شیخ مفید عهد دار آموزش فقه به آن دو شد الناصیریات: ص ۹.

۱- ومنها: رؤيا الإمام الحسين (ع) كأنَّ كالابأْ تنهشه وكان فيها كلباً أبعق هو أشدهن عليه، فقال لشمر بن ذي الجوشن لعنه الله، وهو أنت. وكان الشمر لعنه الله أبصراً. (العواالم: الإمام الحسين (ع): ص ۲۷۴). ويمكن لمن طلب المزيد مراجعة الكافي ودار السلام وغيرهما من كتب الحديث.

۲- ونیز از آن جمله است رؤیای امام حسین (ع) که در خواب دید چند سگ او را به دندان می‌گزند و درین آنها سگ ابلقی بود که گزنده‌تر از بقیه بود. امام حسین (ع) به شمر بن ذی الجوشن لعنت الله فرمود: «آن سگ تو هستی!» و شمر لعنت الله، ابرص بود. (العواالم: الإمام الحسين (ع): ص ۲۷۴)

کسانی که خواستار کسب اطلاعات بیشتر هستند، می‌توانند به کتاب‌های کافی، دارالسلام و دیگر کتب حدیث مراجعه نمایند.

أَمَا مَا وَرَدَ عَنْهُمْ ﷺ وَيَفْهَمُ مِنْهُمْ أَنْهُمْ أَنْبِيَاءٌ، فَالْمَرَادُ مِنْهُ نَفْيُ أَنْهُمْ أَنْبِيَاءٌ مُّرْسَلُونَ مِنَ اللَّهِ سَبَحَانَهُ وَتَعَالَى، وَإِلَّا فَمَا مَعْنَى أَنْ يَتَلَاقَهُمْ رُوحُ الْقَدْسِ بِالْأَخْبَارِ؟ وَمَا مَعْنَى أَنَّهُ مَعْهُمْ لَا يَفْرَقُهُمْ^(۱).

البته از اخباری که از خود آنها وارد شده است و آنچه از آنها برداشت می‌شود، می‌فهمیم که آنها نبی هستند، اما آنچه از آن فهمیده می‌شود نبی کننده‌ی مرسل بودن ائمه از سوی خداوند متعال، می‌باشد؛ در غیر این صورت این که روح القدس اخبار را به ایشان می‌رساند و روح القدس با ایشان است و از آنها جدا نمی‌گردد، چه معنا و مفهومی می‌تواند داشته باشد؟^(۲)

۱- عن هشام بن سالم عن عمار أو غيره، قال: قلت لأبي عبد الله (ع): فيما تحكمون إذا حكمتم؟ فقال: (بحكم الله وحكم داود وحكم محمد ﷺ، فإذا ورد علينا ما ليس في كتاب على تلقانا به روح القدس وألهمنا الله إلهاماً) بصائر الدرجات: ص ۴۷۲ و عن أبي بصير قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن قول الله تبارك وتعالى: (وكذلك أوحينا إليك روحًا من أمرنا ما كنت تدرى ما الكتاب ولا الإيمان)، قال: (خلق من خلق الله (عزوجل) أعظم من جبرائيل وميكائيل، كان مع رسول الله ﷺ خبره ويسده، وهو مع الأئمة من بعده) الكافي: ج ۱ ص ۴۷۳.

وعن أبي الجارود، عن أبي جعفر (ع)، قال: (سألته، متى يقوم قائمكم؟ قال: يا أبا الجارود، لا تدركون. فقلت: أهل زمانه. فقال: ولن تدرك أهل زمانه يسير إلى المدينة، فيسيير الناس حتى يرضي الله عز وجل، فيقتل ألفا وخمسمائة قرشيا ليس فيهِم إلا فخر زينة ويسير إلى الكوفة، فيخرج منها ستة عشر ألفا من البتية، شاكين في السلاح، قراء القرآن، فقهاء في الدين، قد فرحو جباهم، وشمروا ثيابهم، وعمهم النفاق، وكلهم يقولون: يا بن فاطمة، ارجع لا حاجة لنا فيك. فيضع السيف فيهم على ظهر النجف عشية الاثنين من العصر إلى العشاء، فيقتلهم أسرع من جزر جزور، فلا يغوت منهم رجل، ولا يصاب من أصحابه أحد، دماءُهم قربان إلى الله. ثم يدخل الكوفة فيقتل مقاتليها حتى يرضي الله عز وجل).

قال: فلم أعقل المعنى، فمكثت قليلاً، ثم قلت: وما يدريه - جعلت فداك - متى يرضي الله عز وجل؟ قال: يا أبا الجارود، إن الله أوحى إلى أم موسى، وهو خير من أم موسى، وأوحى الله إلى النحل، وهو خير من النحل. فقلت المذهب، فقال لي: أعقلت المذهب؟ قلت: نعم. فقال: يسير بسيرة سليمان بن داود (عليهما السلام)، يدعوا الشمس والقمر فيجيئانه، وتطوى له الأرض، فيوحى الله إليه، فيعمل بأمر الله) دلائل الإمامة لمحمد بن جرير الطبرى (الشيعي): ص ۴۵۶ - ۴۵۷.

ويمكن لمن أراد المزيد مراجعة الكافي، وبصائر الدرجات، وغيرهما من كتب الحديث.

۲- از هشام بن سالم و او از عمار یا شخص دیگری نقل کرده است: به امام صادق (ع) عرض کردم: آن گاه که حکم می‌کنید، به چه حکم می‌کنید؟ حضرت فرمود: «به حکم خداوند و حکم داود و حکم حضرت محمد (ص)، هرگاه چیزی به ما برسد که در کتاب علی (ع) درباره‌ی آن، چیزی نباشد، روح القدس آن را به ما القا می‌نماید و خدا آن را به ما الهام می‌فرماید». بصائر الدرجات: ص ۴۷۲

ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق (ع) درباره‌ی این سخن خداوند تبارک و تعالی که: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» (و این چنین روحی از امرمان به سوی تو وحی نمودیم، تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان (چیست)) سوال کردم. آن حضرت فرمود: «روح مخلوقی از مخلوقات خداوند جل و جلال است که از جبرائيل و میکائيل بزرگتر است؛ او با پیامبر (ص) بود و آن حضرت را خبر می‌داد و راهنمایی می‌کرد و بعد از پیامبر با امامان است». کافی: جلد ۱ - ص ۲۷۳

از ابی الجارود روایت شده است که گفت: از امام باقر (ع) پرسیدم: قائم شما چه زمانی قیام می‌کند؟ فرمود: «ای ابا جارود شما آن زمان را نخواهید دید». عرض کردم: اهل زمانش چطور؟ فرمود: «أهل زمانش هم نمی‌بینند به مدینه می‌رود و مردم نیز با او حرکت می‌کنند تا خدای عزوجل راضی گردد. آن گاه هزار و پانصد تن از قریش را که همه حرامزاده‌اند می‌کشد سپس به سمت کوفه حرکت می‌کند و شانزده هزار تن از بتیره در حالی که مسلح شده‌اند و قاریان قرآن و فقهاء در دین بوده‌اند و (از زیادی سجده) پیشانی آنها زخم شده و دامن به

وإذا كان الأمر كذلك:

وأَگر قضيَّه از این قرار است:

فَمَا المراد من كون الرسول محمد ﷺ خاتم النَّبِيِّينَ، (أَيْ آخرهم)؟
منظور از این که حضرت محمد (ص)، خاتم النَّبِيِّينَ (يعني آخرين ايشان است) چیست؟

وكذا ما المراد من كونه ﷺ خاتم النَّبِيِّينَ (أَيْ أوسطهم)؟ فكلاهما أَيْ (خاتم و خاتم)
من أسماء النبي محمد ﷺ.

ومنظور از این که حضرت، خاتم النَّبِيِّينَ (يعني ميانه‌ی ايشان است) چه می‌تواند باشد؟ چرا که
هر دوی اينها يعني هم «خاتم» و هم «خاتم» از اسمى حضرت به شمار می‌رود.

ولمعرفة الجواب لابد من معرفة شيء عن مقام النبي محمد ﷺ، وبعض ما تميّز به عن بقية
بني آدم، بل والأنبياء ﷺ منهم على الخصوص.

برای رسیدن به پاسخ، باید حتماً مقداری شناخت نسبت به مقام نبی اکرم (ص) وجود داشته
باشد و چیزی که ايشان را از بقیه‌ی فرزندان آدم و به خصوص از (ساير) انبیا جدا می‌سازد را بدانیم.

* * *

کمر زده‌اند و نفاق تمام وجودشان را پر کرده است. از آن خارج می‌گردند. همه‌ی آنها می‌گویند: ای پسر فاطمه، برگرد که مانیازی به تو
نداریم! آن گاه حضرت از عصر روز دوشنبه تا شب، در پشت نجف به روی آنها شمشیر می‌کشد و همه‌ی آنها را سریع‌تر از زمان ذبح یک
شتر، قربانی می‌کند و هیچ یک از آنها جان سالم به در نمی‌برد و هیچ یک از اصحاب آن حضرت آسیب نمی‌بیند (هر چند) خون آنها
وسیله‌ی تقرب به خداوند است. سپس حضرت وارد کوفه می‌شود و آن قدر از جنگاوران آن را می‌کشد تا خدا راضی گردد». راوی می‌گوید از
آن جهت که درست مطلب را متوجه نشدم قدری تامل نمودم و عرض کردم: فدایت شوم، او چگونه می‌فهمد که چه هنگام خدای عزوجل
راضی می‌شود؟ فرمود: «ای ابا جارود، خداوند به مادر موسی (ع) وحی کرد، قائم برتر از مادر موسی است. خداوند به زبول عسل وحی کرد، و
او برتر از زببور عسل است». اینجا بود که مطلب را فهمیدم. آن وقت حضرت به من فرمود: «مطلوب را دریافتی؟» عرض کردم آری. سپس
حضرت فرمود: «.... مانند روش سليمان بن داود (ع) رفتار می‌نماید، او خورشید و ماه را می‌خواند و آنها او را اجابت می‌کنند، و زمین در زیر
پای حضرت می‌پیچدد (طی الارض) و خدا به او وحی می‌کند و حضرت مطابق امر و وحی خدا عامل می‌نماید». دلائل الائمه- محمد بن
جریر الطبری (الشیعی): ص ٤٥٥ و ٤٥٦

برای مطالب بیشتر می‌توانید به کافی، بصائر الدرجات و سایر کتب حدیث مراجعه نمایید.

محمد (ص) ظهور الله في فاران

محمد(ص) ظهور خدا در فاران

وردت هذه العبارة في دعاء السمات الوارد عن الأنئمة ﷺ: (... وأسألك اللهم وبمجدهك الذي ظهر على طور سيناء، فكلمت به عبدك ورسولك موسى بن عمران (ع)، وبطلعتك في ساعير، وظهورك في فاران ...).^(۱)

در دعای سمات که از ائمه (ع) وارد شده، این عبارات آمده است: «(... و خدایا از تو می خواهم ... و به مجد تو (درخشش تو) که بر طور سینا نمایان گشت، پس به وسیله‌ی آن با بنده و رسولت موسی بن عمران (ع) سخن گفتی، و به طلوع تو در ساعیر (محل تولد و بعثت عیسی (ع)) و به ظهور تو در فاران (کوهی نزدیک مکه و محل مناجات پیامبر (ص)))...».^(۲)

وطلعة الله في ساعير بعيسى (ع)، وظهور الله في فاران بمحمد (ع)^(۳).

پرتو فروزان خدا به صورت حضرت حضرت عیسی (ع) و ظهور خدا در فاران به صورت حضرت حضرت محمد (ص) متمثلاً گشته است.^(۴)

۱- مصباح المتهجد : ص ۴۶، جمال الأسبوع؛ ص ۳۲۱، مصباح الكفعمي؛ ص ۴۲۴، بحار الأنوار؛ ج ۸۷ ص ۹۷.

۲- مصباح المجتهد: ص ۴۱۶؛ جمال الأسبوع: ص ۳۲۱؛ مصباح كفععى: ص ۴۲۴؛ بحار الانوار: ج ۸۷- ص ۹۷

۳- جاء في احتجاج الإمام الرضا (ع) على رأس الجالوت: (.. فقال له الرضا (ع): هل تذكر أن التوراة تقول لكم: "قد جاء النور من جبل طور سيناء، وأضاء لنا من جبل ساعير، واستعلن علينا من جبل فاران؟" قال رأس الجالوت: أعرف هذه الكلمات، وما أعرف تفسيرها. قال الرضا (ع): أنا أخبرك به، وأما قوله: "جاء النور من قبل طور سيناء"، فذلك وحي الله تبارك وتعالى الذي أنزله على موسى (ع) على جبل طور سيناء، وأما قوله: "أضاء الناس من جبل ساعير"، فهو الجبل الذي أوحى الله (عزوجل) إلى عيسى بن مريم وهو عليه، وأما قوله: "وastلعن علينا من جبل فاران"، فذاك جبل من جبال مكة بينه وبينها يوم، وقال شعيب النبي فيما تقول أنت وأصحابك في التوراة: "رأيت راكبين أبناء لهما الأرض، أحدهما على حمار، والآخر على جمل"، فمن راكب الحمار؟ ومن راكب الجمل؟ قال رأس الجالوت: لا أعرفهما فأخبرني بهما.

قال (ع): أما راكب الحمار فعيسى، وأما راكب الجمل فمحمد. أتذكر هذا من التوراة؟ قال: لا، ما أذكره... (التوحيد للصدوق: ص ۴۴۷، عيون أخبار الرضا (ع): ج ۲ ص ۴۸۱، بحار الأنوار: ج ۱۰ ص ۳۰۸).

۴- در احتجاج امام رضا (ع) براأس الجالوت آمده است: حضرت به او فرمود: «آیا انکار می کنی که تورات به شما می گوید: نور از جانب طور سینا آمد و از کوه ساعیر برای ما پرتو افکند و از کوه فاران برای ما آشکار شد؟» رأس الجالوت گفت: این جملات را می دانم اما تفسیر آنها را نمی دانم.

امام رضا (ع) فرمود: «من به تو می گویم. اما این که می گوید «نور از جانب طور سینا آمد» مقصود از آن نور، وحی خدای تبارک و تعالی است که خداوند در کوه طور سینا بر موسی (ع) نازل فرمود. و این که می گوید «و در کوه ساعیر برای مردم پرتو افکند»، مقصود همان کوهی است

ولابد من الالتفات إلى أن عبارات الدعاء مرتبة تصاعدياً، فمن النبي (كلمه الله) وهو موسى (ع)، إلى النبي مثل (طلعة الله) وهو عيسى (ع)، إلى النبي مثل (ظهور الله) وهو محمد ﷺ.

قابل ذكر است که عبارات دعا به طور تصاعدي مرتب شده است؛ به این صورت که از پیامبری که «خدا با او سخن گفت» یعنی حضرت موسی (ع) شروع شده و به پیامبری که تبلور «پرتوافشانی الهی» است یعنی حضرت عیسی (ع) و پیامبری که تبلور «ظهور خدا است» که حضرت محمد (ص) می‌باشد، رسیده است.

والفرق بين الطلعة والظهور؛ هو أن الطلعة هي الإطلاة والظهور الجزئي، أي إن الطلعة هي تجلّي بمرتبة أدنى من الظهور ^(۱)، فكلاهما أي عيسى (ع) ومحمد ﷺ مثلًا الله سبحانه في الخلق، ولكن عيسى (ع) بمرتبة أدنى من محمد ﷺ. وبعث عيسى (ع) كان ضروريًا للتمهيد لظهور، وبعث محمد ﷺ الذي مثل الله في الخلق، فكان محمد ﷺ خليفة الله حقًا.

تفاوت بين طلعت و ظهور: «طلعت» همان پیدایش و ظهور جزئی است؛ به عبارت دیگر، طلعت نوعی تجلی در مرتبه‌ای پایین‌تر از ظهور است^۲. هر دوی اینها یعنی حضرت عیسی (ع) و حضرت

که وقتی عیسی بن مريم (ع) روی آن بود خدای عزوجل به او وحی فرستاد. و این که می‌گوید «واز کوه فاران برای ما آشکار شد»، مقصود کوهی است از کوه‌های مکه که میان آن کوه و مکه یک روز راه می‌باشد. به گفته‌ی خود تو و بارانت، اشعیای نبی در تورات گفته است: دو سواره دیدم که زمین برای آنها درخشید: یکی سوار بر الاغی بود و دیگری سوار بر اشتراحتی. آن الاغ سوار کیست و آن اشتراسوار چه کسی است؟

رأس الجالوت گفت: نمی‌دانم. شما مرا از آن دو آگاه نما.

حضرت فرمود: «آن الاغ سوار، عیسی (ع) است و آن اشتراسوار محمد (ص). آیا منکر چنین چیزی در تورات هستی؟» گفت: نه، انکارش نمی‌کنم

توحید صدوق: ص ۴۷۷؛ عيون اخبار رضا (ع): ج ۲- ص ۱۴۸؛ بحار الانوار: ج ۱۰- ص ۳۰۸

۱- قال الجوهري: (الطلعة: الرؤية) الصحاح: ج ۳- ص ۱۲۵۴، وقال ابن منظور: (طلع فلان علينا من بعيد، وطلعته: رؤيته. يقال: حيا الله طلعتك) لسان العرب: ج ۸- ص ۲۳۶. وقال الجوهري: (وظهر الشيء بالفتح ظهوراً: تبين... وأظهرت الشيء: بيتها..) الصحاح: ج ۲- ص ۷۳۲. وقال ابن فارس: (ظهر، الطاء والهاء والراء أصل صحيح واحد يدل على قوة وبروز، من ذلك ظهر الشيء يظهر ظهوراً فهو ظاهر إذا انكشف وبز؛ ولذلك سمي وقت الظاهر والظهيرية وهو أظهر أوقات النهار وأضوؤها) معجم مقاييس اللغة: ج ۳- ص ۴۷۱.

۲- الجوهري می‌گوید: «طلعت يعني دیدار و رؤیت» (الصحاب: ج ۳- ص ۱۲۵۴) و همچنین ابن منظور می‌گوید: «فلانی از دور بر ما طلعت یافت، و طلعت یک فرد یعنی رؤیت او. گفته می‌شود حیا الله طلعتک یعنی خدا دیدار یا چهره‌ات را باقی بدارد» (لسان العرب: ج ۸- ص ۲۳۶).

جوهري می‌گوید: «ظهر چیزی» با فتحه یعنی «نمایان شد» ... «اظهرت الشيء» یعنی «آن را نمودار ساخت». (الصحاب: ج ۲- ص ۷۳۲) ابن فارس می‌گوید: ظهر دلالت دارد بر قدرت و بروز و به این ترتیب «ظهر شيء يظهر ظهوراً» یعنی چیزی که منکشف و باز است و از این رو است که هنگام چاشت را ظهر و ظهیره می‌گویند که روشن ترین و ظاهترین اوقات روز است. (معجم مقاييس اللغة: ج ۳- ص ۴۷۱)

محمد (ص)، تبلور خدا در خلق بودند ولی حضرت عیسی (ع) در مرتبه‌ای پایین‌تر از حضرت محمد (ص) قرار داشت و رسالت او برای مقدمه‌سازی ظهور و رسالت حضرت محمد (ص) که به مثابه خدای در خلق بود، ضروری بود چرا که حضرت محمد (ص) خلیفه‌ی واقعی خدا بود.

وإِذَا رَجَعْنَا إِلَى أَصْلِ وِبِدَائِيَّةِ الْخَلْقِ وَجَدْنَا اللَّهَ سَبَحَانَهُ وَتَعَالَى يَخْاطِبُ الْمَلَائِكَةَ: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^(١).

اگر به خاستگاه و اصل آفرینش رجوع کنیم، می‌بینیم که خدای سبحان و تعالی خطاب به فرشتگان می‌فرماید: «من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم».^۲

فَإِنَّهُ وَإِنْ كَانَ آدَمُ خَلِيفَةُ اللَّهِ وَبِاَقِي الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ كَذَلِكَ، وَلَكِنَ الْهُدُفُ الَّذِي يُرَادُ الْوَصْوَلُ إِلَيْهِ هُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ حَقّاً، أَيِّ الشَّخْصُ الَّذِي يَكُونُ خَلِيفَةً كَامِلَ اللَّهِ سَبَحَانَهُ وَتَعَالَى، فَيَعْكِسُ الْلَّاهُوتَ فِي مَرَآةِ وُجُودِهِ بِشَكْلِ أَكْمَلٍ وَأَتْمَ منْ كُلِّ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ

اگر چه حضرت آدم (ع) و دیگر انبیا و اوصیا (ع) خلیفه‌ی الله هستند ولی هدف مورد نظر، همان خلیفه‌ی واقعی الهی است؛ یعنی شخصی که خلیفه‌ی کامل برای خدای سبحان باشد و آینه‌ی وجودش، لاهوت را به شکلی کامل‌تر از سایر انبیا و اوصیا (ع) بازتاب دهد.

فَالْمَرَادُ الْوَصْوَلُ إِلَيْهِ هُوَ شَخْصٌ يَخْفِقُ بَيْنَ (الْأَنَا وَالْإِنْسَانِيَّةِ)، وَبَيْنَ (الْلَّاهُوتِ وَالذَّاتِ الإِلَهِيَّةِ).
منظور، رسیدن به شخصی است که بین «انسانیت و انسانیت» و «lahoot و ذات الهی» در نوسان است.

سَأَلَ أَبُو بَصِيرَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع)، فَقَالَ: (جَعَلْتَ فَدَاكَ كَمْ عَرَجَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟)
ابوبصیر از امام صادق (ع) پرسید و گفت: جانم به قربانت! رسول خدا (ص) چند بار به معراج رفت؟

فَقَالَ (ع): مَرْتَيْنِ، فَأَوْقَفَهُ جَبَرَائِيلُ مَوْقِفًا فَقَالَ لَهُ: مَكَانِكَ يَا مُحَمَّدَ فَلَقِدْ وَقَفْتَ مَوْقِفًا مَا وَقَفَهُ مَلَكٌ قَطْ وَلَا نَبِيٌّ، إِنَّ رِبَّكَ يَصْلِي، فَقَالَ ﷺ: يَا جَبَرَائِيلَ وَكَيْفَ يَصْلِي؟

١- البقرة: ٣٠.

٢- بقره: ٣٠.

حضرت فرمود: «دو بار، جبرئیل او را در موقعی متوقف نمود و گفت بر جای خود (باش) ای محمد. در جایگاهی ایستاده‌ای که هیچ فرشته و پیامبری در آن نایستاده است. پروردگارت ندا می‌دهد. فرمود: ای جبرئیل، چگونه ندا می‌دهد؟

قال: یقول: سُبُّوحَ قَدْوَسَ أَنَا رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ، سَبَقْتُ رَحْمَتِي غَضْبِي.
جبرئیل گفت: او می‌فرماید سبوح قدوس منم، پروردگار ملائکه و روح، رحمتم بر خشمم پیشی گرفته است.

فقال ﷺ: اللهم عفوك عفوک.

آن گاه پیامبر عرض کرد: خداوندا از ما درگذر و بیامرز.

قال: وَكَانَ كَمَا قَالَ اللَّهُ: ﴿قَابٌ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾^(۱).

frmود: و همان طور که خدا فرموده است: «(تا به قدر (فاصله‌ی) دو کمان، یا نزدیک‌تر فاصله‌ی پیامبر تا مقام ربوبی به اندازه (فاصله‌ی) دو کمان یا کمتر از آن بود)»^(۲).

فقال له أبو بصير: جعلت فداك ما قاب قوسين أو أدنى ؟
أبو بصير گفت: جانم به قربانت! مراد از فاصله‌ی دو کمان (قاب قوسین) یا نزدیک‌تر چیست؟

قال (ع): ما بين سيتها إلى رأسها^(۳)، فقال (ع): كان بينهما حجاب يتلاً يخفق^(۴)، ولا أعلمه إلا وقد قال: زيرجد، فنظر في مثل سم الإبرة^(۵) إلى ما شاء الله من نور العظمة.
frmود: «میان دو طرف کمان تا سر آن^(۶). و فرمود: میان این دو حاجابی می‌درخشید و نوسان

۱- التجم: ۹.

۲- نجم: ۹

۳- قال ابن منظور: بينهما قاب قوس، وقيب قوس، وقاد قوس، وقيد قوس، أي قدر قوس. والقاب: ما بين المقبض والسيبة. وكل قوس قابان، وهما ما بين المقبض والسيبة) لسان العرب: ج ۱ ص ۶۹۳. وسية القوس: ما عطف من طرفيه .

۴- الخفق: التحرك والاضطراب.

۵- سم الإبرة: ثقبها.

۶- ابن منظور می‌گوید: بين آنها «قاب قوس» و «قيب قوس» و «قاد قوس» و «قيد قوس» يا «قدر قوس»؛ و «قاب»: بين قبضه و «سيبة»

می کرد^۱. این مطلب را نفهمیدم جز این که فرمود: زبرجدی است. پیامبر گویی به اراده‌ی خدا از میان سوراخ سوزن^۲ به نور عظمت (الله) نگریست.

فقال اللہ تبارک و تعالیٰ: یا محمد.

آن گاه خدا فرمود: ای محمد!

قال: لبیک ربی.

حضرت عرض کرد: لبیک پروردگارم.

قال: من لامتک من بعدک؟

خدا فرمود: پس از تو چه کسی برای امتحان خواهد بود؟

قال: اللہ أعلم.

عرض کرد: خدا داناتر است.

قال: علی بن أبي طالب أمیر المؤمنین وسید المسلمين وقائد الغر المحجلین.

فرمود: علی بن ابی طالب امیر المؤمنین، و سرور مسلمانان و رهبر شرافتمدان^۳.

ثم قال أبو عبد الله لأبي بصير: يا أبا محمد والله ما جاءت ولایة علي (ع) من الأرض، ولكن جاءت من السماء مشافهة)^(٤).

سپس امام صادق (ع) به ابوبصیر فرمود: ای ابامحمد! به خدا سوگند ولایت علی (علیه السلام)

(دو سوی) آن؛ و هر کمانی دو قاب دارد که بین قبضه و سیة (دو سر) آن است (لسان العرب: ج ۱ - ص ۶۹۳)؛ و «سیة» کمان: آنچه به دو سو خم شده است.

^۱- کان بینهما حجاب یتلاؤ یخفق. الخفق: حرکت و جنبش.

^۲- فنظر في سم الإبرة. سم الإبرة: سوراخ سوزن.

^۳- الغر المحجلين

^۴- الکافی: ج ۱ ص ۴۴۲، الجواهر السنیة: ص ۲۱۳، بحار الأنوار: ج ۱۸ ص ۳۰۶، التفسیر الصافی: ج ۵ ص ۸۷، تفسیر نور التقلیلین: ج ۳ ص ۹۸.

از زمین برنخاست بلکه به طور شفاهی از آسمان آمد»^۱.

فَمُحَمَّدٌ فِي الْآَنِ الَّذِي يَفْنِي فِي الدَّارَاتِ الْإِلَهِيَّةِ لَا يَبْقَى إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ، وَلَا يَبْقَى إِلَّا نُورٌ لَا ظُلْمَةٌ مَعَهُ، وَهُوَ اللَّهُ سَبْحَانُهُ وَتَعَالَى، فَيَكُونُ هَذَا الْعَبْدُ قَدْ كَشَفَ عَنْهُ الْغَطَاءَ حَتَّى عَرَفَ اللَّهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ، فَهُوَ فَقَطُ الَّذِي يُمُكِّنُ أَنْ يُعْرِفَ الْخَلْقُ بِاللَّهِ بِشَكْلِ كَامِلٍ وَتَامٍ، وَكَذَلِكَ هُوَ فَقَطُ خَلِيفَةُ اللَّهِ الْكَامِلُ، أَيُّ الَّذِي تَجَلَّ فِيهِ الْلَّاهُوَتُ، أَوِ الدَّارَاتُ الْإِلَهِيَّةُ بِأَكْمَلِ مَا هُوَ مُمْكِنٌ لِلْإِنْسَانِ.

بنابراین آن گاه که حضرت محمد (ص) در ذات الهی فنا می‌شود، چیزی جز خدای یگانه‌ی قهار و چیزی جز نوری که ظلمتی با آن نیست – که همان خداوند سبحان و تعالی است – باقی نمی‌ماند. لذا برای این بنده، پرده کنار رفته و او خدا را آن چنان که باسته است می‌شناسد و به او معرفت دارد. پس تنها او است که می‌تواند خلق را به صورت تمام و کمال با خدا آشنا سازد؛ و درنتیجه تنها او خلیفه‌ی کامل الهی است؛ یعنی کسی که لاهوت در وجودش متجلی گشته یا ذات الهی به کامل‌ترین صورتی که برای انسان ممکن است، در او متجلی شده است.

ولتبیین هذا أكثر أضرب هذا المثل:

برای روشن شدن بیشتر مطلب، مثالی می‌زنم:

إِذَا كَانَ إِنْسَانٌ لِدِيهِ مَصْنَعٌ وَفِيهِ آلاتٌ وَعَمَالٌ، فَإِذَا كَانَ هُوَ بِنَفْسِهِ يَدِيرُ هَذَا الْمَعْمَلَ تَكُونُ نَسْبَةُ الإِنْتَاجِ فِي الْمَصْنَعِ هِيَ مائَةٌ بِالْمَائَةِ (۱۰۰٪)، ثُمَّ بَدَا لِهَذَا إِنْسَانٌ أَنْ يَجْعَلَ شَخْصاً يَخْلُفُهُ فِي إِدَارَةِ هَذَا الْمَصْنَعِ، فَوَجَدَ إِنْسَانًا آخَرَ يُسْتَطِيعُ إِدَارَةَ هَذَا الْمَصْنَعِ، وَلَكِنَّهُ إِذَا لَمْ يُشَرِّفْ هُوَ بِنَفْسِهِ عَلَى هَذَا الشَّخْصِ تَكُونُ نَسْبَةُ الإِنْتَاجِ ثَمَانِينَ بِالْمَائَةِ (۸۰٪)، فَلَابِدُ لَهُ مِنْ إِلَيْشَرَافٍ عَلَيْهِ لِتَبَقَّى نَسْبَةُ الإِنْتَاجِ تَامَّةً (مائَةٌ بِالْمَائَةِ). ثُمَّ إِنَّهُ وَجَدَ إِنْسَانًا آخَرَ أَكْثَرَ كَفَاءَةً مِنَ السَّابِقِ، وَلَكِنَّهُ أَيْضًا يَحْتَاجُ إِلَى إِلَيْشَرَافٍ عَلَيْهِ، وَإِلَّا سَتَكُونُ النَّسْبَةُ (۹۰٪)، فَجَعَلَهُ خَلِيفَتَهُ فِي هَذَا الْمَصْنَعِ، وَأَشَرَّفَ عَلَيْهِ وَعَلَى عَمَلِهِ لِتَبَقَّى النَّسْبَةُ مائَةٌ بِالْمَائَةِ (۱۰۰٪).

شخصی را فرض می‌گیریم که یک کارگاه تولیدی دارد و در آن، ماشین آلات و کارگران مشغول به کارند. اگر این شخص خودش مدیریت کارگاه را بر عهده داشته باشد، میزان تولید و بهره‌وری،

^۱- کافی: ج ۱- ص ۴۴۲؛ الجواهر السنیة: ص ۲۱۳؛ بحار الانوار: ج ۱۸- ص ۳۰۶؛ تفسیر صافی: ج ۵- ص ۸۷؛ تفسیر نور الثقلین: ج ۳- ص ۹۸

صد در صد خواهد بود. پس از چندی، این شخص تصمیم می‌گیرد که فرد دیگری را جانشین خود کند و مدیریت کارگاه را به او بسپارد. وی فردی را می‌یابد که هر چند می‌تواند از پس مدیریت کارگاه بر بیاید ولی اگر خودش بر او نظارت نمی‌نمود، میزان بهره‌وری به ۸۰ درصد می‌رسید. لذا برای این که بهره‌وری کارگاه کامل (یعنی صد در صد) باشد، وی می‌بایست حتماً بر فردی که جانشین خود کرده بود، اشراف و نظارت داشته باشد. صاحب کارگاه پس از چندی فرد دیگری را می‌یابد که نسبت به قبلی باکفایت‌تر است، ولی او نیز نیازمند اشراف و نظارت می‌باشد زیرا در غیر این صورت خروجی کار به ۹۰ درصد می‌رسید. او را جانشین خود می‌کند در حالی که بر او و عملکردش نظارت می‌کند تا بازدهی به صد در صد برسد. سپس صاحب کارگاه، انسانی همچون خودش را می‌یابد که گویی بازتاب خود او است. وی می‌تواند بدون این که نظارتی بالای سرش باشد، کارگاه را به گونه‌ای اداره کند که میزان تولید به صد در صد برسد.

ثم أخيراً وجد إنساناً مثله وكأنه صورة له يستطيع إدارة المصنع وبدون الإشراف عليه وتكون نسبة الإنتاج مائة بالمائة (۱۰۰٪)، فجعله خليفة على المصنع، وأطلق يده يفعل ما يشاء فيه؛ لأنّه لا يشاء إلا مشيئة صاحب المصنع، فالآن الإشراف على هذا الخليفة الكامل من صاحب المصنع سيكون عبثاً.

او، این شخص را جانشین خود می‌کند و دستش را نیز باز می‌گذارد تا طبق صلاح دید خود عمل کند؛ زیرا وی همان چیزی را می‌خواهد که صاحب کارگاه خواهان است (بین اراده‌ی او و صاحب کارگاه تعارضی وجود ندارد). در چنین شرایطی، اشراف و نظارت بر این فرد که جانشین تمام و کمال صاحب کارگاه است، کاری عبث و بیهوده تلقی می‌شود.

فالذى يسمع بالنار يعرفها بقدر ما سمع عنها، وكذا من رآها يعرفها على قدر رؤيتها لها. أمّا من احترق منه شيئاً بالنار فهو يعرفها يقيناً، لكن بقدر ما احترق منه بها، أمّا من احترق كله بالنار حتى أصبح هو النار فإنه يعرفها بشكل كامل وتمام، حتى إنّك لا تستطيع أن تميّزه من النار؛ لأنّه أصبح منها:

﴿بُوْرَكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^(۱)

﴿وَتَلْكَ الْأَمْثَالُ نَصْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ﴾^(۲).

١- النمل: ٨.

٢- العنکبوت: ٤٣.

کسی که درباره‌ی آتش چیزی شنیده است، به مقدار همان شنیده‌هایش از آتش خبر دارد. کسی هم که آتش را دیده است به اندازه‌ی دیده‌هایش از آتش می‌فهمد ولی کسی که آتش قسمتی از بدنش را سوزانده، به شناخت یقینی رسیده اما این شناخت هم به اندازه‌ی همان مقداری است که آتش از او سوزانده است. اما کسی که آتش همه‌ی وجودش را سوزانده و در برگرفته به صورتی که خودش تبدیل به آتش شده است، می‌تواند آتش را به طور تمام و کمال درک کند، به گونه‌ای که جدا کردن او از آتش ممکن نیست، زیرا او جزئی از آتش شده است:

«برکت داده شده کسی که درون آتش است، و آن که در کنار آن است، و منزه است خدای یکتا، پروردگار جهانیان».^۱

«و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم و آنها را جز داناییان درنمی‌یابند».^۲

* * *

^۱- نمل: ۸

^۲- عنکبوت: ۴۳

محمد(ص) خاتم النبیین و خاتمهم

محمد(ص)، خاتم النبیین و خاتم آنها

والآن نعود إلى كون محمد ﷺ خاتم النبیین و خاتمهم، فهو صلوات ربی علیه آخر الأنبياء والمرسلین من الله سبحانه وتعالى، ورسالته وكتابه القرآن وشريعته باقية إلى يوم القيمة، فلا يوجد بعد الإسلام دین:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^(۱).

اکنون بازمی گردیم به موضوع حضرت محمد (ص) خاتم النبیین و خاتم آنها. حضرت که صلوات پروردگارم بر او باد، آخرين نبی و فرستاده‌ی خداوند سبحان و تعالی است. رسالت، شريعت و كتاب او قرآن تا روز قیامت باقی است و بعد از اسلام، دین دیگری وجود نخواهد داشت: «و هر کس که دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیان دیدگان خواهد بود»^(۲).

ولکن بقی مقام النبوة مفتوحاً لبني آدم، فمن أخلص من المؤمنين لله سبحانه وتعالی في عبادته و عمله يمكن أن يصل إلى مقام النبوة، كما بقی طریق وحی الله سبحان و تعالی لبني آدم بـ (الرؤیا الصادقة) مفتوحاً موجوداً و ملماساً في الواقع المعاش.

اما راه رسیدن به مقام نبّوت برای فرزندان آدم باز مانده است. هر کس از مؤمنین که عبادت و عملش را برای خدای سبحان و متعال خالص گرداند، می‌تواند به مقام نبّوت برسد؛ همان طور که طریق وحی الهی به انسان از طریق «رؤیای صادقه» مفتوح و موجود بوده و در زندگی روزمره نیز

۱-آل عمران: ۸۵

۲-آل عمران: ۸۵

کاملاً ملموس است.

اما إرسال أنبياء ممن وصلوا إلى مقام النبوة من الله سبحانه وتعالى، سواء كانوا يحافظون على شريعة محمد ﷺ الإسلام، أم إنهم يجددون ديناً جديداً، فهو غير موجود وهو الذي ختمه الله سبحانه وتعالى ببعثة محمد ﷺ.

البته ارسال پیامبرانی که از طرف خدای سبحان و متعال به مقام نبوت نائل می‌شوند، چه پیامبرانی که حافظ شریعت حضرت محمد (ص) باشند و چه آنهایی که دین جدیدی می‌آورند، کاملاً منتفي است و این همان چیزی است که خداوند با پیامبری حضرت محمد (ص) آن را پایان داده است.

ولكن تجدد بعد بعثة النبي محمد ﷺ (الإنسان الكامل وخليفة الله حقاً، وظهور الله في فاران وصورة الالهوت) أمر الإرسال من محمد ﷺ، فجميع الأئمة ﷺ هم مرسلون إلى هذه الأئمة، ولكن من محمد ﷺ (الله في الخلق)، قال تعالى:

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾^(۱).

ولی پس از بعثت رسول اکرم (ص) – انسان کامل، خلیفه‌ی واقعی خدا، ظهرور خدا در فاران و بازتاب لاهوت – ارسال از سوی حضرت محمد (ص) انجام شد؛ لذا تمام ائمه (ع) فرستادگانی به جانب این امت هستند، با این تفاوت که از سوی حضرت محمد (ص) (الله در خلق) گسیل یافته‌اند. خدای سبحان و متعال می‌فرماید:

«هر امتی را پیامبری است و چون پیامبرشان بیامد کارها میانشان به عدالت فیصله یافت و مورد ستم واقع نشدند»^(۲).

عن جابر عن أبي جعفر (ع) قال سأله عن تفسير هذه الآية:

﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾.

از جابر نقل شده است که از امام جعفر صادق (ع) تفسیر این آیه را پرسید:

«ولِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ».

۱- یونس: ۴۷.

۲- یونس: ۴۷

قال (ع): (تفسيرها بالباطن؛ إنّ لـكـلـ قـرنـ مـنـ هـذـهـ الـأـمـةـ رـسـوـلـاًـ مـنـ آلـ مـحـمـدـ يـخـرـجـ إـلـىـ الـقـرـنـ الـذـيـ هـوـ إـلـيـهـمـ رـسـوـلـ،ـ وـهـمـ الـأـوـلـيـاءـ وـهـمـ الرـسـلـ،ـ وـأـمـاـ قـوـلـهـ: ﴿فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ﴾)

حضرت فرمود: «تفسیر باطنی آیه این گونه است: در هر قرنی از این امت، فرستاده‌ای از آل محمد خروج می‌کند برای قرنی که برای آنها فرستاده شده است. آنها اولیا و رسولان می‌باشند و اما این قول خداوند که:

«﴿فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ﴾»

قال: معناه إنّ الرسل يقضون بالقسط وهم لا يظلمون كما قال الله^(١).

به این معنا است که رسولان بر اساس عدل حکم می‌کنند و ستم نمی‌نمایند، همان گونه که خداوند فرموده است^(٢).

وقال تعالى: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^(٣).

و خدای متعال فرموده است: «جز این نیست که تو بیم‌دهنده‌ای هستی و هر قومی را هدایت کننده‌ای است»^(٤).

عَنِ الْفُضَيْلِ، قَالَ، سَأَلَتْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ (عِزْوَجِلِ): ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾، فَقَالَ (ع): (كُلُّ إِمَامٍ هَادٍ لِلْقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِمْ)^(٥).

فضیل می‌گوید از امام صادق (ع) درباره‌ی «ولکل قوم هاد» پرسیدم. حضرت فرمود: «هر امام هدایت‌گر عصری است که در آن می‌باشد»^(٦).

١- تفسیر العیاشی: ج ٢ ص ١٢٣، تفسیر نور الثقلین: ج ٢ ص ٣٥، بحار الانوار: ج ٢٤ ص ٣٠٦.

٢- تفسیر عیاشی: ج ٢- ص ١٢٣؛ تفسیر نور الثقلین: ج ٢- ص ٣٥؛ بحار الانوار: ج ٢٤- ص ٣٠٦
٣- الرعد: ٧.

٤- رعد: ٧

٥- الكافی: ج ١ ص ١٩١، بصائر الدرجات: ص ٥٠، غيبة النعماني: ص ١٠٩، بحار الانوار: ج ٢٣ ص ٣.

٦- کافی: ج ١- ص ١٩١؛ بحار الانوار: ج ١٦- ص ٣٥٨؛ تفسیر صافی: ج ٣- ص ٥٩؛ تفسیر نور الثقلین: ج ٢- ص ٤٨٣

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ (عِزوجل): ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادِ﴾، فَقَالَ: (رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُنْذِرُ، وَلِكُلِّ زَمَانٍ مِنَّا هَادِ يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيْهِ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ وَاحِدُ بَعْدَ وَاحِدٍ) ^(۱).

از امام باقر (ع) درباره‌ی این سخن خداوند که «إنما أنت مُنذِّرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادِ» نقل شده است که فرمود: «مراد از مُنذِّر، رسول الله (ص) است و در هر زمانی از ما، یک نفر راهبر و هادی خواهد بود که مردم را به راه دین پیغمبر خدا هدایت می‌کند. راهبران بعد از رسول اکرم (ص)، علی (ع) و تک تک اوصیای او یکی پس از دیگری هستند»^۲.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، (قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادِ﴾)، فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُنْذِرُ وَعَلَيْهِ الْهَادِي. يَا أَبَا مُحَمَّدٍ هَلْ مِنْ هَادِ الْيَوْمَ ؟ قُلْتُ: بَلَى جَعَلْتُ فِدَاكَ مَا زَانَ مِنْكُمْ هَادِ بَعْدَ هَادِ حَتَّى دُفِعْتُ إِلَيْكَ، فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَوْ كَانَتْ إِذَا نَزَّلْتَ آيَةً عَلَى رَجُلٍ ثُمَّ مَاتَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَاتَتِ الْآيَةُ مَاتَ الْكِتَابُ، وَلَكِنَّهُ حَيٌّ يَجْرِي فِيمَنْ بَقَيَ كَمَا جَرَى فِيمَنْ مَضَى) ^(۳).

ابو بصیر می‌گوید به امام صادق (ع) آیه‌ی «إنما أنت مُنذِّرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادِ» را عرض کرد، فرمود: «بیم‌دهنده، رسول خدا (ص) و رهبر علی (ع) است. ای ابو محمد آیا امروز رهبری هست؟ عرض کردم آری فدایت گردم! همیشه از شما رهبری پس از رهبر دیگری بوده تا به شما رسیده است. فرمود: خدایت رحمت کند ای ابو محمد! اگر این گونه بود که وقتی آیه‌ای درباره‌ی مردی نازل می‌شود و آن مرد می‌مرد، آن آیه هم از بین می‌رفت (و مصدق دیگری نداشت) قرآن مرده بود؛ ولی قرآن همیشه زنده است و بر بازماندگان منطبق می‌شود چنان‌چه بر گذشتگان منطبق شده است»^۴.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادِ﴾، فَقَالَ: (رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُنْذِرُ وَعَلَيْهِ الْهَادِي؛ أَمَّا وَاللَّهِ مَا ذَهَبَتْ مِنَّا وَمَا زَالَتْ فِينَا إِلَى السَّاعَةِ) ^(۵).

۱- الكافي: ج ۱ ص ۱۹۱، بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۳۵۸، تفسير الصافي: ج ۳ ص ۵۹، تفسير نور الثقلين: ج ۲ ص ۴۸۳.

۲- كافي: ج ۱ - ص ۱۹۱؛ بحار الأنوار: ج ۱۶ - ص ۳۵۸؛ تفسير صافي: ج ۳ - ص ۵۹؛ تفسير نور الثقلين: ج ۲ - ص ۴۸۳.

۳- الكافي: ج ۱ ص ۱۹۲، بحار الأنوار: ج ۲۷۹، تفسير نور الثقلين: ج ۲ ص ۴۸۳، غایة المرام: ج ۳ ص ۷.

۴- كافي: ج ۱ - ص ۱۹۲؛ بحار الأنوار: ج - ص ۲۷۹؛ تفسير نور الثقلين: ج ۲ - ص ۴۸۳؛ غایة المرام: ج ۳ - ص ۷

۵- الكافي: ج ۱ ص ۱۹۲، بصائر الدرجات: ص ۵۰، غيبة النعماني: ص ۱۱۰، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۳.

از امام باقر (ع) درباره‌ی گفته‌ی خدای تبارک و تعالی «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادِ» نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) بیم دهنده و علی (ع) رهبر است. به خدا سوگند که مقام هدایت و رهبری از میان (خانواده‌ی) ما نرفته و تا اکنون (یا تا قیامت)^۱ هم در میان ما هست».^۲

فَهُمْ رَسُولُ هَدَايَةٍ مِّنْ مُّحَمَّدٍ، وَإِلَيْهِ مُحَمَّدٌ، وَأَيْضًا هُمْ جَمِيعًا عَلَيْهِمْ صَلَوةُ رَبِّهِمْ مَقَامُ النَّبِيِّ.

ائمه (ع)، رسولان هدایت‌گر از سوی حضرت محمد (ص) و به سوی او هستند و همگی آنها - که صلوٰت پروردگارم بر آنها باد - دارای مقام نبّوت‌اند.

بل إِنَّ شَرْطَ الْإِرْسَالِ الَّذِي لَا يَتَبَدَّلُ هُوَ: (تَمَامُ الْعُقْلِ)، فَلَا بُدُّ مِنَ الْوُصُولِ إِلَى مَقَامِ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ الْكُلِّيَّةِ (سَمَاءُ الْعُقْلِ).

شرط ارسال که هیچ تغییر و تحولی در آن راه ندارد «کامل بودن عقل» است و (برای فرستاده شدن) چاره‌ای جز وصول به مقام «آسمان هفتمن کلی»^۳ (آسمان عقل) نیست.

وهذا الأمر الذي تجده يقرأه - سواء كان يفقهه أم لا يفقهه - كل من يزور أول رسول من محمد ﷺ وهو علي بن أبي طالب (ع)، بل لا يدخل إلى الحرم المطهر لأمير المؤمنين (ع) إلاّ بعد قراءته، وهو بمثابة زيارة للنبي محمد ﷺ.

هر کس که اولین فرستاده‌ی حضرت محمد (ص)، علی بن ابی طالب (ع) را زیارت کند چه بفهمد و چه نفهمد، این موضوع را اقرار می‌نماید؛ حتی (زائران) پس از خواندن آن وارد حرم امیرالمؤمنین (ع) می‌شوند و حضرت را زیارت می‌کنند؛ زیارتی که به مانند زیارت حضرت رسول (ص) است.

في زيارة أمير المؤمنين علي (ع) عن الصادق (ع): (... وَتَقُولُ: السَّلَامُ مِنَ اللَّهِ عَلَى مُحَمَّدٍ أَمِينٍ اللَّهُ عَلَى رِسَالَتِهِ وَعَزَّا يَمِّ أَمْرِهِ وَمَعْدَنُ الْوَحْيِ وَالْتَّنْزِيلِ، الْخَاتَمُ لَا سَبْقَ وَالْفَاتِحُ لَا إِسْتَقْبَلَ،

^۱- در عبارت عربی حدیث جمله‌ی «.... وَمَا زَالَتْ فِينَا إِلَى السَّاعَةِ» بوده که ترجمه‌ی «الساعة» می‌تواند «اکنون» و یا «روز قیامت» باشد. (متجم)

^۲- کافی: ج ۱- ص ۱۹۲؛ بصائر الدرجات: ص ۵۰؛ غیبت نعمانی: ص ۱۱۰؛ بحار الانوار: ج ۲۳- ص ۳

^۳- السماء السابعة الكلية

والمهيمن على ذلك كله، الشاهد على الخلق، السراج المنير، والسلام عليه ورحمة الله وبركاته)^(۱).

در زیارت امیرالمؤمنین علی (ع) به نقل از امام صادق (ع) چنین آمده است: «... و می‌گویی: سلام از جانب خدا بر محمد، امین خدا بر رسالت او و بر اموری که واجب است اطاعت او در آن، و سلام الهی بر پیغمبری باد که معدن وحی و تنزیل است، خاتم بر آنچه گذشته و راهگشای آنچه خواهد آمد، و چیره بر همه‌ی آنها، شاهد بر خلق، چراغ تابان، و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد». ^(۲)

ووردت نفس العبارة في زيارة الحسين (ع):

و همین عبارت در زیارت امام حسین (ع) نیز وارد شده است:

عن أبي عبد الله (ع)، قال: (... فإذا استقبلت قبر الحسين (ع) فقل: السلام على رسول الله ﷺ، أمين الله على رسle وعزائم أمره، الخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل، والمهيمن على ذلك كله، والسلام عليه ورحمة الله وبركاته) ^(۳).

امام صادق (ع) می‌فرماید: «..... هنگامی که رو به قبر امام حسین کردی بگو: سلام بر رسول خدا (ص)، امین خدا بر رسولانش و بر اموری که واجب است اطاعت او در آن، خاتم بر آنچه گذشته و راهگشای آنچه خواهد آمد، و چیره بر همه‌ی آنها، و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد»^(۴).

۱- من لا يحضره الفقيه: ج ۲ ص ۵۸۸، تهذيب الأحكام: ج ۶ ص ۲۵، مصباح الكفعمي: ص ۴۷۴، فرحة الغري: ص ۱۰۷، بحار الأنوار: ج ۹۷، المزار للمفید: ص ۷۷ وص ۱۰۴، باختلاف مع وجود نفس العبارة محل الشاهد، وأعني: (الخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل)، وجاء هذا التعبير باختلاف يسير عن أمير المؤمنين وهو يعلم الناس الصلاة على النبي ﷺ. ^{اللهم} ثالث قال: (الخاتم لما سبق والفاتح لما انغلق) نهج البلاغة بشرح محمد عبدة: ج ۱ ص ۱۲۰، وبحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۲۹۷. كما جاءت هذه العبارة في المزار المشهدی: ص ۵۷، وجاءت العبارة الأولى في نفس الكتاب: ص ۲۶۴.

۲- من لا يحضره الفقيه: ج ۲-ص ۵۸۸؛ تهذيب الأحكام: ج ۶-ص ۲۵؛ مصباح الكفعمي: ص ۴۷۴؛ فرحة الغري: ص ۱۰۷؛ بحار الانوار: ج ۹۷-ص ۱۴۸؛ المزار المفید: ص ۷۷ وص ۱۰۴، ... با اختلاف دریارهی وجود همان عبارت محل شاهد يعني «الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل» (خاتم بر گذشتگان و راهگشای آیندگان). همین تعبیر با اختلافی اندک از امیرالمؤمنین آمده است، هنگامی که حضرت، کیفیت صلوٰات بریامبر و خاندانش (ع) را به مردم می‌آموخت: «الخاتم لما سبق و الفاتح لما انغلق» (پایان دهنده‌ی گذشتگان و گشاینده‌ی درب مشکلات)، نهج البلاغه با شرح محمد عبدة: ج ۱-ص ۱۲۰؛ بحار الانوار: ج ۷۴-ص ۲۹۷؛ همین طور این عبارت در کتاب المزار المشهدی صفحه ۵۷ و عبارت قبلی در همین کتاب در صفحه ۲۶۴ آمده است.

۳- كامل الزيارات: ص ۳۶۸، المزار للشهيد الأول: ص ۳۷.

۴- كامل الزيارات: ص ۳۶۸؛ المزار الشهيد الاول: ص ۳۷

وقال أمير المؤمنين علي (ع): (... وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، شهادة يؤدي الإسلام ذاكرها ويؤمن من العذاب يوم الحساب ذاخرها، وأشهد أنَّ محمداً عبدُه الخاتم لما سبق من الرسالة وفاخرها، ورسوله الفاتح لما استقبل من الدعوة وناشرها ...)^(١).

واميرالمؤمنين علي (ع) می فرماید: «... و گواهی می دهم که خدای جز خدای یکتای بی شریک وجود ندارد، شهادتی که گوینده‌ی آن را به اسلام می کشاند و یادکننده‌اش را از عذاب روز حساب، ایمن می دارد، و شهادت می دهم که محمد (ص) بنده‌ی خدا و پایان دهنده‌ی رسالت‌های پیش از خود و مایه‌ی فخر آن است، و فرستاده‌ای الهی است که بازکننده‌ی آینده برای دعوت و نشر دهنده‌ی آن است....»^(٢).

فمحمد ﷺ ختم الإرسال من الله سبحانه وتعالى، وفتح الإرسال منه ﷺ (الخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل).

بنابراین حضرت محمد (ص)، ارسال از جانب خدای سبحانه را خاتمه داد و ارسالی که از جانب خود وی می باشد را گشود (پایان دهنده‌ی آنچه گذشت و راهگشای آنچه خواهد آمد).

وبهذا تبیین کونه ﷺ (الخاتم) أي الوسط بين أمرین، وكذا كونه (الخاتم) أي الآخر. وتبيّن أيضًا أنه (خاتم النبيين) بمعنى أنه ما تُختَم به رسالاتهم، أي إن رسالاتهم موقعة ومختومة باسمه ﷺ؛ وذلك لأنَّ إرسال الأنبياء السابقين وإن كان من الله سبحانه وتعالى، ولكن أيضًا محمد ﷺ هو الحجاب بين الله سبحانه وبين الأنبياء، فالرسالات منه تترشح، ومن خالله تننزل إلى الأنبياء . فمحمد ﷺ هو صاحب رسالات الأنبياء السابقين، كونها تنزلت من خالله، وهو الحجاب الأقرب إلى الله سبحانه، فالإرسال السابق من الله ومن خالل محمد ﷺ (الحجاب الأقرب)؛ لكونه لم يُبعث ﷺ، والإرسال اللاحق من محمد ﷺ ويأمر الله كونه بُعث والأنبياء.

به این ترتیب «خاتم» به معنی قرار داشتن در وسط دو امر، و «خاتم» به معنای آخرين، روشن شد. علاوه بر این بیان شد که حضرت «خاتم النبيین» به معنی کسی که رسالات آنها (رسولان) به او مُهر می شود یعنی رسالات آنها به اسم حضرت رسول (ص) مهر و امضا خورده است، می باشد؛ زیرا ارسال پیامبران پیشین اگر چه از سوی خدای سبحان و تعالی بوده ولی از جانب حضرت محمد

١- ينابيع المودة: ج ٣ ص ٢٠٦، إلزم الناصب: ج ٢ ص ١٥٧، نفحات الأزهار: ج ١٢ ص ٨٠.

٢- ينابيع المودة: ج ٣-٤ ص ٢٠٦؛ إلزم الناصب: ج ٢-٣ ص ١٥٧؛ نفحات الأزهار: ج ١٢-١٣ ص ٨٠

(ص) نیز بوده است چرا که حضرت، حجاب بین خداوند و انبیا می‌باشد و لذا رسالت‌ها از او سرچشمه می‌گیرد و از طریق او به سوی پیامبران نازل می‌شود. بنابراین محمد (ص) صاحب رسالت انبیایی پیشین است به این صورت که (رسالت) از طریق او نازل شده است و او نزدیک‌ترین حجاب‌ها به خدای سبحان می‌باشد. تا زمانی که حضرت رسول (ص) بهبعثت نرسیده بود، ارسال (انبیایی) پیشین از سوی خدا و از طریق حضرت محمد (ص) (نزدیک‌ترین حجاب) بود و پس از بعثت رسول اکرم نیز ارسال (امامان) «بعد از او» به وسیله‌ی حضرت و به امر خداوند صورت می‌گرفته است.

واسم من أسماء علي بن أبي طالب (ع) هو : (رسول رسول الله ﷺ).
یکی از اسمای علی بن ابیطالب (ع) «رسول رسول الله» است.

عن جمیل بن صالح، عن ذریح، قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يعود بعض ولده، ويقول: (عزمت عليك يا ريح ويا وجمع، كائناً ما كنت، بالعزيمة التي عزم بها علي بن أبي طالب أمير المؤمنين (ع) رسول رسول الله ﷺ على جن وادي الصبرة فأجابوا وأطاعوا لما أجبت وأطاعت وخرجت عن ابني فلان ابن ابني فلانة، الساعة السابعة) ^(۱).

جمیل بن صالح از ذریح روایت می‌کند که گفت: شنیدم ابا عبدالله امام جعفر صادق (ع) یکی از فرزندانش را تعویذ ^۲ می‌کرد و ای فرمود: «ای درد و ای باد! هر چه باشید بر شما عزیمت کردم، با عزیمتی که با آن علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین (ع) رسول رسول الله (ص) بر جن وادی صبره عزیمت نمود، پس اجابت کردند و از او فرمان برداری نمودند، آن گاه اجابت کردی و اطاعت نمودی و از فرزندم فلان فرزند دخترم فلان خارج شدی، اکنون، اکنون» ^۳.

* * *

۱- الكافي: ج ۸ ص ۸۵، طب الأئمة: ص ۴۰، بحار الأنوار: ج ۹۲ ص ۸.

۲- تعویذ: پناه دادن، دعا خواندن برای دفع جن و شیاطین و چشم‌زخم و مانند آن (مترجم).

۳- کافی: ج ۸- ص ۸۵؛ طب الأئمة: ص ۴۰؛ بحار الانوار: ج ۹۲- ص ۸

الرُّسُلُ مِنَ الرُّسُلِ

فرستادگانی از سوی رسولان

القرآن الكريم بين هذه القضية المهمة؛ لكون الرسول محمد ﷺ فاتح بابها الواسع، فهي حصلت فيما سبق وتحديداً مع عيسى (ع) (طُلُوعُ اللَّهِ فِي سَاعِيرٍ)، والمُهَدَّدُ لِمُحَمَّدٍ ﷺ ودعوته الكبرى، التي سيكون فيها تحولٌ كبيرٌ في منهج الإِرْسَالِ الإِلَهِيِّ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، واستخالفة خليفته سبحانه وتعالى في أرضه.

قرآن كريم این موضوع مهم را تبیین نموده و بیان داشته که حضرت محمد (ص) گشاینده‌ی درب فراخ آن است. در گذشته این امر به ویژه برای حضرت عیسی (ع) (طلوع خداوند در ساعیر) حاصل شده و این که او زمینه‌ساز حضرت محمد (ص) و دعوت بزرگ ایشان بوده است؛ همان دعویٰ که در شیوه‌ی ارسال الهی برای اهل زمین و نحوه‌ی گماشتن خلیفه‌ی خداوند سبحان و تعالیٰ بر زمین تحول عظیمی به وجود خواهد آورد.

فقد أَرْسَلَ عِيسَىٰ (ع) رَسْلًا مِّنْهُ إِلَى الْأَنْطَاكِيَّةِ، وَهُمْ أَيْضًا رُسُلٌ مِّنَ اللَّهِ لَا يَنْعَلِّمُ عِيسَىٰ (ع) يَعْمَلُ^(١) بِأَمْرِ اللَّهِ سَبَّحَهُ وَتَعَالَى، ﴿لَا يَسْقِيُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِإِمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^(٢).

هر چند حضرت عیسی (ع) نیز فرستادگانی از جانب خودش به انطاکیه گسیل داشت، ولی این عده، فرستادگانی از جانب خداوند سبحان و تعالیٰ نیز محسوب می‌شدند زیرا حضرت عیسی (ع) براساس فرمان خداوند سبحان و تعالیٰ عمل می‌کند: «وَدَرِ سَخْنِ بَرٍ أَوْ پَيْشَى نَمَى گِيرَنَدْ وَبَهْ فَرَمَانْ أَوْ عَمَلْ مَى كَنَند»^(٣).

وهذا الإِرْسَالُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ عِيسَىٰ (ع) ذُكِرَ فِي الْقُرْآنِ فِي سُورَةِ يَسٰ (٣)، قَالَ تَعَالَى:

١- الأنبياء: ٢٧

٢- الأنبياء: ٢٧

٣- ورد عنهم ﷺ في فضل سورة يس أنها تعدل اثنا عشر ختمة للقرآن، ومن قرأها في الليل انزل الله ألف ملكاً يحرسونه حتى يصبح، وهو آمن من شر السلطان والشيطان حتى يصبح. وفتحت سورة يس بحرف الإمام المهدي (ع) وهو حرف (س)، وأما اليماء فهي تعني النهاية أي إن النهاية والعاقبة للقائم (ع). وكذا يس من أسماء النبي محمد ﷺ فهو الخاتم لما سبق ونهاية ما سبق، وكذا القائم يبعث كما بعث محمد ﷺ وعلى سنته، ويواجه الجاهلية كما واجهها رسول الله محمد ﷺ، فهو اسم مشترك بينهما عليهما السلام.

﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﷺ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ﴾^(۱).

قضیه‌ی ارسال فرستادگان از سوی رسول خداوند - حضرت عیسی (ع) - در سوره‌ی «یس» در قرآن ذکر شده است. خدای متعال می‌فرماید:

«داستان مردم آن قریه را برایشان بیاور، آن گاه که رسولان به آن جا آمدند، نخست دو تن را به نزدشان فرستادیم و تکذیبیشان کردند، پس با سومی نیروشان دادیم و گفتند: ما را برای هدایت شما فرستاده‌اند»^(۲).

فالله يقول: (أرسلنا)، مع أنَّ المرسل عيسى (ع)، فأصبحت الرسالة من عيسى (ع) هي رسالة من الله سبحانه وتعالى؛ لأنَّ عيسى (ع) مثل الله فيخلق، فهو (طلعة الله في ساعير). خداوند می‌فرماید «فرستادیم» (أرسلنا) و حال آن که فرستنده، حضرت عیسی (ع) بوده است. بنابراین فرستادن از سوی حضرت عیسی، هم‌سنگ فرستادن از سوی خداوند سبحان و تعالی به شمار می‌رود؛ زیرا حضرت عیسی (ع) تمثیل «خدای در خلق» می‌باشد و او «طلوع خداوند در ساعیر» (طلعة الله في ساعير) است.

ویقی امر لابد من معرفته في قضية الإرسال من الرُّسُل، وهو كون المرسل لابد أن يكون بمقام الالهوت للمرسل؛ ولذا فإنَّ المرسلين من المرسلين من الله سبحانه وتعالى لابد أن يكونوا بمقام الله فيخلق.

در قضیه‌ی ارسال از سوی رسولان (انبیا)، موضوع دیگری که دانستن آن ضروری می‌باشد این است که فرستنده (مرسل) باید نسبت به فرستاده شده (مرسل) در مقام لاهوت جای گرفته باشد؛ بنابراین ارسال کننده‌هایی که فرستاده شده از سوی خداوند سبحان و تعالی می‌باشند باید حتماً در

۱- یس: ۱۳ - ۱۴.

۲- از آئمه (ع) در فضیلت سوره‌ی یس آمده است که قرائت این سوره برابر با دوازده ختم قرآن است و اگر کسی این سوره را در شب بخواند، خداوند هزار ملک فرو می‌فرستد که تا صبح از او نگهبانی می‌کنند و او تا صبح از شر سلطان و شیطان در امان است. سوره‌ی یس با حرف امام مهدی (ع) یعنی حرف «س» آغاز شده است. حرف «ی» نیز به معنای نهایت امر است یعنی پایان و فرجام (قائم (ع)). همچنین «یس» یکی از نام‌های پیامبر (ص) است؛ آن حضرت، خاتم بر گذشتگان و راهگشای آیندگان است. قائم نیز همین گونه است و همان طور که حضرت محمد (ص) مبعوث شد، قائم نیز همان گونه و بر سنت پیامبر مبعوث می‌گردد. او نیز همچون پیامبر اسلام با جاهلیت رویارو می‌شود؛ و این، یک نام مشترک بین پیامبر (ص) و قائم (ع) است.

۳- یس: ۱۳ و ۱۴

مقام «الله در خلق» قرار داشته باشند.

وللتوضیح هذه المسألة أكثر أقول: في الإرسال من الله سبحانه وتعالى كان الله مع المرسلين يسمع ويرى فهو محيط بالمرسل وبأعدائه، فلا يحصل خطأ في إيصال الرسالة، كما لا يستطيع أعداء الله مهما حاولوا منع تبليغ الرسالة، قال تعالى:

﴿لَا تَخَافَا إِنَّمَا مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى﴾^(۱).

برای توضیح بیشتر این مسأله، خاطرنشان می‌کنم که در قضیه‌ی ارسال از سوی خدای سبحان و تعالی، خداوند با فرستاده‌شدگان (مرسلین) می‌شنود و می‌بیند؛ یعنی خدای سبحان به فرستاده‌شده و دشمنان او کاملاً احاطه دارد؛ بنابراین اولاً در رسیدن رسالت، خطأ و اشتباهی رخ نمی‌دهد و ثانیاً دشمنان خدا هر چند که تمام تلاش خود را به کار بندند، نمی‌توانند جلوی تبليغ رسالت را بگیرند. خداوند می‌فرماید:

«نترسید من با شما هستم، می‌شنوم و می‌بینم»^(۲).

ومن الضروري أن يكون الحال كذلك في الإرسال من الرسُّل ﷺ، فلابد أن يكون المرسِّل الذي مثل الله محيطاً بالمرسل وبأعدائه، ويسمع ويرى وقدراً عالماً بقدرة الله وعلمه، وإلا فلا يكون هذا الإرسال من الله حقيرة، وتماماً كما عبر عنه سبحانه ﴿إِذْ أَرْسَلْنَا﴾، وإذا كان الأمر كذلك أصبح المرسِّل لاهوت بالنسبة للمرسل.

لازم است که وضعیت ارسال از طرف پیامبران (ع) نیز به همین گونه باشد یعنی ارسال کننده‌ای (مرسل) که تبلور خداوند (در خلق) است، به ارسال شده (مرسل) و دشمنانش احاطه داشته باشد؛ بشنوند، ببینند و به قدرت و علم الهی، قادر و عالم باشد؛ در غیر این صورت این ارسال، همان طور که خود خداوند از آن به «ارسال نمودیم» (أرسلنا) تعبیر کرده است، در واقع از جانب خدا صورت نگرفته است و تمامیتی ندارد؛ اما اگر چنین باشد (احاطه کامل باشد)، ارسال کننده (مرسل) نسبت به ارسال شده (مرسل) در مقام لاهوت قرار می‌گیرد.

۱- طه: ۴۶.

۲- طه: ۴۶

ثم إنّ هذا المُرِسِلُ أرسل رسوله بإذن الله سبحانه وتعالى، فكيف يأذن له الله دون أن يجهّزه بالقدرة الكاملة لهذا الإرسال الذي هو أيضاً إرسال منه سبحانه؛ لأنّه إذا لم يكن الأمر كذلك وكان هناك نقص، فإنّ هذا النقص ينسب إلى ساحة الله سبحانه وتعالى.

پس این فرستنده (مریسل) رسولش را به اذن خداوند گسیل داشته است، لذا چطور ممکن است که خدا بدون این که وی را از قدرت کامل برای انجام این رسالت که ارسال از سوی خدای سبحان نیز محسوب می‌شود، برخوردار گرداند، این اجازه را صادر نماید؟! زیرا اگر چنین نباشد و در این فرآیند نقصی وجود داشته باشد، این نقص به ساحت خدای سبحان و متعال نیز منتبه می‌گردد.

ثم إنّ الهدف من خلق بني آدم هو الوصول إلى هذه النتيجة؛ لأنّها تمثل خلافة الله الحقيقية الكاملة التامة، وقد ذكرها سبحانه في محضر من الملائكة عندما أراد خلق آدم (ع):

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِلُ الدَّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^(۱).

هدف از آفرینش بني آدم، دستیابی به این نتیجه است، زیرا این نتیجه تمثیلی از جانشینی حقیقی و تمام و کمال خداوند می‌باشد؛ خداوند سبحان هنگامی که اراده فرمود آدم (ع) را خلق کند، این قضیه را در حضور ملائکه بیان داشته است:

«و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم. گفتند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد و حال آن که ما به ستایش تو تسییح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: آنچه من می‌دانم شما نمی‌دانید»^(۲).

والخليفة الكامل لابد أن يكون صورة كاملة لمن استخلفه، فلا بد أن يكون هذا الخليفة الكامل هو: (الله في الخلق) أو (أسماء الله الحسنی) أو (وجه الله)، قال تعالى:

﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾^(۳).

خلیفه‌ی کامل باید بازتاب کاملی از کسی باشد که برای جانشینی او آمده است و این خلیفه‌ی کامل الزاماً باید «خدای در خلق» (الله في الخلق) یا «مظہر نام‌های نیکوی خدا» (اسماء الله

۱- البقرة: ۳۰.

۲- بقره: ۳۰

۳- القيامة: ۲۲ - ۲۳

الحسنی) یا «صورت خدا» (وجه الله) باشد. خدای متعال می‌فرماید: «در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان، که سوی پروردگارشان نظر می‌کنند».^۱

وأكيد أن النظر لا يوجه إليه سبحانه وتعالى، بل إنّ وجوه أوليائه الناضرة ناظرة إلى مربيها
محمد ﷺ الذي هو وجه الله سبحانه الذي واجه به خلقه.

تأكد می‌کنم منظور از این نگاه کردن، نگریستن به خود خدای سبحان و متعال نیست بلکه مراد آن است که چهره‌های زیبا و درخشان اولیائی الهی، به مربی‌شان حضرت محمد (ص) که همان «وجه اللهی» است که خداوند سبحان با آن با خلقش رو به رو شد، می‌باشد.

وقال تعالى: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلْلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقَضَى الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾^(۲).

و خدای متعال می‌فرماید: «آیا اینان منتظر هستند که خدا با فرشتگان در زیر سایبانی از ابر نزدشان بیاید و کار یکسره شود؟ حال آن که خدا مرجع همهی کارهاست».^۳.

وتعالى الله عن الإتيان والذهب والحركة، وهي من صفات المخلوق، فالمراد بهذه الآية محمد ﷺ خليفة الله الكامل، الذي يمثل اللاهوت (الله في الخلق)، وبدون أن يمارس الخليفة دور اللاهوت في إرسال المرسلين عملياً لا يكون خليفة الله الكامل حقاً تماماً، بل ولا يتحقق الهدف من الخلق؛ فإنه بممارسة هذا الخليفة لدور اللاهوت يكون صورة كاملة يعرف بها الله سبحانه وتعالى، فيتحقق الهدف من الخلق، وهو المعرفة، أي معرفة اللاهوت والتوحيد الحقيقي: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَنَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ﴾^(۴)، أي إلاً ليعرفون^(۵).

خداوند متعال، منزه است از آمدن و رفتن و حرکت کردن، چرا که اینها همگی از صفات مخلوق است. منظور این آیه، حضرت محمد (ص) خلیفه‌ی کامل الهی و تبلور لاهوت (الله في الخلق) می‌باشد. اگر خلیفه و جانشین، نقش لاهوت را در ارسال فرستاده شده‌ها (مرسلین) ایفا نکند، عملأً

^۱- قیامت: ۲۲ و ۲۳.

^۲- البقرة: ۲۱۰.

^۳- بقره: ۲۱۰.

^۴- الذريات: ۵۶.

^۵- راجع: جواهر الكلام: ج ۲۹ ص ۳۱، الرواشح السماوية: ص ۴۵، عمدة القاري: ج ۹ ص ۲۵، جامع بيان العلم وفضله: ج ۲ ص ۴۴، تفسير الشعبي: ج ۹ ص ۱۲، تفسير ابن كثير: ج ۴ / ص ۲۵۵، تفسير الألوسي: ج ۱۵ ص ۵۰، شرح العقيدة الطحاوية: ص ۵۰.

خلیفه‌ی تمام و کمال خدا نخواهد بود، در نتیجه هدف از آفرینش نیز محقق نخواهد شد؛ ولی با تلاش این خلیفه برای طواف لاهوت، او تصویر کاملی می‌شود که به واسطه‌ی آن، خدای منزه و بلند مرتبه شناخته می‌شود و هدف از آفرینش که همان معرفت است، محقق می‌شود یعنی (همان) شناخت لاهوت و توحید حقیقی: «و جن و انسان را نیافریدم مگر برای عبادتم»^۱ یا «برای این که مرا بشناسند»^۲.

* * *

^۱- ذاریات: ۵۶

^۲- جواهر الكلام: ج ۲۹-ص ۳۱؛ الرواوح السماوية: ص ۴۵؛ عمدة القاري: ج ۹-ص ۲۵؛ جامع بيان العلم وفضله: ج ۲-ص ۴۴؛ تفسیر ثعلبی: ج ۹-ص ۱۲؛ تفسیر ابن کثیر: ج ۴-ص ۲۵۵؛ تفسیر آلوسی: ج ۱۵-ص ۵۰؛ شرح العقيدة الطحاوية: ص ۵۰

النبوة في زمن القائم المهدى (ع)

الذى يُطْهَرُ الْأَرْضُ

نبّوت در زمان مهدی قائم(ع) که

زمین را پاکیزه می‌سازد

مما تقدّم تبيّن أنّ للائمة والمهديين مقام النبوة، وهم رُسلٌ. ولكن الكلام هنا في أصحاب المهدى، أي العدة الأولى ومن يليهم من الأولياء.

با توجه به آنچه گذشت روشن می‌شود که ائمه و مهديين دارای مقام نبّوت‌اند و آنها جزو رسولان محسوب می‌گردند. در اينجا بحث درباره اصحاب حضرت مهدى يعني گروه اوليه و اوليائي که پس از آنها می‌آيند، می‌باشد.

أوصاف أصحاب المهدى (ع) في القرآن:

ویژگی های اصحاب حضرت مهدى (ع) در قرآن:

۱ - ﴿ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً ﴾^(۱).

۱ - «میان آنها و قریه‌هایی که برکت داده بودیم، قریه‌هایی آبادان و بر سر راه پدید آوردیم»^(۲).

ليس المراد في هذه الآية إلا رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله، كما أن المراد من قوله تعالى: ﴿ وَكَأَيْنِ مِنْ قَرِيَّةٍ عَتَّثْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرَسُلِهِ فَحَاسَبَنَاها حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبَنَاها عَذَابًا نُكْرًا ﴾^(۳).

منظور اين آيه صرفاً مردانی است که هیچ تجارت و خريد و فروشی آنها را از ياد خدا بازندارد

۱ - سباء: ۱۸.

۲ - سباء: ۱۸

۳ - الطلاق: ۸

«رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا يَيْئُعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ». همان طور که منظور خداوند در آیه‌ی ذیل می‌باشد: «چه بسا قریه‌ای که از فرمان پروردگارش و پیامبرش سر باز زد، آن گاه ما سخت از او حساب کشیدیم و با عذابی سهمناک عذابش کردیم»^۱.

الناس الذين في القرية، لا الجدران.

منظور، مردمی است که در آن قریه بوده‌اند، نه در و دیوارهای آن.

إذن، فالله يقول جعلنا بينكم أيها المؤمنون وبين القرى المباركةة قرى ظاهرة. بنابراین خداوند می‌فرماید که ای مؤمنین، بین شما و قریه‌های بابرکت، قریه‌هایی آبادان و بر سر راه قرار داده‌ایم:

والقرى المباركةة: هم محمد وآل محمد ﷺ.

– قریه‌های بابرکت عبارت است از محمد و آل محمد (ع).

أَمَا القرى الظاهرة: فهم خاصة أولياء الله الذين يكونون حجة على الناس.

– قریه‌هایی آبادان و بر سر راه نیز اشاره دارد به اولیای خاص الهی که بر مردم حجت می‌باشند.

روی الحر العاملی فی الوسائل: (عن مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ فِي كِتَابِ الْغَيْبَةِ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ صَالِحِ الْهَمَدَانِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ (ع) إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي يُقَرَّعُونِي بِالْحَدِيثِ الَّذِي رُوِيَ عَنْ أَبَائِكَ (ع) أَنَّهُمْ قَالُوا: خُذْ أَمْنًا وَقُوَّامُنَا شَرَارُ خَلْقِ اللَّهِ).

حرّ عاملی در وسائل چنین روایت کرده است: از محمد بن حسن در کتاب غیبت، از محمد بن عبد الله جعفر حمیری، از پدرش، از محمد بن صالح همدانی که گفت: به امام زمان (ع) نوشتم خانواده‌ام را با حدیثی که به پدرانت نسبت می‌دهند می‌آزارند و خوار می‌سازند. آنان نقل می‌کنند که پدرانت گفته‌اند: خدمتگزاران و کارگزاران ما، بدترین مخلوقات خداوند هستند.

^۱ طلاق: ۸

فَكَتَبَ (ع): وَيُحَكِّمُ مَا تَقْرَءُونَ! مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:
 ﴿وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكُنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً﴾
 فَنَحْنُ وَاللَّهُ الْقُرَى الَّتِي بَارَكَ فِيهَا، وَأَنْتُمُ الْقُرَى الظَّاهِرَةُ﴾^(١).

امام در پاسخ نگاشت: «وای بر شما! مگر سخن خدای متعال را نخوانده اید که فرمود:
 «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكُنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً﴾؟!
 به خدا قسم ما آن قریه هایی هستیم که برکت داده شدیم و شما قریه های آشکار»^(٢).

وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ فِي كِتَابِ "إِكْمَالِ الدِّينِ" عَنْ أَبِيهِ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ مِثْلَهُ^(٣). وَرَوَاهُ أَيْضًا بِالْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ الْكُلَيْنِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ (ع) مِثْلُهُ^(٤).

صدقوق در کتاب «اكمال الدين» مانند همین حديث را از پدرش و محمد بن حسن از عبد الله بن جعفر نظری را^(۱) و همچنین با استناد از عبد الله بن جعفر از علی بن محمد کلینی از محمد بن مسلم از حضرت صاحب الزمان (ع) نظری را روایت نموده است^(۲).

وعنْ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الطَّبَرِيِّ فِي كِتَابِ الْإِحْتِجاجِ: عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فِي حِدِيثِ أَنَّهُ قَالَ لِلْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ: (.. فَنَحْنُ الْقُرَى الَّتِي بَارَكَ اللَّهُ فِيهَا، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ (عزوجل) لِمَنْ أَقَرَّ بِفَضْلِنَا حَيْثُ أَمْرَهُمُ اللَّهُ أَنْ يَأْتُونَا، فَقَالَ: ﴿وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكُنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً﴾،
 وَالْقُرَى الظَّاهِرَةُ الرَّسُولُ وَالنَّقْلَةُ عَنَّا إِلَى شِيعَتِنَا، وَفُقَهَاءُ شِيعَتِنَا إِلَى شِيعَتِنَا، وَقَوْلُهُ: ﴿وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ﴾،

١- وسائل الشيعة: ج ٢٧ ص ١٥١، غيبة للطوسي: ص ٣٤٥، بحار الأنوار: ج ٥١ ص ٣٤٣.

٢- وسائل الشيعة: ج ٢٧ - ص ١٥١؛ غيبة طوسي: ص ٣٤٥؛ بحار الانوار: ج ٥١ - ص ٣٤٣

٣- كمال الدين و تمام النعمة: ص ٤٨٣.

٤- المصدر السابق.

٥- كمال الدين و تمام النعمة: ص ٤٨٣

٦- منبع قبل: (كمال الدين و تمام النعمة: ص ٤٨٣ - مترجم)

فَالسَّيْرُ مَثُلُ الْعِلْمِ سِيرُ بِهِ لَيَالِيٍ وَأَيَّامًا، مَثَلٌ لِمَا يَسِيرُ بِهِ مِنَ الْعِلْمِ فِي الْلَّيَالِيِ وَالْأَيَّامِ عَنَّا إِلَيْهِمْ، فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْفَرَائِضِ وَالْحُكَمِ، آمِنِينَ فِيهَا إِذَا أَخَذُوا^(۱) مِنْهُ، آمِنِينَ مِنَ الشَّرِّ وَالضَّالِّ، وَالنُّقْلَةِ إِلَى الْحَرَامِ مِنَ الْحَلَالِ؛ لَأَنَّهُمْ أَخَذُوا الْعِلْمَ مَمَنْ وَجَبَ لَهُمْ أَخْذِهِمْ إِيَاهُ عَنْهُمُ بِالْمَعْرِفَةِ؛ لِأَنَّهُمْ أَهْلُ مِيرَاثِ الْعِلْمِ مِنْ آدَمَ إِلَى حَيْثُ انْتَهُوا، ذُرِّيَّةُ مُصَطْفَاءٍ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، فَلَمْ يَنْتَهِ الْاِصْطِفَاءُ إِلَيْكُمْ، بَلْ إِلَيْنَا انْتَهَى، وَنَحْنُ تِلْكَ الذُّرِّيَّةُ لَا أَنْتَ وَلَا أَشْبَاهُكَ يَا حَسَنُ^(۲).

احمد بن علی بن ابی طبرسی در کتاب احتجاج: از ابی حمزه، از امام باقر (ع) گفت و گویی با حسن بصری را نقل کرده است که حضرت فرمود: «... قریه‌هایی که خداوند در آنها برکت داده است ما هستیم، به دلیل سخن خدواند عزوچل برای کسی که به فضیلت ما اقرار کند. در آنجا که دستور داده است که مردم به سوی ما بیایند، پس فرموده است:

«میان آنها و قریه‌هایی که برکت داده بودیم، قریه‌هایی آبادان و بر سر راه پدید آوردیم».

قریه‌های آشکار، فرستاده‌ها و ناقلين از جانب ما به سوی شیعیان ما، و فقهای شیعیان ما به سوی شیعیان ما می‌باشند. و سخن خدا که فرموده است:

«سیر و سفر را در میان آنها معین کردیم»،

«سیر» تمثیلی است برای علم و دانش، و «سیر شب و روز به آن» مثالی است برای علومی که در آنها شب و روز سیر می‌کنند و از جانب ما به آنها می‌رسد، از حلال و حرام و واجبات و احکام. اینان اگر از محلی که دستور دارند آموزش بیینند، از شک و گمراهی و از حرام به حلال افتادن در امان خواهند بود^۳ زیرا علم را به وسیله‌ی شناخت و معرفت، از آنجا که مأمور به گرفتن شده‌اند، اخذ کرده‌اند؛ چرا که اینان میراث بران علم از آدم تا جایی که خاتمه یابند هستند، ذریه‌ای برگزیده که برخی از برخی دیگرند، این برگزیدگی به شما خاتمه ندارد بلکه سرانجامش ما هستیم و ما آن ذریه هستیم، نه تو و شیهان تو، ای حسن!^۴

وفي الاحتجاج: (عن أبي حمزة الثمالي: قال دخل قاض من قضاة الكوفة على علي بن الحسين (ع)، فقال له: جعلني الله فداك أخبرني عن قول الله (عزوچل):

۱- في بحار الأنوار: من معدنها الذي أمروا أن يأخذوا منه.

۲- الاحتجاج: ج ۲۴، بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۲۳۳، وسائل الشيعة: ج ۲۷ ص ۱۵۳.

۳- در بحار الانوار چنین آمده: از معدن آن که دستور یافته‌اند از آنجا اخذ نمایند.

۴- احتجاج: ج ۲- ص ۶۴؛ بحار الانوار: ج ۲۴- ص ۲۳۳؛ وسائل الشيعة: ج ۲۷- ص ۱۵۳

﴿وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَىً ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيٍّ وَآيَامًاً آمِنِينَ﴾.

در احتجاج آمده است: «ابو حمزه ثمالي می گوید: یکی از قضایات اهل کوفه بر حضرت سجاد (ع) وارد شد و گفت: خدا مرا فدایت گرداند! مرا از حقیقت این سخن خدا آگاه فرماید».

«وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَىً ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيٍّ وَآيَامًاً آمِنِينَ».

قال له: ما يقول الناس فيها قبلكم بالعراق؟

حضرت فرمود: «اطرافیان شما در عراق چه می گویند؟؟

قال: يقولون إنها مكة.

گفت: می گویند مراد، مکه است.

فقال: وهل رأيت السرق في موضع أكثر منه بمكة؟

حضرت فرمود: «مگر در جایی بیشتر از مکه سرقت دیده ای؟؟

قال: فما هو؟

گفت: پس مراد آیه چیست؟

قال: إنما عنى الرجال.

حضرت فرمود: «منظور، فقط مردان (انسانها) است».

قال: وأين ذلك في كتاب الله؟

گفت: این در کجا قرآن آمده است؟

قال: أَ وَمَا تَسْمَعُ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَكَأَيْنِ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَّبَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرَسُولِهِ﴾^(۱)، وَقَالَ: ﴿وَتَلَكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَا هُمْ﴾^(۲)، وَقَالَ: ﴿وَاسْأَلِ الْقَرِيَّةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا﴾^(۳)? فَلِيَسْأَلَ القرية أو الرجال أو العuir، قال: وتلا (ع) آيات في هذا المعنى.

فَرمُود: «آیا این سخن خدا را نشیده‌ای که: «وَ كَأَيْنِ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَّبَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرَسُولِهِ»^(۴) و همچنین فرمود: «وَ آن قریه‌ها را چون کافر شدند به هلاکت رسانیدیم»^(۵) و همچنین: «وَ از شهری که در آن بوده‌ایم و از کاروانی که همراهش آمده‌ایم پرس؟»^(۶)، آیا از قریه و آبادی سوال می‌کنند یا از مردان و قافله؟ راوی می‌گوید: آن حضرت در این معنا آیات دیگری را تلاوت نمود.

قال: جعلت فداك فمن هم؟

سائل پرسید: قربانت گردم! پس اینان چه کسانی هستند؟

قال (ع): نحن هم، و قوله: ﴿سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيٍ وَأَيَامًاً آمِنِين﴾، قال: آمنین من الزیغ^(۷).

فرمود: «آنان، ما هستیم. و در این سخن خدا که می‌فرماید: «سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيٍ وَأَيَامًاً آمِنِين»، مراد، اینمی از انحراف و کجروی است»^(۸).

وأصحاب القائم المهدی (ع) هم خیر مصدق للقری الظاهره.

اصحاب مهدی قائم (ع) بهترین مصدقی این قریه‌های آشکارند.

قال أمير المؤمنین (ع) فيهم: (أَلَا بَأْيٍ وَأَمِي هُمْ مِنْ عَدَّةِ أَسْمَاؤهُمْ فِي السَّمَاءِ مَعْرُوفُهُمْ، وَفِي الأَرْضِ مَجْهُولُهُمْ)^(۹).

۱- الطلاق: ۸.

۲- الكهف: ۵۹.

۳- يوسف: ۸۲.

^۴- طلاق: ۸

^۵- كهف: ۵۹

^۶- يوسف: ۸۲

۷- الاحتجاج: ج ۲ ص ۴۱، عن مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۷۳، بحار الانوار: ج ۱۰ ص ۱۴۵.

^۸- احتجاج: ج ۲- ص ۴؛ عن مناقب آل أبي طالب: ج ۳- ص ۲۷۳؛ بحار الانوار: ج ۱۰- ص ۱۴۵

۹- نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج ۲ ص ۱۲۶، بحار الانوار: ج ۳ ص ۲۱۲، معجم أحاديث الإمام المهدی (ع): ج ۳ ص ۱۳.

امیرالمؤمنین (ع) درباره‌ی اینان فرموده: «آگاه باشید! آنان که پدر و مادرم فدایشان باد، از کسانی هستند که در آسمان‌ها معروف و در زمین گمنام‌اند».^۱

وفي ينابيع المودة لذوي القربى / القندوزى، قال: (وأشار - يعني أمير المؤمنين علي (ع) - إلى أصحاب المهدى (رضي الله عنهم)). بقوله: ألا بأبي وأمي هم من عدّة، أسماؤهم في السماء معروفة، وفي الأرض مجهولة).^(۲).

قندوزی در «ینابیع المودة لذوی القربی» گفته است: و - امیرالمؤمنین علی (ع) - با این گفتار خود به اصحاب مهدی (که خداوند از آنها راضی باشد) اشاره کرده است: «آگاه باشید! آنان که پدر و مادرم فدایشان باد، از کسانی هستند که در آسمان‌ها معروف و در زمین گمنام‌اند».^۳.

وقال (ع): (فيما ابن خيرة الإمام متى تنتظر البشير بنصر قریب من رب رحيم. ألا فويل للمتكبرين عند حصاد الحاصدين. وقتل الفاسقين عصاة ذي العرش العظيم. فبأبي وأمي من عدّة قليلة أسماؤهم في السماء معروفة، وفي الأرض مجهولة قد دان حينئذ ظهورهم).^(۴)

و نیز فرمود: «پس ای فرزند بهترین کنیزان! تا چه زمان منتظر بشارت پیروزی نزدیک از جانب خدای رحیم می‌مانی؟ وای بر متکبرین به هنگام دروی آنها به دست دروکنندگان و کشن فاسقین معاند پروردگار صاحب عرش باعظمت. پدر و مادرم فدایشان باد! عده‌ای اندک شمارند که در آسمان معروف و در زمین گمنام‌اند و آن گاه، زمان ظهورشان نزدیک می‌شود».^۵.

وفي ينابيع المودة: (نقل عن أمير المؤمنين علي (ع)): ... فيما ابن خيرة الإمام متى تنتظر أبشر بنصر قریب من رب رحيم، فبأبي وأمي من عدّة قليلة، أسماؤهم في الأرض مجهولة، قد دان حينئذ ظهورهم).^(۶)

در ینابیع المودة آمده است: از امیرالمؤمنین علی (ع) نقل شده که فرمود: «... پس ای فرزند بهترین کنیزان! تا چه زمان منتظر بشارت پیروزی نزدیک از جانب خدای رحیم می‌مانی؟ پدر و

^۱- نهج البلاغه با شرح محمد عبد: ج ۲- ص ۱۲۶؛ بحار الانوار: ج ۳- ص ۲۱۲؛ معجم احادیث امام مهدی (ع): ج ۳- ص ۱۳

^۲- ینابیع المودة: ج ۳ ص ۲۷۲.

^۳- ینابیع المودة: ج ۳- ص ۲۷۲

^۴- نهج السعادة: ج ۳ ص ۴۵۰، موسوعة أحاديث أهل البيت ﷺ: ج ۸ ص ۲۰۹.

^۵- نهج السعادة: ج ۳- ص ۴۵۰؛ موسوعة احادیث اهل بیت (ع): ج ۸- ص ۲۰۹

^۶- ینابیع المودة لذوی القربی: ج ۳ ص ۴۳۴

مادرم فدایشان باد! عده‌ای اندک‌شمارند که در زمین گمنام‌اند و آن گاه زمان ظهورشان نزدیک می‌شود^۱.

وقال رسول الله ﷺ: (اللهم لقني إخوانی مرتین.
رسول خدا (ص) دو بار فرمود: «خداوندا! مرا به ملاقات برادرانم نائل گردان».

فقال من حوله من أصحابه: أما نحن إخوانك يا رسول الله؟
اصحاب که در کنار ایشان بودند پرسیدند: یا رسول الله! آیا ما برادران شما نیستیم؟!

فقال: لا، إِنَّكُمْ أَصْحَابِي، وَأَخْوَانِي قومٌ في آخر الزَّمَانِ، آمَنُوا وَلَمْ يَرُونِي، لَقَدْ عَرَفْنِيهِمُ اللَّهُ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ، مَنْ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَهُمْ مِنْ أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَأَرْحَامِ أَمْهَاتِهِمْ. لَأَحْدِهِمْ أَشَدَّ بَقِيَةً عَلَى دِينِهِ مِنْ خَرْطِ الْقَتَادِ^(۲) فِي الْلَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ، أَوْ كَالْقَابِضِ عَلَى جَمْرِ الغَصَا^(۳). أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الدُّجَى يَنْجِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ فَتْنَةٍ غَبْرَاءٍ مَظْلُمَةٍ^(۴).

حضرت فرمود: «خیر، شما اصحاب من هستید. برادران من گروهی در آخرالزمان‌اند که بدون این که مرا دیده باشند به من ایمان می‌آورند. خدا اسم خودشان و پدرانشان را به من معرفی کرده است پیش از آن که آنها را از اصلاح‌پدران و ارحام مادرانشان بیرون آورد. هر یک از ایشان بیش از (کسی که بر زجر) پوست کندن درخت خار^۵ با دست خالی در شب تاریک یا نگهداری آتش سوزان چوب درخت تاغ^۶ در کف دست (صبر می‌کند) در دین‌داری خود استقامت می‌ورزد. به راستی که آنها آنها چراغ‌های هدایت‌اند و خدا ایشان را از هر فتنه‌ی سخت تیره و تاریک نجات می‌بخشد»^۷.

^۱- ينابع المودة لذوي القربي: ج ۳- ص ۴۳۴

^۲- أَي الشوك. (منه (ع)).

^۳- الغضا: هو شجر عظيم، وجمته تبقى زماناً طويلاً لا تنطفئ.

^۴- بصائر الدرجات: ص ۱۰۴، بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۱۲۳، مکیال المکارم: ج ۱ ص ۳۴۶

^۵- «خرط القتاد» یا «خرط الشوك»: پوست کندن درخت خار.

^۶- اصل عبارت: «كالقابض على جمر الغضا» (متجم). الغضا: درخت تنومندی است که آتش آن دیرزمانی بماند و خاموش نگردد.

^۷- بصائر الدرجات: ص ۱۰۴؛ بحار الانوار: ج ۱- ص ۳۴۶؛ مکیال المکارم: ج ۱- ص ۵۲- ص ۱۲۳

فعلي (ع) يفديهم بأبيه الوصي (أبي طالب)، وأمه الطاهرة الزكية (فاطمة بنت أسد) التي تربى رسول الله محمد ﷺ في حجرها، ورسول الله ﷺ يقول عنهم: إنهم إخواني، ويفضّلهم على أصحابه المنتجبين الكرام، الذين سقوا هذا الدين بدمائهم.

حضرت علي (ع) پدرش (أبي طالب) که خود یکی از اووصیا بوده و مادر طاهره‌ی زکیه‌اش (فاطمه بنت اسد) که رسول خدا (ص) در آغوش او تربیت یافته بود را فدای این عده می‌کند. رسول خدا (ص) نیز در مورد آنها عبارت «آنها برادران من هستند» را به کار برده است و ایشان را بر یاران برگزیده شده‌ی (منتجبین) گرانقدرش که دین را با خون خود آییاری کردند، ترجیح می‌دهد.

ولكن المراد هنا في هذه الآية: هم العدة الأولى، أي الثلاثمائة وثلاثة عشر، وهم يتلقّون وحيًّا من ملکوت الله سبحانه وتعالى بالرؤيا الصادقة، ويعلمون بشيء من الغيب بإذن الله، ولبعضهم مقام النبوة، وكلُّ منهم بحسب مقامه وعلوّ شأنه عند الله سبحانه، وبعضهم رُسل من الأنبياء المرسلين السابقين ﷺ، ولكنهم جمِيعاً يجتمعون على أمر واحد؛ لأنَّ الله واحد، واجتمعوا عليهم خير دليل على صدقهم، وعلى صدق من اجتمعوا عليهم.

در اینجا مراد آیه همان گروه اول یعنی سیصد و سیزده نفر است؛ آنها کسانی هستند که از طریق رؤیای صادقه، از ملکوت الهی وحی دریافت می‌کنند و به اذن خدا چیزهایی از اخبار غیبی را مطلع می‌شوند. برخی از آنها دارای مقام نبوت‌اند؛ همه‌ی آنها بر حسب مقام و علوّ شأنی که نزد خدای سبحان دارند (از رتبه و جایگاهی خاص برخوردار می‌باشند)؛ برخی از آنها فرستادگان پیامبران پیشین (ع) هستند ولی همگی شان بر یک امر گرد می‌آیند زیرا خداوند، یگانه است و اجتماع آنها، بهترین دلیل بر صداقت‌شان و بر صداقت کسی است که گردش جمع شده‌اند.

أَمَا مَنْ يَدْعُ هَذَا الْأَمْرَ وَلَا يَكُونُ مَعْهُمْ، فَهُوَ كَاذِبٌ وَعَدُوُ اللَّهِ (من ليس معي فعليّ)، (ومن لا يجمع لي يجمع للشيطان).

اما کسی که مدعی این امر شود ولی با این افراد نباشد، دروغ‌گو و دشمن خدا است. کسی که با من نباشد، عليه من است (من ليس معي فعليّ) و کسی که برای من جمع نشود، گرد شیطان می‌رود (من لا يجمع لي يجمع للشيطان)!

هؤلاء القرى الظاهرة؛ هم رُسل من الله؛ لأنهم عرفوا الحق من الله، ويُوحى لهم الله بالرؤيا الصادقة، فهم مع القائم المهدى (ع) الذي يُطهر الأرض، وهم يجمعون الناس للقائم المهدى (ع)

الذی یُطہر الارض، فهم حجۃ علی الناس، ولیس فیهم عاشر، بل یجتازون العقبة ویتبعون حجۃ اللہ علیہم، ویجتمعون لہ انصار اللہ سبحانہ.

این‌ها، قریه‌های ظاهری و آشکار، فرستادگانی از جانب خدا هستند زیرا اینان حق را به وسیله‌ی خدا شناخته‌اند و خدا با رویای صادقه به آنها وحی می‌کند. اینها همراه با حضرت مهدی قائم (ع) که زمین را پاک می‌سازد، هستند؛ و اینها مردم را برای حضرت مهدی قائم (ع) که زمین را پاک می‌سازد گرد می‌آورند. آن‌ها حجت بر مردم هستند و در میان این عده فرد گنھکاری وجود ندارد، بلکه اینها از گردنہ (به سلامت) عبور می‌کنند و از حجت الهی که بر آنها قائم است، پیروی می‌نمایند و برای او انصار و پیروان خدا را گرد می‌آورند.

۲- ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ❀ إِنَّ فِي هَذَا لَبَلاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ﴾^(۱).

۲- «و ما در زبور پس از تورات نوشته‌یم که زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند بود. در این کتاب تبلیغی است برای مردم خدا پرست»^(۲).

هذه الآية نزلت في المهدي وأصحاب المهدي (ع)، والأئمة أكدوا ذلك. وأوصافهم فيها هي:
این آیه در خصوص حضرت مهدی و اصحاب آن حضرت نازل شده است و ائمه (ع) بر این معنا تأکید نموده‌اند. اوصاف ایشان در آیه به این صورت ذکر شده است:

أ / يرثون الأرض.

الف: زمین را به ارث می‌برند.

ب / عباد صالحون.

ب: بندگانی صالح اند.

ج / قوم عابدون.

۱- الأنبياء: ۱۰۵ - ۱۰۶.

۲- الأنبياء: ۱۰۵ و ۱۰۶

ج: گروهی خدا پرست‌اند.

و قبل از نبدأ في التفصيل يجب ملاحظة أنّ الذي وصفهم بهذه الأوصاف ليس إنسان، بل هو الله سبحانه وتعالى الذي خلقهم و يعلم نقاط بواطنهم وقدسيّة أرواحهم.

قبل از آن که وارد شرح و بسط این معنا شویم، ذکر نکته‌ای ضروری است: کسی که این عده را به چنین ویژگی‌هایی متصف کرده است، یک انسان نیست بلکه خدای سبحان و تعالی است که آنها را آفریده و از پاکی ضمیر و قدسی بودن ارواح‌شان باخبر است.

أ) هم يرثون الأرض:

الف) أنها زمين را به ارث می‌برند:

ما نعرفه أنّ الذي يرث الأرض هو الوصي في كل زمان، فورثة الأرض هم الأنبياء المرسلون ﷺ، وكل واحد منهم يوصي للذي بعده، بأمر الله سبحانه وتعالى.

می‌دانیم کسی که زمین را به ارث می‌برد، وصی هر زمان است. بنابراین وارثین زمین، انبیای مُرسَلُ الْهَى (ع) هستند و هر یک از آنها به امر خداوند سبحان و متعال به فرد بعد از خود وصیت می‌کند.

وفي هذه الآية نجد أنّ الأرض لا يرثها واحد، بل جماعة هم أصحاب القائم المهدى (ع)، كما أنّ هؤلاء الورثة ليسوا أوصياء.

در این آیه می‌بینم که زمین را یک نفر به ارث نمی‌برد بلکه این کار توسط گروهی که همان اصحاب مهدی قائم (ع) هستند صورت می‌گیرد؛ کسانی که جزو اوصیا محسوب نمی‌شوند.

فالمراد بهذه الوراثة؛ هو أنهم حجّة الوارث الحقيقى للأرض، وهو الوصي المهدى (ع) على الناس، فوراثتهم باعتبار أنهم حجّة الله، وخلفاء خليفة الله على هذه الأرض، كما أنّ وراثته (ع) للأرض باعتبار إنّه حجّة الله وخليفة الله.

در اینجا منظور از وراثت، آن است که این افراد حجت وارث حقیقی زمین‌اند و او حضرت مهدی (ع) که خود از اوصیا است، می‌باشد. دلیل میراث بری آنها به این اعتبار است که آنها حجت‌های حجت‌الله و خلفای خلیفه‌ی خدا بر این زمین می‌باشند؛ همان طور که وراثت حضرت مهدی (ع)

بر زمین نیز به اعتبار این است که او حجت خدا (حجۃ اللہ) و خلیفه‌ی خدا (خلیفۃ اللہ) می‌باشد.

أَمّا سبب هذه الحالة المستجدة في قانون الوراثة؛ فهو أَنَّ الأنبياء المرسلين السابقين (ع) وإن كانوا حجج الله وخلفاء الله وورثة الأرض في زمانهم، ولكنهم لم يمكنوا من ممارسة صلاحياتهم المخولة لهم من الله، كونهم ورثة الأرض.

اما سبب و علت این وضعیت، وجود داشتن آن در قانون وراثت است؛ پیامبران سابق (ع) اگر چه در زمان خود حجت الله، خلیفت الله و وارثان زمین بودند ولی نتوانستند با بهره‌گیری از شایستگی‌ها و قابلیت‌هایی که از سوی خدا به ایشان اعطا شده بود، وارثان (واقعی) زمین گردند.

وهؤلاء الأولياء أصحاب المهدی (ع) هم رُسل من أولئك الأنبياء المرسلين ﷺ، فوراثتهم لهذه الأرض وتمكينهم من ممارسة صلاحيات الوراثة هي بعينها وراثة وتمكين الأنبياء المرسلين ﷺ الذين أرسلوا هؤلاء الأولياء الصالحين أصحاب المهدی (ع)، وبهذا تنطبق هذه الآية:

﴿وَلَقَدْ سَبَقْتُ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ❀ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمُنْصُرُونَ ❀ وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾^(۱).

این اولیا، انصار مهدی (ع)، رسولان و فرستاده‌های آن انبیا و مرسلین می‌باشند و ارث بردن زمین توسط آنها و توانا کردن آنها با تلاش برای کسب صلاحیت ارث بردن درست مثل ارث بردن و توانا شدن آن انبیا و مرسلینی می‌باشد که این اولیای صالح انصار مهدی (ع) را ارسال کرده‌اند، تا مصدق این آیه باشند:

«ما درباره‌ی بندگانمان که به رسالت می‌فرستیم، از پیش تصمیم گرفته‌ایم * که هر آینه آنان خود پیروزند * و لشکر ما خود غالبند»^(۲)؛

لأنَّ وراثة وتمكين ونصر أصحاب المهدی (ع) هو وراثة وتمكين ونصر من أرسلهم، وهو الأنبياء المرسلون السابقون (ع).

زیرا وراثت و تمکین (فرمانروایی) و پیروزی اصحاب حضرت مهدی (ع) همان وراثت و تمکین (فرمانروایی) و پیروزی کسانی است که آنها را ارسال نموده‌اند، یعنی انبیای مُرسَل پیشین (ع).

۱- الصافات: ۱۷۱ - ۱۷۳.

۲- صافات: ۱۷۳ تا ۱۷۱

أَمَا تطبيق شرائع الأنبياء المرسلين السابقين ﷺ في الأرض والذي به يكتمل نصرهم ﷺ، فالذي يتکفله هو المهدى (ع)، وكما قال تعالى:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾^(١).

و اما پیاده‌سازی شرایع انبیای مُرسَل سابق (ع) بر زمین که در واقع کامل‌سازی پیروزی آنها است، به دست حضرت مهدی (ع) صورت می‌پذیرد؛ همان طور که خدای متعال فرموده:

«برای شما آیینی مقرر کرد، همان گونه که به نوح وصیت کرده بود، و از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم و به ابراهیم و موسی و عیسی وصیت کرده‌ایم که دین را بر پای نگه دارید و در آن فرقه فرقه نشوید. تحمل آنچه به آن دعوت می‌کنید بر مشرکان دشوار است. خداوند هر که را بخواهد برای رسالت خود برمی‌گزیند و هر که را بدو بازگردد به خود راه می‌نماید»^(۲).

وعن حماد بْن عُثْمَانَ، قَالَ: (قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): إِنَّ الْأَحَادِيثَ تَخْتَلِفُ عَنْكُمْ ؟)
حمداد بن عثمان می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: (چرا) احادیث گوناگونی (به ظاهر متناقض) از شما نقل می‌شود؟

قالَ فَقَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَّلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ وَأَدْنَى مَا لِلْإِلَامِ أَنْ يُفْتَنَ عَلَى سَبْعَةِ وُجُوهٍ، ثُمَّ قَالَ: (هذا عطاونا فامنُوا أو أمسِكْ بغيرِ حسابٍ)^(٣) .

حضرت فرمود: «قرآن بر هفت حرف نازل شده و کمترین حقی که امام دارد این است که بر هفت وجه فتوا دهد. سپس (این آیه را قرائت) فرمود: «این عطای بی‌حساب ماست، خواهی آن را ببخش و خواهی نگه دار»^(٤) .

١- الشوری: ١٣.

٢- شوری: ١٣

٣- ص: ٣٩.

٤- الخصال: ص ٣٥٨، تفسیر العیاشی: ج ١ ص ١٢، بحار الانوار: ج ٨٩ ص ٤٩، مستدرک الوسائل: ج ١٧ ص ٣٠٥.

٥- ص: ٣٩

٦- الخصال: ص ٣٥٨؛ تفسیر عیاشی: ج ١- ص ١٢؛ بحار الانوار: ج ٨٩- ص ٤٩؛ مستدرک الوسائل: ج ١٧- ص ٣٠٥

ب) عباد صالحون:

ب) بندگانی شایسته‌اند:

قد تبیین آنّ المراد بالعباد الصالحین؛ هم الأنبياء المرسلون السابقون ﷺ كما تبیین آنّ أصحاب المهدی (ع) أيضاً ينطبق عليهم هذا الوصف والمدح العظيم من الله سبحانه وتعالى؛ لأنهم رُسل من أولئک العباد الصالحین، ومثلوهم ومثلوا وراثتهم لهذه الأرض خير تمثيل.

مشخص شد که منظور از بندگان شایسته، پیامبران فرستاده شده‌ی پیشین (ع) هستند و همچنین روشن شد که این توصیف و مدح عظیم خدای سبحان و متعال، بر اصحاب حضرت مهدی (ع) نیز منطبق می‌باشد؛ زیرا آنها فرستادگانی از جانب آن بندگان شایسته‌اند که ایشان، نمایندگان آنها و نشان دهنده‌ی ارث بری زمین توسط آنها که بهترین توصیف‌ها است، می‌باشند.

ج) قوم عابدون:

ج) گروهی خدا پرست‌اند:

هؤلاء القوم هم أصحاب المهدی (ع)، وينبغي أن نتوقف عند المراد بقوله تعالى:

﴿لِقَوْمٍ عَابِدِينَ﴾، ويفسره قوله تعالى: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْأَنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ﴾^(۱).

این گروه، اصحاب حضرت مهدی (ع) هستند و شایسته است که درباره‌ی منظور سخن خدای متعال که می‌فرماید

«لِقَوْمٍ عَابِدِينَ» قدری درنگ کنیم که تفسیر آن در این آیه آمده است: «جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام»^(۲).

أي يعرفون، كما هو واضح في هذه الآية، فالمراد من العابدين في الآية السابقة هو العارفون، والمعروفة تناسب البلاع، فالذى يعنيه البلاع هو الذى يعرفه:

۱- الذاريات: ۵۶.

۲- ذاريات: ۵۶

﴿إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ﴾^(١).

«ليعبدون» يعني «ليرفون» (تا بشناسند) همان طور که از ظاهر آیه برمی‌آید؛ بنابراین منظور از «عابدین» در آیه‌ی قبلی، همان «عارفان» است؛ و «شناخت و معرفت» با «ابلاغ» (رساندن پیام) تناسب دارد، زیرا کسی می‌تواند ابلاغ رسالت کند که نسبت به آن شناخت داشته باشد:

«و در این کتاب تبلیغی است برای مردم خداپرست»^(۲).

وإن كان يوجد أوصاف كثيرة لأصحاب القائم (ع) في القرآن، ولكنني أكتفي بهذا القدر القليل لبيان ارتباطهم بالنبوة والرسالة، وبالأئبياء السابقين ﷺ.

اگر چه در قرآن اوصاف زیادی برای اصحاب حضرت قائم (ع) ذکر شده است ولی من به همین مقدار اندک برای بیان ارتباطشان با نبوت، رسالت و انبیای سابق (ع) بسنده می‌کنم.

ولأنَّ الْكَلَامَ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ يَبْحَثُ عَنِ الْحَقِيقَةِ وَلَيْسَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ فَقَطَ أَضْرَبَ هَذَا الْمَثَلُ مِنَ الْكِتَابِ الْمَقْدِسِ^(۳) لبيان ارتباط أصحاب المهدی (ع) بكل مستوياتهم بالأئبياء جمیعاً ﷺ، فمعروف أنَّ عدد الأئبياء السابقین ﷺ هو (١٢٤) ألف نبی او أكثر، وهذا العدد يکاد يكون الأکثر تداولًا بين الناس عالمهم وجاهلهم.

از آنجا که این کلام برای هر انسان طالب حق بیان شده است و نه فقط برای مسلمانان، برای بیان ارتباط تنگاتنگ اصحاب حضرت مهدی (ع) با تمام انبیا (ع)، مثالی (یا شاهدی) از کتاب مقدس^(۴) می‌آورم. معروف است که تعداد انبیای گذشته (ع) ۱۲۴ هزار نفر یا بیشتر بوده است. این عدد و رقم بین مردم عالم و جاہل بسیار متداول است.

وأيضاً في العهد الجديد (الإنجيل) يذكر أنَّ ابن الإمام المهدی (ع) يجمع أنصار أبيه (١٤٤) ألف، وهم مختومون على جباههم، ويقفون على جبل صهيون، وهو رمز إلى فتح الأرض المقدسة

١- الأنبياء: ١٠٦.

٢- انبیا: ١٠٦

٣- العهد الجديد، الإنجيل، (منه (ع)).

٤- عهد جديد: انجلیل (از او (ع)).

التي وعد بها المهدى (ع)؛ (ثم نظرت فإذا خروف واقف على جبل صهيون ومعه مائة وأربعة وأربعون ألفاً لهم اسم أبيه مكتوباً على جباههم ...)^(۱).

در عهد جدید (انجیل) آمده است که پسر امام مهدی (ع) انصار پدرش را که ۱۴۴ هزار نفر هستند گرد هم جمع می‌کند. کسانی که بر پیشانی شان مهری زده شده است، بر بالای کوه صهیون می‌ایستند. این، سمبول فتح سرزمین مقدس است که به حضرت مهدی (ع) وعده داده شده است: «و بعد دیدم قوچی بر کوه صهیون ایستاده و با او صد و چهل و چهار هزار نفر ایستاده‌اند، و اسم پدرش بر پیشانی آنها نوشته شده است»^(۲).

* * *

۱- رؤيا يوحنا: الإصلاح الرابع عشر.

۲- رؤيا يوحنا: اصلاح چهارده

ملحمة القيام المقدس

حماسه‌ی قیام مقدس

بین الشیطان و جنده من الإنس والجن، وبين الله و جنده من الإنس والملائکة والجن.
بین «شیطان و ارتش جن و انس او» با «خدا و ارتش او از انسان و فرشتگان و جنیان».

و جند إبليس (لعنهم الله) من الطواغيت، فلابد من وجود فرعون و نمرود وكل طاغوت،
فوجود أشباههم هو وجودهم، كما أنّ وجود شبيه إبليس بين الإنس هو وجوده بين الإنس.
و وجود الرُّسل من الأنبياء المسلمين السابقين هو وجود الأنبياء ﷺ في هذه المعركة المقدّسة،
وكذا وجود صورة الله ووجه الله وأسماء الله الحسنى، و الخليفة الله، وهو حجّة الله على خلقه
في زمن الظهور والقيام المهدوي المقدس هو وجود الله سبحانه وتعالى في المعركة، يقاتل مع
جنده؛ لذا ورد في التوراة: (ولكن يعطيكم السيد نفسه آية. ها العذراء تحبل وتلد ابنا وتدعوه
اسمه عمانوئيل)^(۱)، و معناها (الله معنا).

طاغوت‌ها که لعنت خدا بر ایشان باد، ارتش ابليس اند و بر این اساس وجود فرعون و نمرود و هر
طاغوت دیگری، الزامی، وجود شبيه‌های آنها، هم‌سنگ وجود خود ایشان تلقی می‌شود؛
همان طور که موجود بودن شبيه ابليس بین آدمیان، در واقع همان حضور ابليس بین بنی آدم به
شمار می‌رود. همچنین وجود فرستادگانی از جانب انبیای ارسال شده‌ی پیشین، برابر است با حضور
یافتن خود این انبیا (ع) در این نبرد مقدس. علاوه بر این وجود صورة الله، وجه الله، اسماء الله
الحسنى، الخليفة الله و «حجت الله بر خلقش» در زمان ظهور و قیام مقدس حضرت مهدی (ع)،
همان وجود و حضور خدای سبحان و متعال در معرکه است که به همراه ارتش خود می‌جنگد. به
همین دلیل در تورات آمده است: «ولیٰ پیشوا خودش نشانه‌ای به شما می‌دهد. این بانوی عذرا،
آبستن شده و فرزندی به دنیا می‌آورد که او را عمانوئیل^۲ نام می‌نهد.»

وورد قريب من هذا النص وتفسيره (الله معنا) في إنجيل متى الإصلاح الأول.

۱- التوراة: سفر اشعيا / الإصلاح السادس.

۲- تورات: سفر اشعيا- اصلاح هفتم

و نزدیک به همین نص در إنجیل متی باب اول آمده که تفسیرش (الله با ماست) می‌باشد.

وفي دعاء السمات: (... وأَسْأَلُكَ اللَّهَمَ، وَبِطَلَعِتِكَ فِي سَاعِيرٍ "أَيْ إِنَّ عِيسَى مِثْلُ طَلْعَةِ اللَّهِ، وَظَهُورُكَ فِي جَبَلٍ فَارَانٍ "أَيْ إِنَّ مُحَمَّداً مِثْلُ ظَهُورِ اللَّهِ "...).^(۱)

و در دعای سمات آمده: «... وَأَسْأَلُكَ اللَّهَمَ ... وَبِطَلَعِتِكَ فِي سَاعِيرٍ يعني: طلوع الهی به صورت حضرت عیسی (ع) متمثلاً شده است» و ظُهُورِكَ فِي جَبَلٍ فَارَانٍ يعني: ظهور الهی به صورت حضرت (ص) محمد متمثلاً گشته است».^(۲)

والمعركة هي معركة هداية بالنسبة للمهدي (ع)، وليست معركة قتل وسفك دماء، فإبليس (لعنه الله) يريد أن يأخذ أكبر عدد ممكن معه ليدخلهم إلى جهنم، ويتحقق وعده بغوايتهم، أما المهدي (ع) فيريد أن يأخذ أكبر عدد ممكن معه إلى الجنة بهدايتهم إلى الحق والتوحيد الخالص له سبحانه وتعالى.

این نبرد در واقع جنگی برای هدایت، توسط مهدی (ع) است و هدف از آن آدم‌کشی و خون‌ریزی نیست. ابليس (العن特 خدا بر او باد) می‌خواهد تا آنجا که می‌تواند افراد بیشتری را با خود به جهنم وارد کند و عده‌ی گمراه ساختن آنها را تحقق بخشد، ولی حضرت مهدی (ع) می‌خواهد تا آنجا که ممکن است تعداد بیشتری را به حق و توحید خالص به درگاه خداوند سبحان هدایت و با خود به بهشت وارد کند.

ولذا، فالمعركة ابتداءً هي معركة عقائدية كلامية، فالمهدي (ع) هو علي (ع) وهو الحسين (ع)، وعلي (ع) لم يبدأ ملحمة قيامه العسكري المقدس التي انطلقت من معركة الجمل حتى أرسل شاباً يحمل القرآن للقوم الذين جيشوا الجيوش عليه لقتله، فكان ردّ جند الشيطان هو قتل الشاب وتمزيق القرآن، وكذا الحسين (ع) لم يبدأ ملحمة قيامه العسكري المقدس حتى كَلَمَ القوم هو وأصحابه ونصحهم، ولكنهم ردّوا عليه وعلى أصحابه بالنبال. فقال لأصحابه: " قوموا رحمكم الله، فهذه رُسل القوم إليكم " ^(۳)، فعلي والحسين (ع)

۱- مصباح المتهجد: ص ۴۱۶، جمال الأسبوع: ص ۳۲۱، مصباح الكفعمي: ص ۴۲۴، بحار الأنوار: ج ۸۷ ص ۹۷.

۲- مصباح المجتهد: ص ۴۱۶؛ جمال الأسبوع: ص ۳۲۱؛ مصباح الكفعمي: ص ۴۲۴؛ بحار الأنوار: ج ۸۷- ص ۹۷

۳- مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۵۰، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۲، العوالم، الإمام الحسين (ع): ج ۲۵۵، كتاب الفتوح: ج ۵ ص ۱۰۱، أعيان الشيعة: ج ۱ ص ۶۰۳.

بالكلام وإلقاء الحجّة لهداية الناس، ولكن جند الشيطان - ولعجزهم - لا يجدون إلاً الحراب يرددون بها على حكمة علي (ع) والحسين (ع).

پس این معرکه در ابتدا، یک جنگ عقدیتی و کلامی است. حضرت مهدی (ع) همان (تمثیل) امام علی (ع) و امام حسین (ع) است. حضرت علی (ع)، حماسه‌ی قیام مقدس خود که سرآغاز آن جنگ جمل بود را پس از آن آغاز کرد که ابتدا جوانی را که قرآن همراه داشت به سمت دشمن که برای نبرد با حضرت لشکریانی فراهم آورده بودند، گسیل داشت ولی پاسخ ارتش شیطان چنین بود که جوان را کشتند و قرآن را پاره کردند. امام حسین (ع) نیز قیام مقدس خویش را پس از آن شروع کرد که خود و اصحابش با قوم (دشمن) سخن گفتند و آنها را نصیحت نمودند ولی پاسخ آنها پرتاب تیر بر او و اصحابش بود. امام به یارانش فرمود: «برخیزید؛ خداوند شما را رحمت کند! این تیرها، رسولان قوم به سوی شما هستند»^۱. علی و حسین (عليهمما السلام) در ابتدا، سخن گفتند و برای هدایت مردم به ارایه‌ی دلیل و برهان پرداختند، ولی ارتش شیطان به دلیل عجز و ناتوانی خویش چاره‌ای جز نبرد نداشت، تا سخنان حکیمانه‌ی علی و حسین (عليهمما السلام) را با این شیوه پاسخ گوید.

وكذا المهدى (ع) ابن علی (ع) وابن الحسین (ع) يبدأ بالكلام والمناظرة العقائدية ليهدى القوم، ولكنهم لا يجدون لعجزهم عن الرد على الكلمة الحكيمه والحجّة البالغة إلاً الحراب يرددون بها، عندها لا يجد المهدى (ع) إلاً قول علی (ع): (نقاتلهم على هذا الدم الذي سفكوه)، ولا يجد إلاً قول الحسین (ع): (قوموا يرحمكم الله فهذه رسل القوم إليكم).

شیوه‌ی حضرت مهدی (ع) - فرزند علی و حسین (عليهمما السلام) - نیز همین گونه است. او نیز برای هدایت مردم، با مناظره‌های کلامی و اعتقادی شروع می‌کند ولی مخاطبان از روی ناتوانی در پاسخ دادن به سخنان حکیمانه و حجت بالغه‌ی حضرت، به جنگ و نبرد روی می‌آورند. در آن هنگام حضرت مهدی (ع) نیز همان کلام حضرت علی (ع) که «با آنها به خاطر این خونی که ریخته‌اند، می‌جنگیم» و امام حسین (ع) که «برخیزید؛ خداوند شما را رحمت کند! این تیرها، رسولان قوم به سوی شما هستند» را بر زبان می‌راند.

۱-مناقب آل ابی طالب: ج ۳- ص ۲۵۰؛ بحار الانوار: ج ۴۵- ص ۱۲؛ العوالم، الإمام الحسين (ع): ص ۲۵۵؛ كتاب الفتوح: ج ۵- ص ۶۰۳؛ أعيان الشيعة: ج ۱- ص ۱۰۱

أحمد الحسن

ذو الحجة : ١٤٢٧ هـ . ق

احمد الحسن

ذى الحجه سال ١٤٢٧ هجري قمرى^١

١ - دی ماہ ۱۳۸۵ هجری شمسی (مترجم)